

**THE BOOK WAS
DRENCHED**

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190177

UNIVERSAL
LIBRARY

الخصائص

في مناقب علي بن ابي طالب رضي الله عنه

المنسوب الى

الإمام ابي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي رحمه الله تعالى

المتوفى سنة ۳۰۳

طبع

في كلكته باللات مطبع مظهر العجايب المعروف باردو گائیڈ پریس

في

سنة ۱۳۰۳ هجرية = سنة ۱۸۸۶ عيسوية



کتاب

خصائص در مناقب علي بن ابي طالب رضي منسوب بامام ابو

عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي رح المتوفى سنة ۳۰۳

در سنة ۱۳۰۳ هجري مطابق سنة ۱۸۸۶ ع

در شهر کلكته

بمطبع مظهر العجايب معروف باردو گائیڈ پریس چاپ شد

جملة حقوق طبع این کتاب محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

و احمده على نعمائه العليم و نصلي على رسوله الكريم - و على
الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم احسن صلوة و اكمل تسليم *
و بعد

يقول احقر عبد الله الصمد - كبير الدين احمد - انه اصر علي من
له و له في حب آل النبي الاكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - و له
صدارة و سيادة في احبائه الممجد - الرئيس البوهاري البردواني
السيد صدر الدين احمد - بان ابذل جهدي في طبع هذا الكتاب
الجالب - الى حب علي بن ابي طالب - المسمى بالخصائص -
مزيلا عنه النقايس - فسميت في تصحيح متنه على قدر الامكان -
و تركت ترجمته كما كان - و ارجو (بي العفو و الغفران - بما
وقع مني من الزلل و النسيان *



بنام ابود بخشدة داور • فروز مابگ هرگونه گوهر .
درد بی پایان - از پاك بزدان - بر پيشرو و خشوران - جاويدان باد
صد هزاران آفرين بر جانشان • بر روان پاك فرزدان شان
سپس ابن داکس که نرين - احمد كبير الدين - ميگوين - که دوستم سيد
والا نژاد - صدر الدين احمد فرخ بهاد - که همگ ديگانش در مرز بوم بوهار
بردوان فرساد راه روا داشت و داد بودند - بمن پيروي نابکار نمار فرمودند -
که خصائص نامگ دسائي را که در فروزش اسدالله الغالب - پوراني
طالب - است - چاپ کنم - و در درستی راستي و راستي آن دست و پائي
زيم • هرچند که اين کار ارجمند از نيروي اين مستمند بس ناکشود بود -
نامم کام و ناکام گام درين چام چام نهادم - و در پارسي ورشيم آن و نژدها را
بدشيم ناريژهها دشاندم - مگر پارسي همسپراز آن را بر همان پيشين
اندار بگذاشتم • خدا لغزشهای مرا در گذار - و من اهرمن زده را
بوز راه راستي و راستبازي نگهدار •

بسم الله الرحمن الرحيم

احوال النسائي

عن قيسير الوصوا

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن جعفر بن
* بن خمسة عشرة و مائتين و مائة بمكة سنة ثلث و ثلثمائة و هو
احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن
حشرم و اسحاق بن ابراهيم و محمد بن بشر و ابي داود السجستاني
وعبرهم و اخذ عنه خاق كثير و له كتب كثيرة في الحديث و كان
شافعي المذهب و له مداسك على مذهب الامام الشافعي و كان
ورعا متحريا * قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النسائي
مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع به جماعة من

الحفاظ والشيخ مهم عبد الله بن احمد بن حنبل بطرسوس
وتأبوا دلهم بافتخانه * وسأله بعض الامراء عن كذابه السفن ا كاه
صحيح فقال فيه الصحيح والحسن و يقارنهما قال واكتب لها
الصحيح منه مجردا فوضع المجتبى فهو المجتبى من السدن
ترك كل حديث تكام في اعداده بالتعليل هذا فليل من كثير *

عن وفيات الاميان لابن خلكان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان
بن بحر النسائي الحافظ كان امام عصره في الحديث وله كذاب
السفن وسكن مصر و انشرت بها تصانيفه واخذ عنه الناس قال
محمد بن اسحق الاصمهاني سمعت مشايخنا بمصر يقولون ان ابا
عبد الرحمن فارق مصر في آخر عمرة و خرج الى دمشق فسئل
عن معوية و ما روى من فضائله فقال اما يرضي ان يخرج معوية
راما براس حتى يفضل و في رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا
لا اشبع الله بطاك و كان يتشيع فما زالوا يدفعون في حضنه حتى
اخرجوه من المسجد و في رواية اخرى يدفعون في خصبته و داسوه
ثم حمل الى الرملة و مات بها * و قال الحافظ ابو الحسن الدارقطني
لما امنحن النسائي بدمشق قال احملوني الى مكة بحمل اليها
فتوفى بها وهو مدفون بين انصفا و المردة و كانت وفاته في شعبان
سنة ثلث و ثمانمائة * و قال الحافظ ابو نعيم الاصبهاني لما داسوه

دمشق مات بسبب ذلك الدوس وهو مقول . ان وكان قد هدف
 كتاب الاختصاص في فعل علي بن ابي طالب عليه السلام واهل
 البيت عليهم السلام و اكثر رواياته فيه عن احمد بن حنبل ف قيل له
 لا تصنف كتابا في فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت
 دمشق و المنكر عن علي عليه السلام كثير فارتدت ان يهدم
 الله تعالى بهذا الكتاب * و كان يصوم يوما و يفطر يوما و كان موصوفا
 بكثرة الجمع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بابن عساكر الدمشقي
 كان له اربع زوجات يتقسم لهن و سراري * و قال الدار فطني رحمه الله
 منحن بدمشق فذكر السهادة رح و توفي يوم الاثنين لثلاث عشرة
 ليلة خلت من صفر سنة ثلاث و ثمانمائة بمكة حوسها الله تعالى
 و قيل بالرملة من ارض فلسطين و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن
 احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن
 المسائي قدم مصر قديما و كان اماما في الحديث ثقة ثبتا
 حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنى و ثمانمائة
 و رايت بخطي في مسوداتي ان مواده بنسب في سنة خمس
 عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين و الله اعلم * و نسبته الى ابيهم
 الذنون و فتح السنين المهمة و بعدها هجرة و هي مدينة حراسان
 خرج بها جماعة من الايمان .

در اشعة اللمعات شرح مشکوٰۃ نوشته

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعيب بن سنان النسائي یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و مدبر بود بین اصحاب الحدیث - و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء - در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جایل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمیع طرق حدیث و بیان مستخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی - اخذ مجتبی بذون و سبب اختصار آن بود که یکی از امرای زمان ازو پرسید نه همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد او را بنوشدن صحیح مجدد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکام کرده و معلل داشته بود از آن کتاب اسقاط نمود چون محدثان گویند رواة النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمسة یا اصول خمسة بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند - حاکم ابو عبد الله دیشاپوری گوید شنیدم از ابو عیسیٰ نیشاپوری حافظ ده چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل اسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقولست که شنیدم از ابی الحسن عیسی بن عیسی دارقطنی دیش از یک دو بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث ز بر جرح

و انعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت درج نمی
 بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین داین طریق
 میکنند که فہمی علیہ و انا اسمع و در روایت از وی نمیگویند حدیثا
 و اخبارا چنانکہ در روایت دیگری از مشایخ خود میگوید و
 گفتہ اند کہ سبب این طریقت روایت کردن ازو آنست کہ میان
 حارث و نسائی خشونتہ واقع شد دیگر بعد ازان بمجلس حارث
 فتوانست ظاہر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشہ پنهان
 میشد چنانکہ حارث او را نمی دید لیکن او او را می شنید و از وی
 استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر
 بود و نسائی روایت حدیث دارد از دبار مشایخ مثل قتیبہ بن
 سعید و اسحاق بن راہویہ و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و
 ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار
 مانند ابو جعفر طحاوی و ابو بکر بن السہلی و ابو القاسم طبرانی
 و مہر جمال الدین محدث می گویند از شیخ عبد اللہ یامعی منقول
 است کہ در تاریخ خود آورده کہ ابو عبد الرحمن احمد بن
 شعیب الدسائی صاحب منصفات و مقادای زمان خود در مصر
 مسکن داشت و تصانیف او دران دیار منتشر است و مردم بسیار
 ازو احذ و تحمل حدیث کردند اند پس از مصر بدمشق آمد و
 اہل ان ناحیہ دینی در مسجد ہا او گفتند چہ می گوی در حق
 ما کہ و چہ چیز در فضل از وارد شدہ او در جواب مائل گفت
 اما یرضی معونی ان یخرج راس راس حائلی بفضل و روایتی انکہ

گفت نمی شناسم او را هیچ مضیلتی الا لا اشبع الله بطنه پس مردم
 برخاستند و در وی پیچیدند و بیگوارمتهایا کردند و چندان زندش که
 تا از مسجد بیرون آوردند و او را بر ماله بردند و ازان جهت بیمار
 شد و دران بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بگوید بودند
 و او را جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مرده
 مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر
 المومنین علی و اهل البیت علیهم التحیة و السلام تصنیف کرد تا
 او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمیذویسی گفت باعث من
 برای تصنیف آن بود که چون در دمشق در امدم مردم آن ناحیه
 را منکر یافعی از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی
 ایشان را براه راست آرد به سبب آن کتاب مذکور را تالیف
 کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود
 بکسرت جماع و چهار زوجة داشت میان ایشان قسم میکرد و برای
 آن سرایی نیز میداشت • ولادت نسائی در سال در یست و پانزده
 از هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه *

عن خلاصة تنهيب تهذيب الكمال

احمد بن شعيب بن علي بن سنان بن رفين بن بحر بن دينار
 النسائي ابو عبد الرحمن القاسي الحافظ صاحب السند واحد
 الائمة المبرزين والحفظ الاعلام طوف و سمع بخراسان و العراق و

الجمال و الحجاز و مصر و الشام و الجزيرة من خلق مذكوري في
تراجهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حزمي الحافظ و
الطحاوي و قال امام من ائمة المسلمين و العقيلي و ابن يونس و
ابن عدي و ابن المنني و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا
المسائي الامام في الحديث بلا مدافعة تومي بفلسطين (٤) و قيل
بالرملة (٥) و دفن ببית المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلاثمائة
شهيدا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمان و ثمانين سنة *



(٤) قاله ابو سعيد بن يونس الا انه قال سنة ثلاث و ثلاثمائة •
(٥) قال الحاكم ابو عبد الله حسده مشايخ مصر فخرج الى الرملة
فسئل عن فضائل معارفة فاعسك عنه ففردوه في الجاه فقال اخبروني
الى مكة فاخرجوه عليها فمات بها شهيدا و قال الحاكم عن مشايخ مصر انه
خرج منها آخر عمرة الى دمشق فسئل بها عن معارفة و فضائله فقال الا
يرضى راسا براس حتى يصل وما رالوا يدفعون في حضيرة حتى اخرج
من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها •



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على سيدنا محمد
و آله اجمعين * و بعد فهذه خصائص على بن ابيطالب رضه *
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي *

ذكر صلوة امير المؤمنين على بن ابيطالب رضه

۱ - اخبرنا محمد بن اثنى قال انبانا عبد الرحمن اعني
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت

شروع میکنم بنام خدا روزی دهنده مومنان را و کافران را.

در دنیا و بخشنده مومنان را و کافران را در آخرت

جميع شكر ثابت است برای خدا پرورش کننده تمام عالم و درود و سلام
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام * و بعد حمد
و صلوة پس ابن خاصه هاي علي پسر ابی طالب است خشود شود خدا
برتر از او * گفت شيخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي *

این ذکر نماز علی پسر ابیطالب است خوشد و خدا ازو

۱ - خبر داد ما را محمد پسر مثنی خبر داد ما را عبد الرحمن مراد
میدارم از عبد الرحمن پسر مهدي را گفت عبد الرحمن حدیث کود ما را
شعبه از سلمه پسر کهیل گفت سلمه شلیدم حیث عرفی را - عون نام

حیة العرنی قال سمعت علیا کرم الله وجهه یقول انا اول من
صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم *

۲ — انبأنا محمد بن المثنی قال انبأنا عبدالرحمن قال
انبأنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن زید بن ارقم
رضی الله عنه قال اول من صلی مع النبی صلعم علی رضه *

ذکر اختلاف الفاظ الناقیین

۳ — اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر
عن غندر قال حدثنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن
زید بن ارقم رضه قال اول من اسلم مع رسول الله صلعم علی
بن ابي طالب رضه *

شهریست . گفت حیة عرنی شیدم علی را بزرگ کند خدا ذات او را میگفت
من اول آن کس ام که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فریست خدا
بر او و بر آل او و سلام فریست .

۴ — خبر داد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد خبر داد ما را عبدالرحمن
گفت عبدالرحمن خبر داد ما را شعبه از عمرو پسر مرة از ابي حمزة از زید
پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن کسی که نماز خواند همراه
پیغمبر خدا درود فریست خدا بر او و سلام فریست علی است خشنود شود خدا از او *

این ذکر مختلف شدن لفظ می نقاب کنندگان است

۳ — خبر داد ما را محمد پسر مثنی گفت پسر مثنی حدیث کرد ما را
محمد پسر جعفر از غندر گفت غندر حدیث کرد ما را شعبه از عمرو پسر
مرة از ابي حمزة از زید پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن
کسی که اسلام آورد همراه پیغمبر درود فریست خدا بر او و سلام فریست
علی پسر ابي طالب است خشنود شود خدا از او .

۳ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال حدثنا ابن ادریس قال سمعت ابا حمزة موالی الانصار قال سمعت زید بن ارقم یقول اول من صلی مع رسول الله صلعم علی رضه و قد قال فی موضع آخر اسلام علی رضه *

• — (خبرنا محمد بن عبید بن محمد قال حدثنا سعید بن خثیم عن اسد بن عبیده البجلي عن یحیی بن عقیف عن عقیف قال جئت فی الجاهلیة الی مکة فزلزلت علی العباس بن عبد المطلب رضه فاما ارتفعت الشمس و خلقت فی السماء و انا انظر الی الکعبة اقبل شاب فرمی ببصره الی السماء ثم استقبل الکعبة فقام مستقبلها فام بلبث حتی جاء غلام فقام عن

۴ — خبر داد مارا عبد الله پسر سعید گفت عبد الله حدیث کرد مارا پسر ادریس گفت پسر ادریس شنیدم ابا حمزه ازاد کرده شد! انصار را گفت ابا حمزه شنیدم زید پسر ارقم را می گفت اول آن کسی که نماز بخواند همراه پیغمبر خدا درود فریسد خدا بر او سالم فریسد علی است خشنود شود خدا از او و تحقیق گفت در جای دیگر اسلام آورد علی خشنود شود خدا از او •

۵ — خبر داد مارا محمد پسر عبید بن محمد گفت محمد پسر عبید حدیث کرد مارا سعید پسر خثیم از اسد پسر عبیده البجلي اریحی پسر عقیف از عقیف گفت عقیف آمدم در زمان جاهلیت طرف مکة پس فرود آمدم بر عباس پسر عبد المطلب خشنود شود خدا از او پس هرگاه که بلند شد آفتاب و حلقه کرد در آسمان یعنی وقت نماز ظهر شد و من نظر می کردم طرف کعبه پیش آمد جوانی پس انداخت بدنائی خود را طرف آسمان پس پیش آمد کعبه را پس ایستاده شد پیش آن کعبه پس درنگ نکرد تا اینکه آمد طفلی پس ایستاده شد از طرف راست آن جوان پس درنگ

یمنه فلم یلبث حتی جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب
فركع الغلام و المرأة فرفع الشاب فرفع الغلام و المرأة فخر الشاب
ساجدا فسجدا معه فقلت یا عباس امر عظیم فقال تدري من
هذا الشاب فقامت لا فقال محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هذا
ابن اخي هل تدري من هذا الغلام فقلت لا فقال هذا علي
بن ابي طالب بن عبدالمطلب هذا ابن اخي هل تدري من
هذه المرأة التي خلفهما فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد
زوجة ابن اخي هذا حدثني ان ربه رب السموات و الارض امره
بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض (ن) - ولا والله على
ظهر الارض (ن) كلها احد على هذا الدين غیر هؤلاء الثلاثة *

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس
رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده
شد طفل و زن پس افتاد آن جوان دران حاله که سجده کننده بود پس
سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتم ای عباس این کار
کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتم نمیدانم پس
گفت عباس محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است این پسر برادر من
است ایا میدانی کیست این طفل پس گفتم نمیدانم پس گفت این علی
پسر ابي طالب پسر برادر من است ایا میدانی کیست این زن چنین زن
که پس آن هر دو است پس گفتم نه گفت این خدیجه دختر خويلد زوجه
پسر برادر من است این پسر برادر یعی محمد علیه السلام حدیث کرد او
مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار
او او را به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا بیست
بر زمین (ن) - و نیست قسم خدا بر پشت زمین) همه زمین کسی بر این دین
سواء آن کسان هر سه *

۶ — انبانا احمد بن سليمان الهاروي قال حدثنا عبدالله بن موسى قال حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبدالله قال قال علي رضي الله عنه انما عبدالله و اخو رسوله (ن - رسول الله صلعم) و انما الصديق الاكبر لا يقول (ن - لا يقولها) ذلك بعدي (ن - غبري) الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين *

ذكر عباد امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي

۷ — انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابو فضيل (ن - ابن فضل) قال حدثنا الاعلم عن عبدالله بن ابي الهذيل عن علي رضي الله عنه قال ما اعرف احدا من هذه الامة عبد الله تعالى بعد نبي (ن - نبيا)

۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث کرد مارا عبيد الله پسر موسى گفت عبيد الله حديث کرد مارا علاء پسر صالح از منهال پسر عمرو از عباد پسر عبدالله گفت عباد گفت علي خشنود شود خدا از او من نذر خدا ام و برادر (- پيغمبر خدا ام درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد) پيغمبر او ام و من راست گو کائن ام نخواهد گفت اين سخن را (ن - نخواهد گفت آنرا) بعد من (ن - سواي من) مگر دروغ گو نماز خوانده ام پيش مردم هفت سال *

اين ذکر عبادت امير المؤمنين علي پسر ابي طالب

است خشنود شود خدا از او

۷ — خبر داد مارا علي پسر منذر کوفي گفت علي حديث کرد مارا ابو فضيل (ن - پسر فضل) گفت پدر فضيل حديث کرد صالح از عبدالله پسر ابي هذيل از علي خشنود شود خدا از او گفت علي زمي شفا سم کسی را از اين است عبادت کرد خدا تاملی را پس پيغمبر درود فرستد خدا

صلعم غامري عبدت الله قبل ان يعبد هذه الامة تسع سنين *

ذكر منزلة علي بن ابي طالب كرم الله وجهه

۸ — اخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن خالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن سملد (ن - مسمار) عن عائشة بنت سعد رضى قالت سمعت ابي يقول سمعت (رسول الله صلعم) يوم الجمعة و اخذ بيد علي فخطب فحمد الله و انثنى عليه ثم قال ايها الناس ابي وليكم فالوا صدقت يا (رسول الله) ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال هذا وليي و المؤدي علي و ان الله موالي من والاه و معادي من عاداه *

بر او و بر آل او و سلام فرستد موالى من عبادت كردم خدا را پيش اينكه عبادت كند او را كسى از اين امت نه سال *

اين ذكر مرتبه علي بن ابي طالب است بزرگ كند

خدا ذات او را

۸ — خبر داد مارا هلال بن بشر البصري گفت هلال حديث كرد مارا محمد بن خالد گفت محمد حديث كرد مارا موسى بن يعقوب گفت موسى حديث كرد مارا مهاجر بن سملد (ن - مسمار) از عائشه دختر سعد خشنود شود خدا ازو گفت شنيدم پدر خود را مي گفت شديدم پيغمبر خدا را درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد روز جمعه (جمعه موضوعيت دو ميل از مكه) و گرفت دست علي را پس خطبه خواند پس حمد كرد خدا را و ثنا كرد بر او پسر گفت اي مردمان تهنيق من دوست شما ام گفتند مردمان در دست گفني اي رسول خدا پسر گرفت دست علي را پس گفت اين دوست هست و گذارنده است احكام الهي را از طرف من بسوي خلق و تهنيق خدا دوست دارنده است آن كسى را كه دوست داشت علي را و دشمن دارنده است آن كسى را كه دشمن داشت علي را *

۹ — اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا الحسن بن حماد قال انبانا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمرو عن السدي عن انس بن مالك رضى ان النبي صلعم كان عنده طاير فقال اللهم انني باحب خلقك ياكل معى هذا الطائر فجاء ابو بكر و جاء عمر ثم جاء علي فانذره *

۱۰ — انبانا قتيبة بن سعيد الباهلي و هشام بن عمار الدمشقي قال حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن وقاص عن ابيه قال امر معاوية سعدا فقال ما يمنعك ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن له رسول الله صلعم فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت

۹ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا همام پسر حماد گفت حسين خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عيسى پسر عمر از سدي از انس پسر مالك خشنود شون خدا از او تحقيق يهي درود فروشد خدا برو و بر آل او و سلام فرستد بود نوديك او جاذور (پرده) پس گفت اى باري تعالى بفرست نزد من محبوب تو خلق خون را بخورد همراه من اين جاذور را پس آمد ابو بكر و آمد عمر پسر آمد علي پس ادن داد براى علي *

۱۰ — خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد بلخي و هشام پسر عمار دمشقي گفت قتيبة و هشام حديث كرد مارا حاتم از بكير پسر مسمار از عامر پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود گفت عامر حكم كرد معاوية سعد را پس گفت چه چيز منع ميكند تو از اينكه زبون گوئي ابا تراب را پس گفت سعد اما ياد نميداري سه چيز را گفت ان سه چيز را براى او پيغمبر خدا درود نازل كند خدا براو و بر آل او و سلام نازل كند پس هرگز زبون نخواهم گفت او را هر ايد كه اينكه باشد براى من يك اران سه چيز دوست تر است آن چيز طرف من از قطار شتران سرخ شديدم پيغمبر خدا را درود

رسول الله صلعم بقول له و قد خلقه في بعض مغازيه فقال له
 علي يا رسول الله اتخلفني مع النساء و الصبيان فقال له رسول
 الله صلعم اما ترضى ان تكون مني كهارون من موسى الا انه
 لا ينبي (ن - لا نبوة) بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لاعطين
 الراية رجلا يحب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطاولنا
 لها فقال ادعوا لي عليا فاتي بارمد (ن - فاتي به ارمد) فبصق
 في عينه و دفع الراية اليه و اما فلزمت انما يريد الله ليزيح عنكم
 الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا دعا رسول الله صلعم عليا
 و فاطمة و حسنا و حسيننا فقال اللهم هؤلاء اهلي *

فرستد خدا بر او و بر آل او و سلام فرستد ميگفت براي او و حال آنکه تحقيق
 خليفه کرد او را در بعض جنگهاي خود در مدینه پس گشت براي او علي اي
 پيغمبر خدا ادا ميگذاري مرا همراه زنان و طفلان در مدینه پس فرمود
 براي او پيغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و آل او و سلام فرستد ابا
 راضي زهبي شوي اينکه ياشي از من همزله هارون از موسي مگر تحقيق شان
 اندست که دست نبي بعد من و شديدم ادا هي گفت روز جنگ خيبر هراينه
 هراينه خواهم داد علم را مرد را که دوست مي دارد خدا تعالى را و رسول
 او را و دوست مي دارد او را خدا و رسول خدا پس دست دراز کردیم براي آن
 علم پس فرمود بطلبيد براي من علي را پس آمد با درد و سرخي چشمان
 (ن - پس آورد کسی علي را با درد و سرخي چشمان) پس آب دهن انداخت
 آن حضرت در هر دو چشم علي و داد يوزه را طرف او و هرگاه که نازل
 شد اين آنه سواء اين نيست که اراده ميکند خدا اينکه دور کند از شما
 ناپاكي را اهل بيت و پاک کند شما را پاک کردن طلبيد پيغمبر خدا درود
 فرستد خدا بر او و سلام فرستد علي را و فاطمه را و حسن را و حسين را
 پس فرمود اي بار خدايا اهل من هستند *

۱۱ — انبأنا حرمي بن موس بن محمد الطرسوسي قال حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد السلام بن موسى الصغیر عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد رض قال كنت جالسا فتقصوا علي بن ابي طالب رض لغفا لثد سمعت رسول الله صاعم يقول ان له خصالا ثلثا لان يكون ابي واحدة منهن احب ابي من حمير الذعم سمعته يقول انه مبي بمنزلة هارون من موسى الا انه لا ابي يعدي و سمعته يقول لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و سمعته يقول من كنت مولاه فعلي مولاه *

۱۲ — اخذوني زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثنا نصر بن علي قال انبأنا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ابيمن

۱۱ — خبر داد مارا حرمي پسر موس پسر محمد الطرسوسي گفت حدیث کرد مارا ابو غسان گفت حدیث کرد مارا عبد السلام از موسی صغیر از عبد الرحمن پسر سابط از سعد (خ و) گفت بودیم نشینده پس رفصان بیان کردند مردم علی پسر ابي طالب را (خ و) پس گفتیم هراينه تحقیق شنیدیم پیغمبر خدا را (د خ و س) میگفت تحقیق برای او خصلتها سه اند هراينه باشد برای من یعدی برای سعد یکی از آنها دوست تراست طرف من از قطار شتران سرخ شنیدم او را میگفت تحقیق علی از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیقی شان اینست که بیست بیی بعد من و شنیدم او را میگفت هراينه هراينه خواهیم داد دیره را فردا مرد را که دوست میدارد خدا و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر و شنیدم او را میگفت آنکس که باشم دوست او پس علی است دوست او *

۱۲ — خبر داد مارا زکریا بن یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرد مارا نصر بن علی گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد

عن أبيه ان سعدا رضي قال قال النبي صلعم لادن عن الراية الى رجل
يجيب الله ورسوله ويطعه الله ورسوله يفتح على يديه فاستشرف
لها اصحابه فدفعها الى علي *

۱۳ — حدثنا احمد بن سليمان الرحادي (الرهادي) قال
حدثنا عبد الله قال انبانا ابن ابي ليلى عن الحكم و المنهال عن
عبد الرحمن بن ابي ليلى عن ابيه انه قال لعلي و كان يهيم معه
ان الناس قد انكروا منك انك (ن - ان تخرج) تخرج في
البرد في البلاء و تخرج في الحر في الثوب الغليظ (ن -
الخشن) قال او لم تكن معنا بخبير قال بلى قال فان رسول الله

پسر ايم از پدر خود تحقيق سعد (خ ۰ و) گفت گفت پيغمبر خدا
(د ۰ خ ۰ ل ۰ س ۰) هواينه خواهم داد نيژه را طرف مرد كه دوست مي دارد
خدا و رسول خدا را و دوست مي دارد او را خدا و پيغمبر خدا فتح خواهد
كرد خدا بر هر دو دست او پس گردن بلند كرد براي ان نيژه اصحاب
پيغمبر پس دفع كره آن نيژه را طرف علي *

۱۳ — حديث كرد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث
كرد مارا عبد الله گفت عبد الله خبر داد مارا پسر ابي ليلى از حكم و منهل
از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از پدر خود تحقيق ابي ليلى گفت براي
علمي و بود ابوليلي سدير ميكرد همراه علمي تحقيق مردم تحقيق انكار كردند
و تعجب كردند از تو تحقيق تو بيرون مي آئي (ن - اينكه بيرون مي آئي)
در سردي در جامه كهنه و بيرون مي آئي در گرمي در پوشاك پنبه دار و
پارچه اكبه (گده) فرمود حضرت علمي ايا نبودي تو همراه ما در جنگ
خبر گفت ابوليلي اري بودم فرمود حضرت علي پس تحقيق پيغمبر خدا

صلعم بغی ابابکر و عقد له الراية (ن. - لواء) فرجع و بعث عمر
و عقد له لواء فرجع بالناس فقال (رسول الله صلعم لاعطین الراية رجلا
یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله کرار لیس بفرار فارسل
ابی و انا ارمم فقلت انی ارمم فتقل فی عینی و قال اللهم اکفه
اذی الحزو البود قال فما وجدت حرا بعد ذلک و لا بردا *

۱۴ — ابناننا محمد بن علی بن حرب المروزي قل انباننا
معاذ بن خالد قال انباننا الحسین بن واقد عن عبدالله بن بریده
قال سمعت ابي بریده رض یقول حاصرنا خیبر و اخذ اللواء ابوبکر

(د. خ. م.) فرستاد ابابکر را و بست برای او علم پس رجوع کرد
ابوبکر و فرستاد انحضرت عمر را و بست برای او علم را پس رجوع کرد همراه
مردمان پس گفت پیغمبر خدا (د. خ. م.) هر اینه خواهم داد نیزه را
مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او
را خدا و رسول او بسیار حمله کدده است نیست گریزنده پس فرستاد
انحضرت کس را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدارم دیوان وقت
پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدارم دران وقت پس آب دهن
مبارک خود انداخت در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کفایت کن
تو علی را اذیت گرمی و سردی را گفت علی علیه السلام پس نیافتم گرمی
را بعد فومودن انحضرت این کلام را و نیافتم سردی را *

۱۴ — خبر داد ما را محمد پسر علی پسر حرب مروزي گفت محمد
خبر داد ما را معاذ پسر خالد گفت معاذ خبر داد ما را حسین پسر واقد از
عبدالله پسر بریده گفت عبدالله شیدم ابي هریره را (د. خ. و) می گفت
حصار کردیم و کرد گشتیم خیبر را و گرفت علم را ابوبکر صدیق پس

قلم یفتح له و اخذه من الخد عمر فاصرف و لم يفتح له و اما اب
الناس نؤمنك شدة و جهد فقال (سول الله صاعم انى دافع لوائى
غدا الى رجل يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله لا يرجع حتى
يفتح له و بتنا عليه انفسنا ان المتفتح غدا و اما اصبغ (سول الله صاعم
صلى الغداة ثم قام قائما و دعا باللواء (ن- اللواء) و الناس على
مصافهم فما منا انسان له منزلة عند (سول الله صاعم الا و هو يرجوا
ان يكون صاحب اللواء فدعا على بن ابي طالب و هو امن فقتل
فى عينيه و مسح عنه و دفع اليه اللواء و فتح الله عليه و قال

فتح نکرد خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر (فردا) عمر پس بازگشت
و به فتح کرد خدا برای او و رسید مردمان را امروز سختی و کوشش پس
فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) تحقیق من دهنده علم خود ام فردا
طرف مرد دوست میداد خدا را و رسول خدا را و دوست میدارد او را
خدا و پیغمبر خدا به رجوع خواهد کرد تا اینکه فتح خواهد داد خدا
برای او خفیم دران حالیکه خوش بود ذات ماها که تحقیق فتح فردا
است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا (د . خ . م .) دعا خواند صبح را
بستمر برخواست ان حضرات دران حالیکه راحت ایستاده بود و مردم برصفا
خود بودند پس بدو از ما مردم که برای او مرزبانی بود بزرگ پیغمبر خدا
(د . خ . م .) مگر و آن مرد امید میداشت اندک باشد صاحب علم پس
طلبیب علمی پسر ابی طالب را و حال آنکه او سرخی و درد چشمان میداشت
پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشمان علی مرتضی و مسح
کرد ان آب را او یعنی از دست مبارک خود در چشمان حضرت علی
مالید و دفع کرد انحضرت طرف حضرت علی علم را رفیع گرد خدا در
او و گذشت انو بریده راوی حدیث من دران کس بودم که دست دراز کرد

انما فامین تطاول لها (ن - و قالوا اخیرنا فبمن تطاول لها) *

۱۵ — انبأنا محمد بن بشار بن دار البصری قال حدثنا

محمد بن جعفر قال حدثنا عوف عن میمون ابن عبد الله ان
عبد الله بن بردة حدثه عن ابيه بردة الاسلمی قال لما کان
خبیر نزل رسول الله صلعم بحضرة (ن - بحضن) اهل خبیر
اعطى (رسول الله صلعم اللوا) عمر فنهض معه من نهض من الناس
فالقوا اهل خبیر فاکشف عمر واصحابه فرجعوا الی (رسول الله
صلعم فقال (رسول الله صلعم لاطمن اللوا رجلا یحسب الله ورسوله
و یحب الله ورسوله فاما کان من العد تبار (ن - فصاد) ابوبکر
و عمر فدعا علیا و هو ارمم فقتل فی مذبذبه و نهض معه من الناس
برای علم (ن - و گفتند مردم بهتر ماست مرتضی علی دران کس که دست
دراز کرد برای علم) *

۱۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بن دار بصری گفت محمد حدیث
کرد مارا محمد پسر جعفر گفت محمد پسر جعفر حدیث کرد مارا عوف از
میهون ابی عبد الله پسر بردة حدیث کرد او را از پدر خود بردة اسلمی
گفت هرگاه بود خبیر فرود آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) در میدان
و حضور (ن . بفنعه) اهل خبیر داد پیغمبر خدا (د . خ . م .) علم را
بعمر پس بر خاست همراه او انکس که برخالت از مردمان پس ملاقات
کردند اهل خبیر را پس منکشف و ظاهر شد عمر و اصحاب او پس رجوع
کردند طرف پیغمبر خدا (د . خ . م .) پس گفت پیغمبر خدا (د . خ .
م .) هر ایذه هر آینه خواهم داد بیوز را مرد را که دوست میدارد او خدا
را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه که شد از
فردا سبقت کرد (ن - پس آمد) ابوبکر و عمر پس طلبید انحضرت علی را و
حال انکه حضرت علی درد و سرخی چشمان میداشت پس اب دهی

من نهض فلقی اهل خیبر فاذا مرخب یرتجزز و هو یقول
 قد علمت خیبرانی مرخب * شاکی السلاح بطل مجرب
 اطعن احیانا و حیثنا اضرب * اذا الیوث اقبلت تلهب
 فاختلف هو و علی ضربتین فضربه علی علی هامته حتی عض (ن).
 مضی) السیف منها البیض و انتهى (اسه و سمع. اهل العسکر
 صوت ضربته فما تنام اخر الذاس مع عای حتی فتح الله له و لهم *
 ۱۶ — انبانا قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن
 عبد الرحمن الزهري عن ابی حازم قال اخبرنی سهل بن سعد (رض
 ان رسول الله صلعم قال یوم خیبر لاعطین هذه الراية غدا رجلا

انداخت انحضرت در هر دو چشمان او و برخاست همراه او از مردم انکس
 که برخاست پس ملقات کرد اهل خیبر را پس ناگاه مرخب پهلوان شعر
 میخواند که منضم بر دلیبری و شجاعت او بود و او میگفت تحقیق دانست
 اهل خیبر تحقیق من مرخب هستم پرکننده آلات جنگ شمشیر و غیره و
 پهلوان ام تجربه کننده ام بیزه میزنم گاهی و گاهی میزنم و قتیکه شیرها پیش
 آمدند در حالیکه شعله زنده اند پس اختلاف کردند مرخب و علی هر دو
 ضربه را پس زد او را علی بر سر او تا اینکه قطعه کرد (ن - و گذشت) و
 گرید شمشیر از آن سر خورده را و منتهی شد سر او را و شدید اهل لشکر اواز
 زدن او پس نه تمام شد آخر مردم همراه علی تا اینکه فتح کرد خدا برای
 علی و برای مردم همراهی او *

۱۶ — خبر دان ما را قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد ما را
 یعقوب پسر عبد الرحمن زهري از ابی حازم گفت ابی حازم خبر داد مرا
 سهل پسر سعد (خ . و) تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) گفت روز
 جنگ خیبر هرآنکه هرآنکه خواهد دان این بیزه را فردا مرد را فتح خواهد

يُفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَحْتَبِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيَحْبُهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَلَمَّا اصْبَحَ
الْغَدَا غَدَا عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعَ كُلَّهُمْ يَرْجُوا أَنْ يُعْطَى فَقَالَ إِبْنُ
عَلِيٍّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنِيهِ قَالُوا فَارْسلوا
إِلَيْهِ فَأَتِي بِهِ فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَ فِي عَيْنِيهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ (ن -
فَبَدَاءَ كَمَا كَانَ) كَانَ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّابَةَ فَقَالَ عَلِيٌّ يَا
رَسُولَ اللَّهِ أَفَأَتَاهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا فَقَالَ اغْدُ (ن - انْغْذُ) عَلِيٌّ
رَسَاكُ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاخْبِرْهُمْ بِمَا
يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى وَاللَّهُ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا
وَاحِدًا خَيْرٌ (ن - خَبْرًا مِنْ أَنْ يَكُونَ) لَكَ مِنْ حَمْرِ النِّعَمِ *

کرد خدا بر دوست او دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبح کردند مردمان باعداد کردند
نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. س.) تمام مردم آمدند میشدند اندک دانه
شود آن علم مارا پس فرمود کجاست علی پسر ابیطالب پس گفتند ای
پیغمبر خدا درد میکند هر دو چشم او فرمود پس بفرسید طرف او کسی
را پس آورد کسی او را پس آب دهن مبارک خود انداخت پیغمبر خدا
(د. خ. ل. س.) در هر دو چشم او و دعا کرد برای او پس تدرست شد
گویا که نبود او را درد (پس ظاهر شد چنانکه بود) پس داد او را علم را
پس گفت علی ای پیغمبر خدا جنگ خواهم کرد کافران را تا آنکه خواهند
شد مثل ما پس فرمود برو (برو) - بر طریق خود تا آنکه بزرگ خواهی
کرد بمیدان ایشان پسند دعوت بکن تو ایشان را طرف اسلالم و خبرده ایشان
را بالچبر که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا
است هر آنکه ای که اگر هدایت خواهد کرد - دا بسبب تو یک مرد را بهتر
است (بهتر است از این باشد) برای تو رنج شدت *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین لخبیر ابی هريرة رضه

فی ذلک (فیه)

۱۷ — إیماننا ابو الحسنین احمد بن سلمان الرهاوي قال
حدثنا يعلى بن عبيد قال حدثنا يزيد بن كيسان عن أبي حازم
عن أبي هريرة رضه قال قال رسول الله صلعم لا دفعن الرابة اليوم
إلى رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله فتطاول لها
القوم فقال ابن علي بن أبي طالب فقالوا يشتكى عينيه قال
فبزق نبي الله صلعم في كفيه و مسح بها عيني علي و دفع إليه
الرابة ففتح الله تعالى على يديه *

این ذکر مختلف شدن لفظ می نقیال کنندگان است

برای خرابی هر بره خنود شود خدا از و در این امر

۱۷ — خبر داد ابو الحسنین احمد بن سلمان رهاوي گفت حدیث کرد
مارا یعلی بن عبيد گفت یعلی حدیث کرد مارا دردد بنسر کیسان از ابی
حازم از ابی هريرة (خ . و) گفت ابی هريرة گفت پیغمبر خدا (د .
خ . س .) هر اید دفع خواهیم کرد علم را امروز طرف مود که دوست میدارد
خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست
دراز کرد برای آن علم قوم پس فرمود آن حضرت کجاست علی بنسر
ایطالب پس گفتند اصحاب درد میکند هر دو چشم او گفت ابی هريرة
پس آب دهن او را دخت پیغمبر خدا (د . خ . س .) در هر دو کف مبارک
خود را و هر دو چشم علی را و دفع کرد طرف او نیزه را پس فتح کرد
خدا تعالی بر دو دست علی *

۱۸ — ابیانا قتیبة بن سعد قال اخبرنا یعقوب عن سہیل عن ابيه عن ابي عریرة (رض) ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لا طعن هذه الراية (جلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله) يفتح الله عليه قال عمر بن الخطاب (رض) ما احببت الامارة الا يومئذ فدعا رسول الله صلعم علي بن ابي طالب فاعطاه اياها و قال امش و لا تلتفت حتى يفتح الله عليك فسار علي ثم وقف فصرخ يا رسول الله علي ما ذا اقل الناس قال فالحم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا منك دماءهم و اموالهم الا بكتفها و حسابهم على الله عز و جل *

۱۸ — خرد دا مارا عقیده پسر سعید گفت قتیبه خبر داد مارا یعقوب از سہیل از پدر خود از ابي ہریرہ (خ و) تحقیق پیغمبر خدا (د.خ.۵۰۰) گفت روز جنگ خیبر ہر ایدہ خواہم داد ابن ایزہ را مرد را کہ دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا او فتح خواہد داد خدا بر دست او گفت عمر پسر خطاب (خ و) دہ دوست میداشتم امیر شدن را و سرداری را مگر امروز پس طلبید پیغمبر خدا (د.خ.۵۰۰) علی پسر ابیطالب را پس داد آنحضرت او را ان علم و فرمود برو و نہ التفات کن و پس دیگر تا آنکہ نفع شد خدا بر دست تو پس سیر کرد علی پسترو توقف کرد پس آواز کرد اي پیغمبر خدا بوجہ چیز قتل کردم مردم کفار را فرمود ان حضرت قتل کن ایشان را تا آنکہ شامدی دهند آنکہ نیست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس و قتیکہ کردند مردم کنار ابن پس تحقیق مانع کردہ شد از تو خونہای ایشان و اموالہای ارشان مگر بحق خونہای او شان و مالہای او شان یعدی اگر خون کسی کند یا مال کسی دزدی نماید قصاص ان باید گرفت و حساب او شان دین گناہ کہ پوشیدہ داشتند بر خدای غالب و بزرگ است خراہد بخشد خراہد عذاب کند *

۱۹ — انبانا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا جریر عن سهیل عن ابیه عن ابی هریرة رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ قال فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا عليا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل حتى يفتح الله عليك و لا تلتفت قال فمشى ما شاء الله ثم وقف و لم يلتفت فقال علي ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل *

۱۹ — خبرداد مارا اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق حديث کرد مارا جریر از سهیل از پدر خود از ابیهریره (خو) گفت ابیهریره گفت پیغمبر خدا (د. خ. م.) هرینه خواهم داد نیزه را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد کرد خدا بر دست او گفت هر رض پس نه دوست داشتم امیر شدن را هرگز مگر امروز گفت ابیهریره پس گردن بلند کرد برای آن علم پس طلبید علی را پس فرستاد او را پستو گرفت برو پس قتل کن تا اینکه فتح خواهد کرد خدا بر دست تو و نه القاتل کن و نه پس نگر گفت ابیهریره پس رفت نقدار که خواست خدا پستو بستاد به القاتل کرد پس گفت علی بر چه چیز نذل کنم مردم را گفت انحضرت قتل کن اوشان را تا اینکه شامی دهد که نیست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس وقتی که کردند این پس تحقیق منع کرده شد خوبی اوشان و ماله های اوشان مگر بحق خوبی اوشان و ماله های اوشان یعنی اگر خونریزی و دزدی مال خواهد کرد بحق آن و عوض آن قصاص گرفته خواهد شد و حساب اوشان بر خهای غالب و بزرگ است در آن گناه که پوشیده کردند اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بخشد *

۲۰ — ابن‌نا محمد بن عبدالله بن المبارک المخزومي

قال حدثنا ابو الهاشم المخزومي قال حدثنا وهيب قال حدثنا سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم خيبر لا دفعن الراية الى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ (ن - قبل يومئذ) فدفعها الى ابي و قال قاتل و لا تلتفت فصار قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قال على ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد عصموا دماءهم و اموالهم مني الا بحقها و حسابهم على الله *

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبدالله پسر مبارک مخزومي گفت حديث کرد ما را ابو هاشم مخزومي گفت ابو هاشم حديث کرد ما را وهيب گفت حديث کرد ما را سهيل پسر ابي صالح از پدر خود از ابي هريرة (خ و) گفت ابو هريرة گفت پيغمبر خدا (د . خ . س .) روز خيبر هر ايهه خواهيم داد نيرة را طرف مردی که درست ميدارد او خدا را و درست ميدارد او را خدا و رسول خدا فتح خواهد کرد خدا بر دست او گذشت عمر پس نه درست داشتيم ايمر شدن را هرگز مگر امروز (ن - قبل امروز) پس دفع کرد او را طرف علي و گفت قتل کن و ده اقامت کن و پس مگر پس سير کرد علي نودک گفت اي پيغمبر خدا چه چيز قبل کدم گفت بر اينکه ساهدي دهم اينکه رست معبود بحق مگر خدا و تحقيق محمد پيغمبر خدا است پس و نيکه کردند اين پس تحقيق نگاه داشته شد خونهاي اوشان و مالهاي اوشان از من مگر بحق خونهاي اوشان و مالهاي اوشان معني اگر خردبري و دزدی خواهند کرد بحق و عرض ان قصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب اوشان دران گناه که پوشيده داشتند بر خدا است اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عذاب کند *

ذکر خبر عمران بن حصین فی ذلک

۲۱ — انبأ عباس بن عبد العظیم العنبري قال حدثنا
عمر بن عبد الوهاب قال حدثنا معتمر بن سليمان عن ابيه عن
منصور عن (بعضی) عن عمران بن حصین (رض) ان النبی صلعم
قال لا تطعن الراية رجلا يحب الله ورسوله او قال يحبه الله
و رسوله فدعا عليا و هو ارمد ففتح الله على يديه *

ذکر خبر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن
النبی صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن
یمنه و میکائیل عن يساره

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهیم بن (أهویه) قال حدثنا

این ذکر خبر عمران بن حصین است درین

۲۱ — خبر داد ما را عباس پسر عبد العظیم عنبري گفت بیان حدیث
کرد ما را عمر بن عبد الوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتمر پسر سلیمان
از پدر خود از منصور از ربعی از عمران پسر حصین (خ و) تحقیق
ببی (د و خ و ل و س و) گفت هر اینه خواهیم داد نیزه را مرد را که
دوست میدارد خدا را و رسول او را با گفت الحضرت دوست میدارد او را
خدا و رسول او پس طلبید علی را حال آنکه او درد چشم میداشت پس
فنج کرد خدا بر هر دو دست او *

این ذکر خبر حسن و علی است خشنود شود خدا از آن
مرد و از نبی (د و خ و ل و س و) درین و تحقیق جبرئیل
قتل میکند از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیب کرد ما را اسحاق پسر ابراهیم پسر راعیده گفت اسحاق

الضر بن شمیل قال حدثنا یونس عن ابي اسحاق عن هبيرة
 بن مريم قال خرج اينا الحسن بن علي سلام الله عليهما و عليه
 عمامة سوداء فقال لقد كان فيكم بالامس رجل ما سبقه الاولون
 و لا يدركه الاخرون و ان رسول الله صاعم قال لاعطين الراية غدا
 رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و يقاتل جبرئيل عن
 يمينه و ميكائيل عن يساره ثم قال لا يود بني ا ن - لا يرد) رايت
 حتى يفتح الله تعالى عليه ما ترك ديناراً و لا درهماً الا سبعة
 (ن - تسعة) درهماً اخذها عياله من عطية كان اراد ان يتنازع
 بها خادماً لاهله *

حدیث کرد مارا نصر پسر شمیل گفت نصر حدیث کرد مارا یونس از
 ابي اسحاق از هبیره پسر برم گفت هبیره بیرون آمد طرف ما حسن پسر علي
 سلام خدا باشد بر آن هر دو و حال آنکه بر سر امام حسن دستار بود سیاه پس
 گفت امام حسن هراینه تحقیق بود در میان شما دیروز مرد بعنی حضرت
 علي نه صیقت بود او را مردمان پیشین نه دریافت خواهند کرد نه خواهند
 رسید او را مردمان پسین و تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . س .) فرمود
 هراینه خواهم دان نیزه را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و پیغمبر
 او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و قتل میکند جبرئیل از
 طرف راست او و میکائیل از طرف یسار او پستو گفت نه خواهد داد (ن -
 نه رد خواهد کرد) خدا تعالی بر دست او و نه گذاشت دیدار را و نه درهم
 را مگر هفت صد درهم (ن - نه صد درهم) از بخشش علي رض بود که
 اراده کرده بود اینکه خرید کند بان درهمها خادم را برای کاربار اهل خرد *

ذکر قول النبی صاعم لعلمی (ن - فی ملی ان الله عز وجل (ن - جل ثناءه) لا یخزیه ابدارض

۲۳ — ابناننا محمد بن المثنی قال حدثني يحيى بن سليم قال حدثنا عمرو بن ميمون قال حدثنا الوضاع وهو ابو عوانة قال حدثنا يحيى بن عوف قال اني لجالس الى ابن العباس رضى الله عنهما فاتاه تسعة رهط فقالوا اما ان تقوم معنا و اما ان تخلون بهؤلاء وهو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال اذا اقوم معكم فتحدثوا فلا ادري ما قالوا فجاء وهو ينفض

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ه .) برای علی (ن - در حق علی) تحقیق خدا غالب و بزرگ (ن - بزرگ است ثناء او) نه نوار خواهد کرد علی را همیشه (خ . و)

۲۴ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت محمد حدیث کرد مروا یحیی پسر سلیم گفت یحیی حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت عمرو حدیث کرد مارا وضاع و کدیت او ابو مواذه است گفت وضاع حدیث کرد مارا یحیی پسر عوف گفت یحیی تحقیق من هر اینه نشینده بودم طرف پسر عباس خشنود شود خدا ازان هر دو پس آمد او را نه نفر پس گفتند آن نه نفر یا اینکه ایستاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان گروه و او یعنی عباس امروز ندرست است پیش اینکه نایبنا شود گفت این عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می گوید پس دریافتی کذب چه گفتند پس آمد و او یعنی ابن عباس می فشاند پارچه خود را و او میگفت آف و ف بعای نگدل میباشم - این

ثوبه و يقول أف و تف يجمعون في رجل له عز و قعوا في رجل
قال رسول الله صلعم لابعثن رجلا يحب الله و رسوله و يحبه
الله و رسوله لا يعزبه الله أبدا فاشرف من اشتشرف فقال ابن
علي قيل هو في الرحي يطحن قال و ما كان احدكم ليطحن
من قبله فدعاه و هو ارمدا ما كان (ن - يكاد) ان يبصر فنفت في
عينيه ثم هز الراية ثلثا فدفعها اليه فجاء بصفية بنت حبي و بعث
ابا بكر بسورة التوبة و بعث عليا خاله فاختذها منه و قال لا يذهب
بها الا رجل من اهل بيتي هو مني و انا منه و دعا رسول الله
صلعم الحسن و الحسين و عليا و فاطمة فمد عليهم ثوبا فقال اللهم

كلمه در وقت تگدادي و زجر گوید به گوئی میکند و می آفتند در حق مرد
که برای او عزت است و مني علي بن ابي طالب رضه آفتادند و بد گوئی
کردند در حق مرد که گشت برای او پیغمبر خدا (د . خ . م .) هر اینه
خواهم فرستاد مرد را که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس کردن بلند کرد
برای ان عالم آنکس که کردن بلند کرد پس گفت کجاست علي گفته
شد او در آسیا دانه اسپ می ساید گفت آن حضرت و ده بود کسی از شما
تا اینکه دانه ساید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت
بدود اینکه بیند پس آب دهن مبارک خود اذناخت در هر دو چشم مبارک
حضرت علي پستور جدباندن نیزه را سه دفعه پس داد آنرا طرف علي رضه پس
آمد آنحضرت نزدیک صفیه بنت حبی که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است
و فرستاد آنحضرت ابا بکر صدیق را همراه سورۃ توبه و فرستاد آنحضرت علي
را پس ابي بکر صدیق رضه پس گرفت مرتضی علي آن سورۃ توبه را از
ابي بکر صدیق رضه و فرمود آنحضرت صلعم ببرد آن سورۃ توبه کسی مگر مرد
کدو از اهل بیت مذمت او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا
(د . خ . م .) امام حسن و حسین و علي و فاطمه زهرا را پس دراز کرد

هوؤلاء اهل بيّتي و خاصّتي فادهب عنهم الرجس و تطهروهم تطهرا
 و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة * و لبس ثوب
 النبي صلعم و هم يحسبون انه نبي الله فجاء ابو بكر فقال يا نبي
 الله فقال علي رضي ان النبي قد ذهب نحو بير ميمون فانبعه
 فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبح * و خرج
 بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فدي
 فقال اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انك
 لست نبي ثم قال انت خليفتي يعنى فى كل مومن من
 بعدي * قال و سدّ ابواب المسجد غير باب علي * قال و كان

در آنها پارچه را پس فرمود اى بار خدا آنها اهل بيت من اند و خاص
 من اند پس دور گردان از آنها ناپاكي و نيك كن آنها را پاك كردن و بود
 علي (ك . ه) اول ان كسي كه اسلام آورد از مردان همراه پيغمبر خدا
 بعد حضرت خديجة الكبرى و پوښيد علي مرتضى پارچه پيغمبر را (د .
 خ . ه . ه) و كفار گمان مي بردند كه تحقيق او نبي الله است پس آمد
 ابو بكر پس گفت ابي بدي الله پس گفت علي (خ . و) تحقيق بدي الله
 تحقيق روت طرف چاه ميمون پس تابع شد ابو بكر صديق پيغمبر خدا
 را پس داخل شد همراه آن حضرت عار را پس بود كفار قير مي انداختند
 علي را تا اينكه صبح گشت و ديرون آمد پيغمبر خدا همراه مردمان
 در جاگ تبوك كه نام موضع است پس گفت علي رضي ديرون مي آيم
 همراه تو پس گفت انحضرت به پس گريه كرد علي پس گفت انحضرت
 ابا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر
 تحقيق تو نديني بدي پسر گفت آن حضرت تو خليفه من است ابي در
 هر مومن از پس من گفت تحقيق راوي حديث و بزد كرده شد درهاي
 مسجد سواي دروازه علي گفت تحقيق راوي حديث و هست علي رضي داخل

یدخل المسجد و هو جنب و هو طريقة و ليس له طريق غيره *
و قال من كنت وليه فعلي وليه * قال ابن عباس و اخبرنا الله عز
و جل في القرآن انه قد رضي الله عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا
بعد ان (ر - انه) سخط عليهم * قال و قال رسول الله صلعم لعمر حنين
قال ائذن لي فلاضرب عنقه يعني حاطباً فقال و ما يدريك لعل
الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم *

می شود مسجد را و حال آنکه او در جنابت است و اورا او هست و نیست
برای او راه سوای آن راه و گفت الحضرت آن کسی که باشم دوست او
پس علی دوست اوست - گفت پسر عباس و خبر داد ما را خدای غالب
و بزرگ در کلام مجید تحقیق شان ایراست که تحقیق خشود شده
از صاحبان شجرة که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجرة یعنی درخت کنار
کوده بودند و حضرت علی نیز از اصحاب شجرة اند پس آیا حدیث کرد
ما را هنوز ایفکه (ن - تحقیق خدا تعالی) خشم گرفت خدا تعالی بر
اوشان یعنی کسی این حدیث نکرد گفت راوی و فرمود پیغمبر خدا (د -
خ - ل - م -) برای عمر و قتیکه گفت عمر رض حکم ده مرا ای پیغمبر
خدا پس هرآنکه بزم گردن اوای حاطب (†) را پس گفت الحضرت و چه
چیز در باطن کفایت ترا که میرنی گردن او برگذاه او شاید که خدا تحقیق
مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا عمل کنید آنچه که خواهید
شما پس تحقیق بخشیدم برای شما *

(†) حاطب از اهل بدرست او خطی متضمن بر اراده مسلمانان بوجنگ کفار
برای کفار قریش نوشته بود و ابیران عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذن برای
گردن زدن او از پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عذر نوشتن خط این آورده
بود که قبایل من در لشکر کفار بودند لهذا نوشته بودم تا از قتل محفوظ بماند *

ذکر قول المعی صلعم لعلي انه مغفور لك

۲۴ — اخبرني هارون بن عبد الله الحمال البغدادي قال
 حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن
 صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة
 عن علي رضي قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتها
 غفر لك مع انه . مغفور لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم
 لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع
 والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

این ذکر فرمودن نبی (د . خ . ل . م .) برای علی

اصبت تحقیق شان این است که مغفرت کرده شد برای تو

۲۴ — خبر داد مرا هارون پسر عبد الله الحمال بغدادی گفت هارون
 حدیث کرد مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسدی گفت محمد حدیث
 کرد مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر
 سلمه از علی (د . خ . و) گفت علی گفت مرا پیغمبر خدا (د . خ . م .)
 آگاه باش تعلیم میکند ترا کلمات را و تاکید خواهم گفت که کلمات را
 . مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه شان این است که مغفرت کرده
 شده است برای تو خواهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده
 کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدای بلند تر بزرگ پاک است خدا
 پرورنده اسمانها هفت عدد و زمینها هفت عدد و پرورنده عرش بزرگ جمیع
 شکر برای خدا است پرورش کننده تمام عالم است *

ذکر اختلاف علی بن ابیطالب استحقاق فی هذا الحديث

۲۵ - انبانا احمد بن عثمان بن حکیم الکوفی قال حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا علی و هو ابن صالح بن حمی عن ابي اسحاق الهمدانی عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) عن سلمة عن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وآله قال يا علي الا اعلمك كلمات ان الله قلتهن ففر لك مع انك (ن - بن) (بن) مغفور (ن - بن) يغفر) لك فقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۲۶ - اخبرني صفوان بن عمر الحمصي قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

این ذکر اختلاف علی با ابی اسحاق است در این حدیث

۲۵ - خبر داد ما را احمد بن عثمان بن حکیم کوفی گفت احمد حدیث کرد ما را خالد بن مخلد گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او بن صالح بن حمی است از ابی اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) از سلمة از علی (بن - بن) (بن - بن) مغفور (بن - بن) يغفر) لك فقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۲۶ - خبر داد ما را صفوان بن عمر حمصی گفت احمد حدیث کرد ما را احمد بن خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائيل از ابی اسحاق از عمرو بن مرة

۲۶ - خبر داد ما را صفوان بن عمر حمصی گفت احمد حدیث کرد ما را احمد بن خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائيل از ابی اسحاق از عمرو بن مرة

عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن علي عليه السلام قال كلمات
الفرج لا اله الا اله العلي العظيم لا اله الا الله الحليم الكريم سبحانه
الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *
ذکر کلمات الفرج لعلي بن ابیطالب کرم الله وجهه
۲۷ — ابنانا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا علي هو ابن صالح بن حي عن ابی اسحاق الهمداني
عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي رضي
ان النبي لمعلم قال يا علي الا اعلمك كلمات اذا انسى قلبهن
غفرت ذنوبك و انكانت مثل زبد البحر قال سبحانه الله رب
السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

مره از عبد الرحمن پسر ابی لیلی از علی پروسلام گفت علی کلمه دای
کشایش بیست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا
حلم کذنده بخشش دهنده پاک است خدا پرورنده اسمانهای هفت و پرورنده
عرش بزرگ تمام شکر برای خداست چنین خدا که پرورنده تمام عالم است *

این ذکر کلمه های کشایش است برای علی

سرابی طالب بخشه خدای او را

۲۷ — خبر داد مارا احمد بن عثمان گفت احمد حدیث کرد مارا
خالد پسر مخلد حدیث کرد مارا علی او پسر صالح پسر حی است از ابی
اسحاق همدانی از عمرو پسر مره از عبد الله پسر صالح از سلمه از علی
(خ . و) تحقیق ندی (د . خ . ل . م .) گفت انحضرت ای علی
اگاه باش تعلیم کنم ترا کلمه ها را و فدیکه تو خواهی گفت آنها را بخشیده
خرایده شد گزافهای تو اگر چه باشد مثل کف دریا گفت انحضرت پاک است
خدا پروردگار اسمانهای هفت و پروردگار عرش بزرگ تمام شکر برای خدا
است چنین خدا که پروردگار تمام عالم است *

۲۸ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا عثمان قال
 حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي
 لیلی عن علي (رضه عن النبي صلعم نهوه یعنی نهو حدیث خالد)*
 ۲۹ — انبانا علي بن عبد المنذر قال حدثنا خلف بن
 هشام (ن) - اخبرني علي بن محمد بن علی المصيصي قال اخبرنا
 خلف بن تمیم () قال حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابو اسحاق
 عن عبد الرحمن بن ابي لیلی عن علي (رضه قال قال (رسول الله
 صلعم الا اعلمک کلمات اذا قلتهن یفر لک علی انه مغفور لک
 لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله الحکیم الکرم سبحان الله
 رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمین *

۲۸ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حکیم گفت احمد ... ت
 کرد مارا عثمان گفت عثمان حدیث کرد مارا اسرائیل گفت اسرائیل حدیث
 کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي لیلی از علي (خ. و) از
 نبی (د. خ. ل. م. د.) مثل او ای مثل حدیث خالد *

۲۹ — خبر داد مارا علي پسر عبد المنذر گفت علي حدیث مارا
 خلف پسر هشام (ن) - خبر داد مارا علي پسر محمد پسر علی المصيصي گفت
 علي خبر داد مارا خلف پسر تمیم () گفت خلف حدیث کرد مارا اسرائیل
 گفت اسرائیل حدیث کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي لیلی
 از علي (خ. و) گفت علي گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م. د.) آگاه باش
 تعلیم میکند ترا کلمه ها را و تکیه خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد
 شد برای تو در اینکه تحقیق شان ایست که مغفرت کرده شد است برای تو
 نیست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا حلم
 کننده کرم کننده پاکست خدا پروردگار عرش بزرگ تمام شکر برای خداست
 چنین خدا که پروردگار تمام هست *

۳۰ — انبانا الحسن بن حرث قال انبانا الفضل بن موسى
 عن الحسين بن واقد عن ابي اسحاق عن الحرث عن علي
 (هـ - ن - كرم الله وجهه) قال قال النبي صلعم الا اعلمك دعاء
 اذا دعوت به غفر لك و كان مغفور لك (هـ - ن - كنت مغفورا)
 قلست بلى قال لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم
 الكريم سبحانه رب السموات السبع رب العرش العظيم (هـ - ن -
 لا اله الا الله سبحانه الله رب العرش العظيم) قال ابو عبد الرحمن
 و ابو اسحاق لم يسمع من الحرث الا اربعة احاديث ليس هذا
 (هـ - ن - ذا) منها و انما اخرجناه لمخالفة الحسين بن واقد و
 لاسرافيل (اسرافيل) و لعلي بن صالح و الحرث الاعور ليس

۳۰ — خبر داد مارا حسين پسر حرث گفت حسين خبر داد ماوا
 فضل پسر موسى از حسين پسر واقد از ابي اسحاق از حرث از علي
 (خ - ن - بزرگ کند خدا ذات او را گفت علي گفت نبي (د - خ -
 ل - م - ن) آگاه باش تعليم ميکنم ترا دعا را و تزيكه خواهي گفت ان دعا را
 مغفرت کرده خواهد شد براي تو اگرچه هست مغفرت کرده شده براي تو
 (ه - ن - اگرچه هستي تو مغفرت کرده شده) گفتم آري گفت انحضرت نيست
 معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا حلام کند
 کرم کننده پاک است پروردگار اسمانهاى هفت پروردگار مرش بزرگ (ه - ن -
 نيست معبود بحق مگر خدا پاک است خدا پروردگار مرش بزرگ) گفت
 ابو عبد الرحمن - و ابو اسحاق نشيند از حرث مگر چار حديث نيست اين
 (ن - ن - آن حديث) از ان چار و جز اين نيست که خارج کردم ان حديث
 را براي مخالفت حسين پسر واقد و براي مخالفت اسرافيل و براي مخالفت

بذلك في الحديث ومام بن حمزة اصح (و - اصلح) منه »

ذكر قول النبي صلعم قد اتحن الله قلبه بالإيمان

۳۱ — انبانا ابو جعفر محمد بن عبدالمبارك (الملك)

المختلومي قال حدثنا الاسود بن عامر قال انبانا شريك عن منصور عن (يعني عن علي) رضي قال جاء النبي صلعم أناس من قريش فقالوا يا محمد انا جيرانك و حلفاؤك و ان أناس من عبيدنا قد اتوك لبس فبههم (و - يبههم) رغبة في الدين ولا رغبة في الفقه انما فرروا (و - فرط) من ضياعنا و اموالنا فارادهم اليانا فقال لابي بكر ما تقول فقال مددوا لهم لجيرانك و حلفاؤك

علي پسر صالح و حرث امور نيست مثل اين مردم در حديث و مام بن حمزة (حمزة) صحيح ترمذي (و - نهكترست) در حديث از حرث .

اين ذكر فرمودن نبی است (د . خ . م .) تحقیق استخوان کرد
مهادل و در ابا ایمان (و - دل های را برو حلام برای ایمان)

۳۱ — خبر داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبدالمالك مختلومي گفت ابو جعفر حديث کرد مارا اسود پسر عامر گفت اسود خبر داد مارا شريك از منصور از ربعي از علي (خ . و) گفت علي آمد نبی را (د . خ . م .) مردم از قريش پس گفتند آن مردم اي محمد ما همساگان و انبازان توایم و هم قسم و هم سرگند توایم و تحقیق مردم از غلامان ما آمده نزه تو نيست در میان او شان (و - باو شان) رغبته و خواهش در میان و نه رغبته در فقه و دانش جز اين نيست كه گريخته اند (و - تقصير كردند) از زمين های ما و مالهای ما پس رد كن و باز گردان آنها را طرف ما پس گفت اي تكررا چه ميگوئي پس گفت ابوبكر راست گفتند تحقیق آنها البته همسايه گان تو اند و هم قسم و هم سرگند تو اند پس متغیر

فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم
لجبرانك و حلفاؤك فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال يا معشر
قربش و الله لیبعتن الله عابكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه
بالایمان فایضربکم علی الدین او مشرب بعضکم قال ابو بکر انا هو
یا رسول الله قال لا قال عمر انا هو یا رسول الله قال لا و لكن هو (ن)
ذلک) الذی بخصف النعل و کان اعطى علیا نعله یخصفها *

ذکر قول النبی صلعم ان الله سیهدی قلبک و ینبت لسانک

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن علی البصري قال حدثنی

شد روي مبارك نبي (د . خ . م .) پسر گفت عمر را چه میگوئی پس
گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقیق آنها هر اینه هر اینه همسایگان
تواند و حلیف و هم . و گفت تواند پس متغیر شد روي مبارك نبي (د . خ . م .)
پسر گفت الحضرت ای گروه قریش قسم خدا است هر اینه هر اینه خواهد
فرستاد خدا بر شما مرد را از شما تحقیق امتحان کرد خدا دل او را به ایمان
پس هر اینه خواهد زد شما را بر دین یا خواهد زد بعض شما را گفت ابوبکر
صديق منم ان مرد ای پیغمبر خدا گفت الحضرت بخت گفت عمر بن
الخطاب منم آن مرد ای پیغمبر خدا فرمود بیست و لکن او آنکس (ن -
این کس) است که می دوزد کنش پاره و تحقیق بود ان حضرت که داده
بود علی مرتضی را کنش پای خود را می دوخت ادرا *

این ذکر فرمودن نبی (د . خ . م .) تحقیق خدا شتاب

است که هدایت خواهد کرد دل ترا یعنی علی مرتضی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر داد ما را ابو جعفر از عمرو پسر علی بصري گفت عرو

یحبیبی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن ابي
البختري عن علي رضي الله عنه قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن
و انا شاب حديث السن فقلت يا رسول الله انت تبعثني الى
قوم يكون بينهم احداث و انا شاب حديث السن قال ان الله سيهدي
قابلك و يثبت لسانك فما شككت (ن - قال ما شككت في
حديث اقصى بين اثنين) في قضاء بين اثنين *

ذكر اختلاف الناقليين لهذا الخبر

۳۳ — انبانا علي بن خشرم المروزي قال انبانا عيسى عن
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي رضي الله عنه قال
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حديث كره مرا یحبیبی گفت یحبیبی حديث كره مارا اعمش گفت اعمش
حديث كره مارا عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي (خ . و) گفت
علي مرتضى فرستاد مرا پیغمبر خدا (د . خ . و . س .) طرف يمن و من
چوان بودم پس گفتم اي پیغمبر خدا تو میفریبي مرا طرف قوم حواهند بود
درمیان آنها صاحب عمر و من چوان نوسن ام فرمود الحضررت تحقیق خدا
شتاب است که هدایت خواهد کرد دل تو و ثابت خواهد داشت زبان تو
پس نه شك كردم (ن - گفت علي رضي الله عنه شك كردم در حديث كه حكم
میکنم در میان دو کس) در حکم کردن در میان دو کس .

ابن ذکرا خانات نقل کنند گانست برای این حديث

۳۴ — خبر داد مارا علي پسر خشرم مروزی گفت علي خبر داد مارا
عيسى از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي (خ . و) گفت علي رضي فرستاد
مرا پیغمبر خدا (د . خ . و . س .) طرف يمن پس گفتم تحقیق میفریبي مرا
طرف قوم که در عمر زیاده اند از من پس چگونه حکم کرده باشد در میان آنها

اسن مني فكيف القضاء فيهم فقال ان الله سيهدي قلبك و
يثبت لسانك قال فما تعاييت في حكم بعد *

۲۴ — انبانا محمد بن المثني قال حدثنا ابو معوية قال
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البخثري عن علي
رض قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن لاقضي بينهم
فقلت يا رسول الله لا علم لي بالقضاء فضرب بيده على صدره
و قال اللهم اهد قلبي و سدد لساني فما شككتني قضاء بين
اثنين حتى جلست مجلسي * قال ابو عبد الرحمن و روى هذا
الحديث شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي البخثري قال اخبرني
من سمع عليا و ابوالبخثري لم يسمع من علي هذا (ن - شيئا) *

۳۵ — انبانا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا يحيى

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت
خواهد داشت زبان ترا گفت علی مرتضی پس نه ماذنه شدم در حکم کردن هنوز
۳۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو
معویه گفت (و معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو پسر مرة از ابي بخثري
از علي (خ . و) گفت فرستاده مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . س . و) طرف
مردم یمن تا که حکم کنم در میان ایشان پس گفتم اي پیغمبر خدا
نیت علم مرا بحکم کردن پس زد انحضرت بدست مبارک خود بر سینه
من و فرمود اي نار خدا یا هدایت کن دل علي را و محکم کن زبان علي
را پس نه شک کردم در حکم کردن در میان در کس تا اینکه بشنم در مجلس
خوبش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبة از عمرو
پسر مرة از ابي البخثري گفت ابو البخثري خبر داد مرا انکس که شنید
علي را و ابو البخثري نشنید از علي این حدیث را (ن - چیزی را) -

۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان رهاوي گفت احمد حدیث

بن آدم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن حاش المعتمر عن علي (رض) قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن وانشاب فقلت يا رسول الله تبعثني وانا شاب الى قوم ذوي اسنان لا قضي بينهم و لا علم لي بالقضاء فوضع يده على صدري ثم قال ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك يا علي اذا جلس اليك الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تسمع من الاخر كما تسمع (ن - سمعت) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين (ن - تبدي) لك القضاء * قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد *

اختلاف علي (ع) ابی اسحاق فی اهل الحديث

۳۶ — انبأنا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد مارا يحيى پسر آدم گفت حديث کرد مارا شريك از سماك پسر حرب از حاش معتمر از علي (ع) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا (ع) از طرف اهل يمن و من جوان بودم پس گفتم ای پیغمبر خدا می فریسی مرا و حال اینكه من جوان ام طرف قوم كه صاحب سبها اندنا اینكه حكم كنم در میان اوشان و نیست علم مرا بحكم كردن پس داشت دست مبارك خود را بر سینه من پستو فرمود تحقیق خدا شتاب است كه هدايت خواهد كرد دل مرا و ثابت خواهد داشت زبان مرا ای علي و تحقیكه بشنود طرف تو مدعی و مدعی علیه پس به حكم كن در میان آن هر دو تا اینكه بشدوي تو از دیگر چنانكه می شدوي (ن - شنیدی) از اول پس تحقیق تو و تحقیكه خواهی كرد این را ظاهر خواهد شد برای تو حكم كردن گفت علي برو سلام پس به مشكل شد بر من حكم كردن هدوزه

اختلاف علی ابی اسحاق در بین حدیث است

۳۶ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حديث کرد مارا

حدَّثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن حازثة بن مضرب عن علي بن
قال بعثني رسول الله صلعم إلى اليمن فقلت إنك تبعثني إلى قوم
اسن مني لأقضى بينهم فقال إن الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك *
ورواه شيبان عن أبي إسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي بن رضه *

۳۷ — أخبرني أبو عبد الرحمن زكريا بن يحيى قال حدثني
محمد بن العلاء قال حدثنا معوية بن هشام عن شيبان عن أبي
إسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي بن رضه قال بعثني رسول الله
صلعم إلى اليمن فقلت يا رسول الله إنك تبعثني إلى شيوخ
ذوي أسنان و اني اخاف ان لا امييب قال ان الله سيثبت
لسانك و يهدي قلبك *

يحيى پسر آدم گفت يحيى بن حازثة بن مضرب از أبي إسحاق از
حازثة پسر مضرب از علي (خ . و) گفت علي بن رضه فرستاد مرا پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م . و) بسوی یمن پس گفتم تحقیق تو میفریسی مرا
طرف قوم که در عهد زیادۀ فرزند از من قاتک حکم کردم در میان اوشان پس
گفتم الحضرت تحقیق خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا
و ثابت خواهد داشت زبان ترا • و روایت کرد ان حدیث را شیبان از ابی
اسحاق از عمرو پسر حنشی از علي (خ . و) •

۳۷ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زکریا پسر یحیی گفت حدیث کرد
مرا محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مرا معویه پسر هشام از شیبان
از ابی اسحاق از عمرو پسر حنشی از علي (خ . و) گفت علي بن رضه فرستاد
مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م . و) طرف یمن پس گفتم ای پیغمبر خدا
تحقیق تو میفریسی مرا طرف مردم پدرها صاحب سبها و تحقیق من خوف
میکم اینکه نه صواب کنم گفت الحضرت تحقیق خدا شتاب است که ثابت
خواهد داشت زبان ترا و هدایت خواهد کرد در حکم کردن دل ترا •

ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب الا (ن - غیر) باب علی

۳۸ — انبانا محمد بن بشار بNDAR البصري قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن ميمون عن ابي عبد الله عن زيد بن ارقم رض قال كان لنفر من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله واصحابه و سلم ابواب شاعة في المسجد فقال رسول الله صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علي فتكلم في ذلك اناس فقام رسول الله صلعم فحمد الله واثنى عليه ثم قال اما بعد فاني أمرت بسد هذه الابواب غير باب علي فقال فيه قايكم والله ما سدنا ولا فتحنا ولكن أمرت بشي فاتبعت *

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ل . ص .) حاکم کرده شدم به بند کردن دروازه مگر (ن - سواء) دروازه علی را .

۳۸ — خبر داده مارا محمد پسر بشار بNDAR بصري گفت محمد حدیث کرد مارا محمد پسر جعفر گفت پسر جعفر حدیث کرد مارا عرف پسر ميمون از ابي عبد الله از زيد پسر ارقم (د . خ . و) گفت زيد بود براي چند اشخاص از صاحبان نبي (د . خ . ل . ص .) دروازه هاي شارع عام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . ص .) بند کنید این دروازه ها را مگر دروازه علي پس کلام کردند درین مردم پس استاد پیغمبر خدا (د . خ . ص .) پس شکر گفت خدا را و ثنا کرد بر او پسر گفت الحضرت اما بعد حمد و ثنا پس تحقیق من حکم کرده شده ام نه بند کردن این دروازه ها سواء دروازه علي رض پس گفت در دي گوید شما قسم خدا است نه بند کردم من او را و نه کشاده کردم من او را و لکن حکم کرده شدم بچیزی پس متابعت کردم آن چیز را •

ذکر قول الممی صلعم ما انا ادخله و اخرجکم بل الله ادخله و اخرجکم

۲۹ - قرأت علی محمد بن سلیمان عن ابن عبیدة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و ام یقل مرة عن ابیه * قال کذا عند الذبی صلعم و عنده قوم جالس قد دخل علی (ک . ه) فلما دخل خرجوا فلما خرجوا تلاموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم * قال ابو عبد الرحمن هذا اولی بالصواب *

۴۰ - ابیانا احمد بن یحیی الکوفی الصوفی قال حدثنا

ابن ذکر فرزدن نبی (د . خ . ه) نه من داخل کرم علی را و
بیسرون کردم شما را بلکه خدا داخل کرد اورا و بیسرون کرد شما را

۲۹ - خواند بر من محمد پسر سلیمان از پسر عبیده از عهده پسر دینار از ابی جعفر محمد پسر علی از ابراهیم پسر سعد پسر ابی وقاص از پدر خود و نگفت مرة از پدر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی (د . خ . ه) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علی بخشد خدا ذات اوزا پس هرگاه داخل شد علی خارج شدند مردمان پس هرگاه خارج شدند مردم با همدیگر الممت کردند پس گفتند مردم قسم خدا است جر این بیست که خارج کرد ما را و داخل کرد علی را پس رجوع کردند طرف الحضرت پس فرمود الحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم علی را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علی را و خارج کرد شما را *

گاه ابو عبد الرحمن این حدیث بردنکه درست بصواب و درستی *

۴۰ - خبر دا - ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد

عالي و هو ابن قادم قال انبانا اسرائيل عن عبد الله عن شريك
عن الحروب بن مالك قال اتيت مكة فلقيت سعد بن ابی
وقاص فقلت هل سمعت اعلي صنقة قال كذا مع رسول الله
صلعم في المسجد فانودي فينا ليلة ليخرج من في المسجد الا
آل رسول الله صلعم و آل علي فخرجنا فلما أصبح اتاه عمه فقال
يا رسول الله اخرجت اصحابك و اعمامك و سكنت هذا الغلام
فقال رسول الله صلعم ما انا ادرت باخراجكم و لا باسكان هذا
الغلام ان الله هو امر به * قال ابو عبد الرحمن قال فطر عن عبد الله
بن شريك عن عبد الله بن الرقيم عن سعد ان العباس اتى
النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما اذا فتحتها
و لا اذا سدتها و لكن الله فعل ذاك * قال ابو عبد الله بن شريك

مارا علي و او پسر قادم است گفت علي خبر داد مارا اسراييل از عبد الله
از شريك از حرب پسر مالك گفت حرب آمدم مكة را پس ملاقات كردم
سعد پسر ابی وقاص را پس گفتم ابا شيعدي تراي على صدقت را. گفت
سعد بودم همراه پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) در مسجد پس ندا نرده شد
درميان ما شب را ناته ديرون رود انكس كه در مسجد است مگر آل پيغمبر
خدا (د. خ. ل. م.) و آل علي پس ديرون آمديم پس هرگاه صبح شد
آمد نزد ان حضرت عمر انحضرت پس گفت اي پيغمبر خدا خارج كردي
تو باران خود را و عموهای خود را و ساكن گردانيدي تو اين طفل را پس
گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) نه من حكم كردم بخارج كردن شما و نه
بساكن كردن اين طفل تحقيق خدا او حكم كرد نه او. گفت ابو عبد الرحمن
گفت فطر از عبد الله پسر شريك از عبد الله پسر رقيم از سعد تحقيق عباس
آمد نبي را (د. خ. م.) پس گفتم نند كردي تو دروازه های مارا مگر
دروازه علي را پس گفتم نه من كشاده كردم او را و نه من نند كردم او را و
لكن خدا كرد اين را. گفت ابو عبد الله پسر شريك نيست مثل اين مردم

لیس بذاک و الحرب بن مالک لا اعرفه و لا عبدالله بن الرقیم عن سعد ان العباس اتى النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما انا فتحتها و لا انا سددتها و لكن الله فعل ذلك *

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه *

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن رقيم نحوه *

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهب بن ابي كريمة

در حدیث و حرب پسر مالک نمي شناسم او را و نه میشناسم عبدالله پسر رقیم را در روایت کردن از سعد تحقیق عباس آمد فبی را (د . خ . ل . م .) پس گفت بند کردی دروازه های ما را مگر دروازه علی را پس گفت نه من کشاده کرده ام او را و نه من بند کرده ام آنها را لکن خدا کرد این را *

۴۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرد ما را عبدالله پسر عمر گفت گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم از سعد مثل او *

۴۲ — خبر داد مرا مکرر زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد ما را عبدالله پسر عمر گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم مثل او حدیث که گذشت *

۴۳ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرد ما را عبد الله پسر عمر گفت عبد الله خبر داد ما را محمد پسر وهب

الحرانی قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبۃ عن ابی ملیح عن عمرو بن میمون عن ابن عباس رضی عنہما قال امر رسول اللہ صلعم بابواب المسجد فسدک الابواب (الا باب علی علیہ السلام *

۴۴ — انبانا محمد بن مثنی قال حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابوالوضاح قال حدثنا یحیی قال حدثنا عمرو بن میمون قال قال ابن عباس سد ابواب المسجد غیر باب علی فکان یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقہ و لیس له طریق غیرہ *

ذکر منزلة امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله

وجهه من النبی علیہ السلام

۴۵ — انبانا بشر بن هلال البصری قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابی کریم حرانی گفت محمد حدیث کرد مارا مسکین گفت مسکین حدیث کرد مارا شعبه از ابی ملیح از عمرو پسر میمون از پسر عباس (خ. و) گفت ابن عباس حکم کرد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) به دروازه‌های مسجد پس بند کرده شد دروازه‌ها مگر دروازه علی برو سلام.

۴۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا یحیی پسر حماد گفت یحیی حدیث کرد مارا ابوالوضاح گفت حدیث کرد مارا یحیی گفت حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت میمون گفت ابن عباس بند کرده شد دروازه‌های مسجد مگر دروازه علی پس بود علی که داخل میشد مسجد را و حال آنکه او را احتیاج غسل بود و او مسجد را او بوه و نبود برای او راه مگر او مسجد.

این ذکر مرتبه امیرمؤمنین علی پسر ابی طالب است بزرگ

کنه خدا ذات او را از نبی برو سلام

۴۵ — خبر داد مارا بشر بن هلال بصری گفت بشر حدیث کرد مارا

ابن سلیمان قال حدثنا حرب بن شداد عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن سعد بن أبي وقاص رض قال لما غزی رسول الله صلعم غزوة تبوک خلف علیا بالمدينة فقالوا فیه ماله و کرة صحبتہ فذبح علی النبی صلعم حتی احقہ فی الطريق و قال یا رسول الله خلفتنی بالمدينة مع الزراري و النساء حتی قالوا فیه ماله و کرة صحبتہ فقال له النبی صلعم یا علی انما خلعتک علی اهلی اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی *

۴۶ — انبانا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبدالسلام عن یحیی بن سعید عن سعید

جعفر و او پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرد مارا حرب پسر شداد از قتاده از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص (خ و) گفت سعد هرگاه که جنگ کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) جنگ تبرک که نام مکان است خلیفه کرد علی را در مدینه پس گفتند مردم در وی یغی در علی رض ملال کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت صحبت او را پس نابع شده پیغمبر را (د . خ . ل . س) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت علی ای پیغمبر خدا خلیفه کردی تو مرا در مدینه همراه طفلان و زنان تا اینکه گفتند مردم در شان علی ملال کرد و مکروه داشت انحضرت صحبت علی را پس گفت برای او نبی (د . خ . ل . س) ای علی جز این نیست که خلیفه کرد ترا بر اهل خود ای ارضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی سیدوای اینکه تحقیق حال ایست که نیست نبی بعد من *

۴۷ — خبر داد مارا قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم حدیث کرد مارا ابو نعیم گفت حدیث کرد مارا عبدالسلام از یحیی پسر سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابی وقاص (خ و) تحقیق نبی

بن المسيب عن سعد بن ابي وقاص رضي ان النبي عليه السلام قال
لعلي رضي انت مني بمنزلة هارون من موسى *

۴۷ — انبانا زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب بن
الدراردي بن صفوان التميمي عن سعيد بن المسيب انه سمع
سعد بن ابي وقاص رضي يقول ما قال رسول الله صلعم لعلي اما
ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة *

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب ان الدراردي
حدثه عن هشام بن هشام عن سعيد بن المسيب عن سعد رضي قال
لما خرج رسول الله صلعم الى تبوك خرج علي رضي يشيعه فبكى و
قال يا رسول الله تركتني (ن - اتركني) مع الخوالف فقال صلعم يا
علي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة *

بورو سلام گفت علي را (خ و) تو از من بمنزله هارون است از موسى *

۴۷ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو
مصعب پسر دراردي پسر صفوان تميمي از سعيد پسر مسيب تحقيق او
شنيد سعد پسر ابي وقاص را (خ و) ميگفت آنچه كه گفت پيغمبر
خدا (د خ ل م) علي را ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من
بمنزله هارون از موسي مگر نبوة *

۴۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت خبر داد مارا ابو مصعب
تحقيق درآوردني حديث كرد دراردي ابو مصعب را از هشام پسر هشام
از سعيد پسر مسيب از سعد (خ و) گفت هرگاه بيرون آمد پيغمبر خدا
(د خ م) طرف موضع تبوك بيرون آمد علي (خ و) سعي ميكرد
و شتاب ميرفت پس آنحضرت پس بگذاز گريه كرد و گفت اي پيغمبر خدا
ترك كردي تو مرا (ن - ايا ميگذاري مرا) همراه پس ماندگان پس
گفت آنحضرت (د خ ل م) اي علي ايا راضي نمي شوي اينكه باشي
تو از من بمنزله هارون از موسي مگر نبوة *

ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحديث

۶۹ — أخبرني إسحاق بن موسى بن عبد الله بن يزيد الانصاري قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنکدر عن سعيد بن المسيب عن سعد (رض) ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

۵۰ — أخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن محمد بن المنکدر قال سعيد بن المسيب أخبرني ابراهيم بن سعد انه سمع ابا سعد (رض) وهو يقول قال النبي صلعم لعلي (رض) اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة قال سعيد فلم ارض حتى اتيت سعدا فقلت شيء حدث به ابنك قال وما هو

این ذکر اختلاف است بر محمد بن منکدر در این حدیث

۶۹ — خبر داد مرا اسحاق بن موسی بن عبد الله بن یزید انصاری گفت حدیث کرد مارا داود بن کثیر رقی از محمد بن منکدر از سعید بن مسیب از سعد (خ و) و تحقیق پیغمبر خدا (ص ل و ص) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من *

۵۰ — خبر داد مرا صفوان بن محمد بن عمرو گفت حدیث کرد مارا احمد بن خالد گفت حدیث کرد مارا عبد العزيز بن ابي سلمة ماجشون از محمد بن منکدر گفت سعید بن مسیب خبر داد مرا ابراهیم بن سعد تحقیق او شنید پدر خود سعد را (خ و) و او میگفت گفت نبی (ص ل و ص) علی را (خ و) ای ارضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق حال اینست که نیست نبوة من بعد * گفت سعید پس نه راضی شدم تا اینکه آمدم سعد را پس گفتم چیزی هست که حدیث کرد با من چیزی

انتہرني فقلت اخبرنا على هذا فقال ما هو يا بن اخي فقلت هل سمعت النبي صلعم يقول لعلي كذا و كذا قال نعم و اشار الى اذنيه و الا فمكتنا لقد سمعته يقول ذلك و خالفه يوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المنكدر عن سعيد عن عامر بن سعد عن ابيه و تابعه علي درایتہ عن عامر بن سعد علي بن زيد بن جذعان *

۵۱ — اخبرني زكريا بن ابي يحيى قال حدثنا ابن ابي الشوارب قال حدثنا حماد بن زيد عن علي بن زيد عن سعيد بن المسيب عن عامر بن سعيد عن سعد بن (سول الله صلعم قال لعلي انك مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لانبي بعدي قال سعيد فاحببت ان اشفاه ذاك سعدا فاتيتہ فقلت ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مارا برین یعنی بر فضیلت علي پس گفت سعد چیست آن فضیلت اي پسر براد من پس گفتم ايا شنیدی تو پیغمبر خدا (د. خ. س.) میگفت علی را چنین و چنین گفت آری و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس کنگ (کر) باد هر دو گوش من هراینه تحقیق شنیدم انحضرت را میفرموده فضیلت علي را ربه و مخالف شد عبدالعزیز را یوسف ماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکر از سعید از عامر پسر سعد از پدر او قانع شد یوسف ماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علي پسر زيد پسر جذعان *

۵۱ — خبر داد مرا زکریا پسر ابي يحيى گفت زکریا حدیث کرد مارا ابن ابي الشوارب گفت ابن ابي الشوارب حدیث کرد مارا حماد پسر زيد از علي پسر زيد از سعید پسر مسیب از عامر پسر سعید از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت انحضرت علي را تو از من بمنزل هارون است از موسی سواء اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبي بعد من گفت سعید راوی پس قصد کردم اینکه بالمشافهه پرسم این حدیث را سعد را پس

حدیث حدیثی به عنک عامر فادخل اصبعیه فی اذنبه و قال سمعته من رسول الله صلعم و الا فسکتا * و قد روی هذا الحدیث شعبه عن علي بن زید فلم یذكر عامر بن سعد *

۵۲ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين بن سكن قال حدثنا شعبه عن علي بن زید قال سمعت سعيد بن المسيب يحدث عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت فسالته بعد ذلك فقال بلى بلى * قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان احدا تابع عبد العزيز الماجشون علي روايته عن محمد بن المنكدر عن سعيد علي ان ابراهيم بن سعد قد روی هذا الحدیث عن ابيه *

آمدیم سعد را پس گفتیم چه حدیث است که حدیث کرد مرا دان حدیث از تو عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و گفت شنیدم آن حدیث را از پیغمبر خدا (ص . م) و اگر چنین نبود پس گنگ (کر) باد هر دو گوش من و تحقیق روایت کرد این حدیث را شعبه از علي از زید پس نه ذکر کرد عامر پسر سعد را *

۵۳ — خبر داد مرا محمد پسر وهب حرانی گفت حدیث کرد مرا مسکین پسر سكن گفت مسکین حدیث کرد مرا شعبه از علي پسر زید گفت علي شنیدم سعيد پسر مسیب را حدیث میکرد از سعد تحقیق پیغمبر خدا (ص . م) گفت علي را ایا راضی زهی سوي ایفکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی پس گفت علي رض اول آنکسي ام که راضی شدم پس پرسیدم سعد را بعد حدیث کردن سعيد ازو پس گفت سعد آری آری شنیدم این حدیث از ان حضرت * گفت ابو عبد الرحمن زهی دانستم تحقیق کسی تابع شد عبد العزيز الماجشون را بر روایت کردن او از محمد پسر منکدر از سعيد پسر مسیب از ابراهیم پسر سعد بر ایفکه تحقیق ابراهیم پسر سعد تحقیق روایت کرد این حدیث را از پدر خود *

۵۳ — انبانا محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعني ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى *

۵۴ — ابنا عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا عمر قال حدثنا ابي عن ابي اسحق قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكاة عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله صلعم يقول لعلي رض حين خلفه في غزوة تبوك علي اهله الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لابني بعدي * قال ابو عبد الرحمن و مدروي هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه عن غير حديث سعيد بن المسيب *

۵۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد مراد میدارد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهیم گفت شعبه شنیدم ابراهیم پسر سعد را حدیث میکرد از پدر خود از نبی (ص . خ . ل . م) تحقیق او گفت علی را ای راضی می شوی اینکه باشی نو از من بمنزله هارون از موسی *

۵۶ — خبر داد مارا عبيدالله پسر سعد بغدادی گفت حدیث کرد مارا عمر گفت عمر حدیث کرد مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حدیث کرد مارا محمد پسر طلحة پسر زيد پسر مكاة از ابراهيم پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود تحقیق او شنید پیغمبر خدا را (ص . خ . م) میگفت علي را (ص . و) و تنیكه خلفه کرد انحضرت علي را درجنگ تبوك بر اهل خود ایانه راضی می شوی اینکه باشی نو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان بدست که نیست نبی بعد من * گفت ابو عبد الرحمن و تحقیق روایت کرده شد این حدیث از عامر پسر سعد از پدر او از غیر حدیث سعید پسر مسیب *

۵۵ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا ابوبکر العنقی قال حدثنا بکیر بن مسمار قال سمعت عامر بن سعد یقول قال معویة لسعد بن ابی وقاص ما بمنعک ان تسب ابن ابی طالب قال لا اسبه ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلعم لان یكون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم لا اسبه ما ذكرت حین نزل علیه الوحی و اخذ علیا و ابنیه و فاطمة فادخلهم تحت ثوبه ثم قال رب هؤلاء اهلی واهل بیتی ولا اسبه ما ذكرت حین خلفه فی غزوة تبوک و قال عابی خافتنی مع النساء و الصبیان فقال اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبوة

۵۵ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابوبکر عنقی گفت ابوبکر حدیث کرد مارا بکیر پسر مسمار گفت بکیر شدبهم عامر پسر سعد می گفت گفت معویة سعد پسر ابی وقاص را چه چون منع کرد نرا اینکه زبون گردنی تو پسر ابیطالب را گفت نه زبون خواهم گفت اورا تاکه یاد دارم سه چیز را که گفت اس سه چیز را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) هراینه اینکه باشد برای من یکی از انها درستتر است طرف من از قطار شتران سرخ رنگ نه زبون خواهم گفت اورا تاکه یاد دارم و قتیکه نازل شد بر انحضرت وحی و گرفت انحضرت علی را و هر دو پسران اورا و فاطمه را پس داخل کرد انحضرت ایشان را زیر چادر خود پستر گفت انحضرت ای پروردگار من ایشان اهل من اند و اهل بیت من اند و نه زبون خواهم گفت اورا تاکه یاد دارم و قتیکه خلیفه کرد اورا در جنگ تبوک (ن - که جنگ کرد ان حضرت ان جنگ را) و گفت علی رضه خلیفه گردی تو مرا همراه زنان و طفلان پس گفت ای ایا راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شای ایست که نیست

من بعدی ولا اسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم
لاطين هذه الراية رجلا يحبه الله ورسوله و يحبه المسلمون ورسوله
ويفتح الله على يديه (ن - بيده) فتناولنا فقال اين علي
فقليل (ن - فقالوا) هو ارمي فقال ادعوه فدعوه فبصق بي عينيه
ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه (ن - عليه) قال فوالله ما
ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة *

۵۶ — حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن
الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا
(ن - علي بن ابي طالب) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

نبوة اريس من و نه زبون خواهم گفت او را ناکه ياد دارم روز خيبر وقتیکه
گفت پیغمبر خدا (د . خ . م .) هراينه هراينه خواهم داه اين نيزه را
مرد را که دوست ميدارد او را خدا و رسول او را دوست ميدارد خدا
و رسول خدا را و فتح خواهد کرد خدا بر هر دوست او (ن - بدست
او) پس گردن بلند کردیم برای آن نيزه پس گفت انحضرت کجاست علي
پس گفته شد (پس گفتند مردم) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود
طلب کنيد او را پس طلبيدند او را پس آب دهن انداخت بر هر دو چشم
او پسنرداد او را نيزه را پس فتح کرد خدا بر هر دو دست او (ن - بدست
او) گفت سعد پس قسم خدا است به ذکر کرد علي را معويه بيکي حرف
تا اينکه خارج شد معويه از مدينه .

۵۶ — حديث کرد مارا محمد پسر بشار گفت حديث کرد مارا محمد
پسر شعبه از مصعب پسر سعد گفت مصعب خليفه کرد پیغمبر خدمت
(د . خ . م .) علي را (ن - علي پسر ابیطالب را) در جنگ تبوک پس گفت
علي ای پیغمبر خدا خليفه میکني مرا در زبان و طفلان پس گفت انحضرت

تخلفني في النساء و الصبيان فقال اما ترضي ان تكون مائي بمنزلة هارون من موسى غير انه لاني بعدني * قال ابو عبد الرحمن خالفه ليث فقال عن الحكم عن عائشة بنت سعد *

۵۷ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي الخالدي قال انبانا المطلب عن ليث عن الحكم عن عائشة بنت سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك انت مني بمنزلة (ن - مكان) هارون من موسى الا انه لا نبي من بعدي * قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف و الحديث فقد رواه عائشة بذات سعد *

۵۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن الدراوردي عن الحميد (ن - الجعيد) عن عائشة انها قالت

ايا راضي نبي شري اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى سواء آنكه تحقيق حال اين است كه نيست نبي بعد من • گفت ابو عبد الرحمن خلاف كود محمد پسر شعبة را ليث پس گفت ليث اين حديث را از حكم از عائشة دختر سعد *

۵۷ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي گفت خبر داد مارا مطلب از ليث از حكم از عائشة دختر سعد از سعد تحقيق پيغمبر خدا (د • خ • ل • م •) گفت علي را در جنگ تبوك تو از من بمنزله (ن - مكان) هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من • گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد دارنده تر است حديث را و نيست ضعيف و حديث پس تحقيق روايت كرد او را عائشة دختر سعد *

۵۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو مصعب از دراردي از حميد (ن - جعيد) از عائشة تحقيق (ن - از عائشة

(ن- عن ابیها) ان علیا رضی خرج مع النبی صلعم حتی جاء ثنیة الوداع یود من غزوة تبوک و خلف علیا فقال (ن- و علی یشتکی و هو یقول) اتخافی مع الخوالم فقال له اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانیبی بعدي (ن- الا النبوة) *

اختلاف علی عبد الله بن شریک فی هذا الحدیث

۵۹- اخبرنا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا فطر عن عبد الله بن شریک عن عبد الله بن (رقیم) الکیانی عن سعد بن ابی وقاص رضی ان النبی صلعم قال لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی * و رواه اسرائیل عن عبد الله بن شریک عن الحراث بن مالک عن سعد *

از پدر عایشه (گفت تحقیق علی (خ- و) بیرون آمد همراه نبی (د- خ- ل- م-) تا اینکه آمد آنحضرت ثنیة الوداع را که نام مکان است ارزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفه کرد علی را پس گفت (ن- و علی شکایت میکرد و او میگفت) ایا خلیفه میکنی همراه پس ماندگان پس گفت آن حضرت علی را ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من (ن- مگر نبوت) *

این ذکر خلافت کردن علی عبد الله بن شریک درین حدیث است

۵۹- خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت حدیث کرده ما را ابو نعیم گفت حدیث کرد ما را فطر از عبد الله بن شریک از عبد الله بن (رقیم) کیانی از سعد پسر ابی وقاص (خ- و) تحقیق نبی (د- خ- م-) گفت علی را تواز من بمنزله هارون است از موسی * و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل از عبد الله بن شریک از حراث پسر مالک از سعد *

۶۰ — انبانا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو ابن قادم قال حدثنا اسرائيل عن عبد الله بن شريك عن الحرب عن مسلك قال سعيد بن مالك قال رسول الله صلعم غزا على نافة الحمراء و خلف عاليا فجاء عاي حتى تعدى النافة فقال يا رسول الله زعمت قريش انك انما خلقتني انك استثقلتني و كرهت صحبتي و بكى فنادى رسول الله صلعم في الناس ما منكم احد الا و له حاجة باين ابي طالب اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي قال عاي رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم *

۶۱ — اخبرنا عمرو بن عاي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر يحيى كوفي گفت حديث كرد مارا وعيل و او پسر قادم است گفت حديث كرد مارا اسرافيل از عبد الله پسر شريك از حرب از مسلك گفت سعد پسر مالك گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. ۵۰) جاگ كرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خليفه كرد علي را پس آمد علي تا اينكه تجاوز كرد ماده شتر را پس گفت اي پيغمبر خدا گمان بردند قريش تحقيق تو جزين نيست كه خليفه كردي مرا تحقيق تو ثميل داشتني تو مرا يا مكروه داشتني تو صحبت مرا و گريه كرد علي پس بدا و او از كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. ۵۰) هر مردم نيست از شما كسي مگر حال اينكه براي او حاجت هست به پسر ابي طالب ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست بدي بعد من گنت علي (د. خ. و) راضي شدم از خدا غالب و بزرگ و از پيغمبر خدا (د. خ. ل. ۵۰) *

۶۱ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا يحيى

سعید قال حدثنا موسی الجهنی قال دخلت علی فاطمة بنت
عابی فقال لها وفیقی (وفتیانی) هل عندک شیء عن والدک
مثبت قالت حدثتني اسماء بنت عمیس ان رسول الله
صلعم قال لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه
لانبی بعدی *

۶۲ — انبایا احمد بن سلیمان قال حدثنا جعفر بن عون عن
موسی الجهنی قال ادركت فاطمة بنت علي رضي الله عنهما
سنة فقلت لها تحفظين عن ابيك شيئا قالت لا ولكن اخبرني
(ن - سمعت) اسماء بنت عمیس انها سمعت رسول الله
صلعم يقول يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسی الا انه
لانبی من بعدی *

مراد میدارد عمرو از یحیی پسر سعد را گفت یحیی حدیث کرد ما را موسی
جهنی گفت موسی آمدم نزد فاطمه دختر علی رض پس گفت موسی ما را
واقف کن مرا آیا نزدیک تو چیزی است از پدر تو ذات کرده شده گفت
فاطمه حدیث کرد مرا اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل -
م -) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان
اینست که نیست نبی بعد من •

• ۶۲ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را
جعفر پسر عون از موسی جهنی گفت در باوقم فاطمه دختر علی را (خ - ر)
و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس گفتم او را یاد میداری از پدر خود
چیزی را گفت نه و لکن خبر داد مرا (ن - شایدم) اسماء دختر عمیس
تحقیق او شایدم پیغمبر خدا را (د - خ - م -) میگفت ای علی تو من
بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی از بعد من •

۶۳ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا ابو نعیم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهني عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

ذکر الاخرة

۶۴ — انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله الفيسابوري و احمد بن عثمان بن حکیم اودي و اللفظ لمحمد قال حدثنا عمرو بن طاحه قال حدثنا اسباط عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس رضه ان عليا كان يقول في حياة رسول الله صلعم ان الله تعالى يقول ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله لا نقلب على عقابنا

۶۳ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حکیم گفت احمد حديث کرد مارا ابو نعیم گفت حديث کرد مارا حسن او پسر صالح است از موسى جهني از فاطمه بنت علي از اسماء دختر عميس تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . ۵۰) گفت علي را تو از من بمنزله هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست که نيست نبي از بعد من •

ذکر برادر شمن علي است آنحضرت را

۶۴ خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر عبد الله بيشاپوري و احمد پسر حکیم اودي و لفظ حديث که بعد مذکور است برای محمد پسر يحيى است يعنى لفظ حديث که احمد پسر عثمان نقل کرده اينجا بعينه مذکور نيست گفتند آن هردو حديث کرد مارا عمرو پسر طاحه گفت عمرو حديث کرد مارا اسباط از سماك از عكرمة از پسر عباس (د . خ . ۵۰) تحقيق علي بود که ميگفت در زندگي پيغمبر خدا (د . خ . ۵۰) تحقيق خدا تعالى ميفرمايد ايا پس اگر وفات خواهد يافت پيغمبر خدا يا قتل کرده خواهد شد برگشته خواهيد شد شما بر پاشده هاي خرد قسم خدا است و نه

بعد ان هذان الله و الله لئن مات او قتل اذقنبتن على اعقابكم لاقتلن على (ن - لاقتلن عليه) ما قائل عليه حتى اموت او اقتل والله اني لاخوة و وليه و وارثه و ابن عمه و من احق به مني *

۶۵ — اخبرني الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد ان رجلا قال لعلي بن ابي طالب رض يا اميرالمومنين لم ورثك ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلعم او قال دعى رسول الله صلعم بني عبدالمطلب فصنع لهم مدا من طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خود بعد اینکه هدایت کرد ما را خدا و قسم خدا است هر اینکه اگر وفات خواهد یافت آن حضرت یا قتل کرده خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هر اینکه هر اینکه قتل خواهم کرد بر آنچه که گوینده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه شاهدهی دهند کلمه شهادت را (ن - هر اینکه هر اینکه قتل خواهم کرد بر اینکه شاهدهی دهند کلمه شهادت را) تا اینکه خراهم وفات یافت یا قتل خواهم شد قسم خداست تحقیق من هر اینکه برادر آن حضرت ام و قریب او و وارث او ام و پسر عم او ام و کیست سزاوارتر بآن حضرت از من *

۶۵ — خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از ربيعة پسر ناهد تحقیق مرد گفت او مرد علي پسر اني طالب را (خ و) اي اميرالمومنين چرا وارث شدی پسر عم خود را سوای عم خود را گفت علي جمع کرد پیغمبر خدا (د خ و) یا گفت علي طلبید (†) پیغمبر خدا (د خ و ل و س) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای او شان يك انار را از طعام گفت علي رض پس خوردند بني عبدالمطلب تا اینکه سیر

(†) — شك راوی حدیث است که حضرت علي اقط جمع فرمود یا لفظ دعی *

قال فاكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا
 بغمرة فشربوا حتى دروا و بقي الشراب كانه لم يمس او لم
 يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاتمة و الي
 الناس عامة وقد رأيتم من هذه الامة ما قد رأيتم فايكم يبالي عني
 على ان يكون اخي و صاحبي و وازئي و وزيري فام يقم اليه
 احد فقامت اليه و كنت اصغر القوم سنا فقال اجلس ثم قال
 ثلث مرات كل ذاك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في
 الثالثة فضرب بيده على يدي ثم قال انت اخي و صاحبي و وزيري
 فبذلک ورثت ابن عمي دون عمي *

هكم شدند و باقي ماند طعام چنانکه بود او گویا که او طعام نه مس کرده
 شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانید پستور طلبید آب را پس
 نوشیدند پسران عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقي ماند آب گویا
 که او نه مس کرده شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانیده یا نه
 نوشیده شد (\$) پس گفت آن حضرت ای پسران عبدالمطلب تحقیق
 من فرستاده شده ام طرف شما از روی خاص و طرف مردم از روی عام و
 تحقیق دیدید شما ازین امت آنچه که تحقیق دیدید شما پس کدام شما
 بیعت میکند مرا براینکه باشد آنکس برادر من و صاحب من و وارث من
 و وزیر من پس نه استاد طرف آن حضرت کسی پس استاد طرف آن
 حضرت و بودم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بنشین پستور فرمود سه
 دفعه هر بار ابن استاد میشدم طرف او پس میفرمود بنشین تا که بود
 فرمودن آنحضرت آن کلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هردو
 دست من پستور گفت تو برادر من است و صاحب من است و وزیر من
 است پس بسبب این فرمودن وارث شدم پسر غم خود را مدای غم خود •

(+) — اینجا شك راویست که علي رضه لفظ لم بمس فرمود یا لفظ لم يشرب •

۶۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عثمان قال حدثنا

عبدالله بن نمير قال حدثنا مالك بن مغول عن الحرب بن حصين عن ابي سليمان الجهني قال سمعت ابا رضى على المنبر يقول انا عبدالله و اخو رسوله *

ذكر قول النبي صلعم على مني و انا منه

۶۷ — انبانا بشر بن هلال عن جعفر بن سليمان عن يزيد

المرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين رضى قال قال رسول الله صلعم ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن (ن - و هو ولي و ولي كل مومن) *

ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۶۸ — انبانا احمد بن سليمان قال (ن - قال اخبرنا زيد

۶۶ — خود را ، مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مرا عثمان گفت عثمان حديث كرد مرا عبدالله پسر نمير گفت عبدالله حديث كرد مرا مالك پسر مغول از حرب پسر حصين از ابي سليمان جهني گفت ابي سليمان شنيدم علي را (خ . و) بر منبر مي فرمود من بعد خدا ام و داور رسول او ام *

ابنم ذكر فرمودن نبى است (د . خ . ل . م) علي از من است و من از او ام

۶۷ — خبر داد مرا بشر پسر هلال از جعفر پسر سليمان از يزيد مرشك از مطرف پسر عبدالله از عمران پسر حصين (خ . و) گفت حصين گفت پيغمبر خدا (د . خ . م . و) تحقيق علي از من است و من از او ام و او ولي هر مومن است *

اين ذكر اختلاف علي ابي اسحاق مست در بين هديت

۶۸ — خبر داد مرا احمد پسر سليمان [گفت احمد حديث كرد مرا

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق (حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني و انا منه فقامت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال وقف على ههنا فحدثني به * و رواه اسرائيل فقال عن ابي اسحاق عن البراء (رضه قال قال رسول الله صلعم لعلي انت مني و انا منك رواه القاسم بن يزيد المخزومي عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة و هاني عن علي *

۶۹ — انبأنا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

يحيى بن آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحق [ن] - گفت احمد خبر داد مارا زبد پسر حباب گفت زبد حديث کرد مارا شريك گفت شريك حديث کرد مارا ابو اسحق (گفت ابي اسحاق حديث کرد مارا حبشي پسر جنادة سکونی گفت حبشي شديدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) ميقررمود علي از منست و من از اوام پس گفتم ابي اسحاق را تو شديدي آن حديث را از انحضرت پس گفت ابو اسحاق ايستاده شد علي اینجا پس حديث کرد مرا بان حديث و روايت کرد آن حديث را اسرائيل پس گفت اسرائيل از ابي اسحاق از براء (خ . و) گفت براء گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) علي را تراز منست و من از توام * روايت کرد ان حديث را قاسم پسر يزيد مخزومي از اسرائيل از ابي اسحاق از هبيرة و هاني از علي *

۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حديث کرد مارا قاسم و او پسر يزيد حرسي است گفت قاسم حديث کرد مارا اسرائيل از ابي

الکرمی قال حدثنا اسرئیل عن ابی اسحاق عن هبيرة بن مریم و هانی بن هانی (عن) علی (رضه) قال لما صدرنا من مکة اذا بانث (ن - ابنة) حمزة تذاذي یا عم یا عم فتناولها علی (رضه) اخذها فقال لفاطمة (ن - لصاحبه) دونک ابنة عمک فحملتها فاختصم فیها علی و جعفر و زید فقال علی انا اخذها (ن - اخذتها) وهی ابنة عمی قال جعفر ابنة عمی و خالتي تحتی و قال زید ابنة اخي ففضی بها (رسول الله صاعم لخالتيها و قال الخالة بمنزلة الام و قال لعای انت منی و انا منک و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي قال لزید انت اخونا (ن - مولانا) *

اسحاق از هبيرة پسر مریم و هانی پسر هانی! از علی (خه و) گفت علی هرگاه که صادر شدیم و آمدیم از مکة ناگاه دختر حمزة اواز میداد ای عمو من ای عمو من پس رسید او را علی (خه و) و گرفت او! پس گفت علی فاطمه را (ن - صاحب خود را) نزدیک نو هست دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مذاقشه کرد در آن دختر علی و جعفر و زید پس گفت علی من گیرند! او ام (ن - گرفتم او را) و این دختر عمو من است گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زرد من است و گفت زید دختر برادر من است پس حکم کرد بان دختر پیغمبر خدا (ده خه ل. م) برای خاله او و فرمود خاله بهدر ل! مادرست و گفت علی را نو از من است و من از تو ام و فرمود جعفر را مشاهه شدی خلقت و پیدایش مرا و خلق مرا و گفت زید را ای زید تو برادر من است (ن - دوست کرده شده ما هستی) *

ذکر قول النبی صلعلم علی کفستی

۷۰ — انبانا العباس بن محمد الدوری قال حدثنا الاخصص

بن حراب قال حدثنا یونس بن ابی اسحاق عن زید بن یزید عن
ابی ذر رضه قال قال رسول الله صلعم لینهن بنو وکیعة او لبعثن
الیهم رجلا کنفسي یتقدم فیهم امری فیقتل المتألمة و یسبی
الذریة فما راعنی الا و کف عمرو فی حجزتی من خلفی قال من
تعنی قال (ن - قلت) ما ایاک اعنی و لا صاحبک قال فمن
تعنی قال خاصف الذعل قال و علی یخصف نعل (ن - النعل) *

این ذکر فرمودن پیغمبر است (د . خ . ه) علی شان ذات

من است

۶۰ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد

مارا اخص پسر حراب گفت اخص حدیث کرد مارا یونس پسر ابی اسحاق
از زید پسر یزید از ابی ذر (د . خ . و) گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه . و)
هرایده هراینه باز خواهد ماند پسران و کیعه که قبیلک کفار عرب بود یا
هرایده هرایده خواهند فرستاد مرد را که مثل ذات منست خواهد رسانید
در آنها حکم مرا پس قتل خواهد کرد جنگ کنندگان را و بزدی خواهد کرد
ذریه آنها را پس نه ترس کرد مرا و کف دست زد عمرو در کمر بند من از
پس من گفت عمر کدام کس را مراد میدادی فرمود الحضرت نه ترا مراد
میدارم نه صاحب ترا گفت عمر بن خطاب پس کدام کس را مراد میداری
گفت (ن - گفتم) الحضرت دوزند پای پوش را گفت عمر فاروق و علی
میدزد پای پوش را و حضرت علی کناره پای پوش الحضرت میدوخت *

ذکر قول النبی صلعم لعلي انت صفی و امینی

۷۱ — انبانا زکریا بن یحیی قال انبانا ابن ابی عمر و ابو مروان قال (قالا) حدثنا عبد العزيز عن یزید بن عبد الله بن أسامة بن الهاد عن محمد بن نافع بن نجیح عن ابیه عن علي (رض) قال قال النبی صلعم اما انت یا علي صفي و اميني *

ذکر قول النبی صلعم لا یودی عنی الا انا و علی

۷۲ — انبانا بشاره قال حدثنا عثمان و عبد الصمد قال حدثنا حدیثا حماد بن سلمة عن سماک بن حرب عن انس رض قال

این ذکر فرمودن نبی (د.خ.ل.م.و) علی را (خ.و) تو دوست منی و امانت دار منی

۷۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا خبر داد مرا پسر ابی عمر و ابو مروان گفت هر یکی ابن ابی عمر و ابو مروان حدیث کرد مرا عبد العزيز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عجمی از پدر خود از علی (خ.و) گفت علی رض فرمود دبی (د.خ.ل.م.و) ایانه تو ای علی دوست منی و امانت دار منی *

این ذکر فرمودن نبی (د.خ.ل.م.و) نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علی

۷۲ — خبر داد مرا بشاره گفت بشاره حدیث کرد مرا عثمان و عبد الصمد گفت عثمان و عبد الصمد حدیث کرد مرا حدیثی را حماد پسر اسامه از سماک پسر حرب از انس (خ.و) گفت انس فرستاد نبی (د.خ.ل.م.و)

بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عنى الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياه *

۷۳ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال رسول الله صلعم على مني وانا منه و لا يودي عنى الا انا وعلی *

ذکر توجیه النبی صلعم مع علمی رض

۷۴ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عفان و عبد الصمد

قالا حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه اياه *

سورۃ براءة را همراہ ابي بكر صديق رضہ پستقر طلبید انحضرت ابي بكر صديق را پس فرمود نہ لایق است اینکه رسائد این سورۃ براءة را از طرف من مگرمود از اهل من پس طلبید انحضرت علي را پس داد او را آن سورۃ براءة را *
۷۳ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان گفت احمد حديث کرد مارا يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از حبشي پسر جنادة سکوني گفت حبشي گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) علي از منست و من از اوام و نہ ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علي *

این ذکر و ترجمه . بیان فرمودن نبی (د . خ . ل . م) همراه علی (خ . و)

۷۴ — خبر داد مارا محمد پسر بشار گفت محمد حديث کرد مارا عفان و عبد الصمد گفت ان هر دو حديث کرد مارا حماد پسر سلمة از سماك پسر حرب از انس گفت انس فرستاد نبی (د . خ . ل . م) به سورۃ براءة همراہ ابي بكر پستقر طلبید انحضرت ابي بكر را رضہ پس فرمود نہ لایق است اینکه برد این سورۃ براءة را مگر مود از اهل من پس طلبید علي را و داد او را آن سورۃ را *

۷۵ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابو نوح

فراد عن يونس بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن زيد بن
 يزيع عن علي ان رسول الله صلعم بعث براءة الى اهل مكة مع
 ابي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ هذا الكتاب فامض به الى
 اهل مكة قال فالحقته و اخذت الكتاب منه قال فانصرف ابو بكر
 و هو كئيب قال يا رسول الله انزل في شئ قال لا الا اني امرت
 ان ابأغه اذا او رجل من اهل بيتي *

۷۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن عمر
 قال حدثنا اسباط عن ثور عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن
 رقيم عن سعد قال بعث رسول الله صلعم ابا بكر براءة حتى اذا

۷۵ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد
 مارا ابو نوح فراد از یونس پسر ابي اسحاق از زيد پسر یزيع از علي تحقیق
 پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) فرستاد سورۃ براءة را طرف اهل مکة همراه
 ابي بکر رضه پسترنابع کرد او را بعلي پس فرمود علي بگیر اين کتاب را
 پس بفر او را طرف اهل مکة گفت حضرت مرتضی علي پس لاحق شدم
 ابي بکر صديق را و گرفتم کتاب را ازو گفت علي رضه پس باز گشت ابو بکر
 صديق رضه و حال اينکه او محزون و شکسته از غم بود گفت ابو بکر صديق
 اي پیغمبر خدا ابا نازل شد در حق من چيزي گفت انحضرت به مگر تحقیق
 من حکم کرده شدم اينکه رسانم آن کتاب را من بامرو از اهل بيت من .

۷۶ — خبر داد مرا زکریا پسر يحيى گفت زکریا حدیث کرد مارا عبد الله
 پسر عمر گفت عبد الله حدیث کرد مارا اسباط از فطر از عبد الله پسر شريك
 از عبد الله پسر رقيم از سعد گفت سعد فرستاد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
 ابا بکر صديق را به سورۃ براءة تا اينکه و تئيه بود او در بعض راه فرستاد

كان ببعض الطريق (رسل عاليا فاخذها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر
في نفسه قال فقال له رسول الله صلعم انه لا يودي عني الا انا او
رجل مني *

۷۷ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي
قردة بن موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثني عبد الله بن
عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جابر عن ان النبي صلعم حين
(جمع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر عاي الحج فاتيها معه
حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصبح (ن - قرب الصبح) ثم استوى
ليكبر فسمع الزعوة خلف ظهره فوقف عاي (ن - عن) التكبير

علي را پس گرفت علی آن سوره را ا ابو بکر رضه پستبر سیدر کرد علی مرتضی
و رفت به آن سوره پس یافت ابو بکر صدیق در ذات خود حزن را گشت
راوی حدیث که سعد است پس فرمود ابو بکر صدیق را پیغمبر خدا (د -
خ - ه) تحقیق آن سوره نراة نخواهد رسانید از طرف من مگر من یا
مرد که از مذمت *

۷۷ — خبر داد ما اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق
خدا اندم بر ابي قردة پسر موسی پسر طارق از ابي جريح گفت ابي جريح
حدیث کره مرا عبد الله پسر عثمان پسر خثیم از ابي زبیر از جابر (و -
تحقیق نبی (د - خ - ل - ه) و قتیکه رجوع فرمود الحضرت از عمرة جعرانه
که نام مکاه است فرستاد الحضرت انا بکر را رجوع پس اقبال کردیم همراه
ابو بکر صدیق تا ابیکه و قتیکه بودیم در حج که نام موضع است اذان داد
ابو بکر صبح را (ن - ذ بک شد صبح) پستبر قایم شد ابو بکر تا اینکه تکبیر
نهار گوید پس شنید ابو بکر اواز کردی شتر پس پشت خود پس توقف کرد بر

فقال هذا زعومة ناقة رسول الله صلعم لقد بدأ الرسول (ن- رسول الله) صلعم في الحج فاعلمه ان يكون رسول الله صلعم فخصاي معه فاذا علي كرم الله وجهه عليها فقال له ابوبكر اسير ام رسول قال لا بل (رسول ارسلني رسول الله صلعم ببراءة اقرأها على الناس في موسم الحج) (موافا بحج) فقد منا مكة فلما كان قبل الترويه وبمقام ابوبكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابوبكر وخطب الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابوبكر خطب

(ن - از) تكبير پس گفت ابوبكر اين آواز ماده شمر پيغمبر خدا است (د- خ- ل- م) هر ايشه تحذيق اينكه ايندا كرد پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) در حج پس شايد كه او مردم اينكه باشد او پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس نماز خواندم همراه انصورت پس ناگاه علي است بزرگ كند خدا ذات او را بران ماده شمر پس گفت او را ابوبكر امير است يا رسول است گوشت حضرت علي نه بلكه رسول هستم فرستاد مرا پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) به سورة براءة خوانم خواند آنرا بر مردم در موسم حج (ن - موافق به حج) پس آمديم مکه را پس هرگاه كه شد پيش روز نرويه بلك روز بعدي هشتم ذي حجة استقاده شد ابوبكر صديق پس خواند در مردم پس حديث كرد آن مردم را از اعمال و افعال حج تا اينكه وظيفه فارغ شد ابوبكر استقاده شد علي (د- خ- و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه حتم كرد آنرا پس بديون آمديم همراه اني بكر تا اينكه وظيفه شد و زعومه پرخواست ابوبكر پس خط خواند در مردم پس حديث كرد انهارا از اعمال و اعمال حج تا اينكه فارغ شد ابوبكر رضي استقام شد علي (د- خ- و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد او را پس هرگاه كه شد ابوبكر

الناس فحدثهم عن افاصتهم و عن نحرهم و عن مناسكهم فلما فرغ
 قام علي فقراً على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النفر
 الاول قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم كيف ينفرون و كيف
 يرمون فعلمهم مناسكهم فلما فرغ قام فقراً علي براءة حتى ختمها *

ذكر قول النبي صلعم من كنت وليه فعلي (ن-فهذا) وليه

۷۸ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن حماد
 قال اخبرنا ابو عوانة عن سليمان قال حدثنا حبيب بن ابي
 سائب عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم رض قال لما رجع رسول

صدیق خطبه خواند در مردمان پس حدیث کرد ایشان را از روان
 شدن ایشان که از عرواق بسوی ما و ارقبانی کردن ایشان و از اعمال
 و افعال حج ایشان پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر صدیق استاده شد
 مرتضی علی پس خواند در مردم سورۃ براءة را تا اینکه ختم کرد او را پس
 هرگاه که شد در اول بارگشتن حاجیان یعنی روز دوازدهم ایستاده شد
 ابوبکر پس خطبه خواند در مردم پس حدیث کرد ایشان را چگونه ناز
 میگردند و چگونه می اندازند سنگ ریزه ها را پس تعلیم کرد ایشان ر
 اعمال و افعال حج ایشان را پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر رض ایستاده شد
 علی پس خواند در مردم سورۃ براءة را تا اینکه ختم کرد آنرا •

ابو زکرفرمودن نبی است (د، خ، م) انکس که باشم دوست
او پس علی است (ن - پس این است) دوست او

۷۸ — خیر داد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد ما را
 یحیی پسر حماد گفت یحیی خبر داد ما را ابو عوانه از سلیمان گفت سلیمان
 حدیث کرد ما را حبيب پسر ابي سائب از ابي الطفيل از زيد بن ارقم
 (د، خ، و) گفت زيد هرگاه رجوع کرد پیغمبر خدا (د، خ، ل، م) از حج
 و اع و رخصت فرمود حضرت در آن حج مردمان را و بعد از آن حج نکرد

الله صلعم من حجة الوداع و نزل غدیرخم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فاطمورا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا الحوض ثم قال ان الله مولائی و انا ولی کل مومن ثم اخذ بید علی رض فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم رال من الاله و عاد من عاداه فقلت لزیّد سمعته من رسول الله صاعم قال ما کان فی الدرجات احد الا راه عبّیّه و سمعه بانّیّه *

۷۹ — انبانا [محمد بن العلاء] (ن - ابو کریب محمد بن العرواتی الکوفی) قال حدثنا ابومعاریة قال حدثنا الاعمش عن [سعد

و بارل شد انحضرت مدیرخم را که نام موضع است حکم کرد بدرجات یعنی بایستاده کردن مدبر پس ایستاده کرده شد پسر فرمود گویا که من تحقیق طلبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن هر دو مزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن هر دو پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد در حوض کوثر پسر فرمود تحقیق خدا دوست منست و من دوست او مومن ام پسر گرفت دست علی را (خه و) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست دوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتم زید را شنیدی توان حدیث از رسول خدا (ده خه و س) گفت زید نبود در درجات کسی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید آن امر را بهر دو گوش خود *

۷۹ — خبر داد مارا [محمد پسر علاء گفت محمد] (ن - ابو کریب محمد پسر عراقی کوفی گفت ابو کریب) حدیث کرد مارا ابومعاریة گفت حدیث کرد مارا اعمش از [سعید پسر عبیده از ابی بریده] (ن - سعید

بن عبدة عن ابي بريدة [ن - سعيد بن مسهر عن ابن بريدة]
 عن ابيه قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية واستعمل علينا عليا
 رضي الله عنه رجعا سألنا كيف رأيتم صحبة صاحبكم فاما انا شكوتك و
 لما شكاه غدري فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبا ن - مكبا)
 فاذا وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم قد احمر فقال من كنت وابه فعلي وابه *
 ۸۰ — انبأنا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن ابي عيينة عن الاحكم عن سعيد بن جببر عن ابن
 عباس رضي الله عنه قال حدثني بريدة قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم مع علي الى
 اليمن فرأيت معه جفوة ن - منه جفوة فلما رجعت شكوتك الي

پسر عبید از پسر بريدة (از پدر خود گفت فرستاد ما را پیغمبر خدا (ص . خ .
 ل . م) در پاره ارسک و عامل کرد بخواه علی را (خ . و) پس هرگاه که
 رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب
 خود را یعنی علی مرتضی را پس اما من شکایت کردم علی را و هرگاه که
 شکایت کرد علی را غیر من (ن - پس اما شکایت نکردم بعلی مرتضی را من
 و اما شکایت او را غیر من) پس برداشتم سر خود را و بدم من سر
 فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت (ص . خ . ل . م) تحقیق سرخ شد از
 خشم پس گفت آنکس که باشم دوست او پس علی هست دوست او .

۸۰ — حدیث کرد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد ما را
 ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابي عیینة از حکم
 از سعید پسر جبیر از عباس (ص . و) گفت ابن عباس حدیث کرد مرا
 بريدة گفت بريدة فرستاد مرا ببي (ص . خ . م) همراه علی رضي الله عنه
 یمن پس بدم همراه او بدي را (ن - از علی بدي را) پس هرگاه رجوع
 کردم شکوة کردم علی را طرف نبی (ص . خ . ل . م) پس بلند کرد
 آنحضرت سر مبارک خود را طرف من و فرمود اي بريدة آنکس که باشم
 دوست کرده شدی او پس علی است دوست کرده شدی او .

النبي صلعم فرجع رأسه الي و قال يا بريدة من كنت مولا فعلي مولا *

۸۱ — انبانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد

الملك بن ابي عبيدة قال حدثنا الحكم عن سعيد بن جبیر

[عن ابن عباس رض قال حدثني بريدة فان بعث النبي صلعم عليا

علي (ايمن) (ن - عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع

علي رض الى اليمن فرأيت ٥١٠ جفوة فقرصت علي النبي صلعم)

فذكرت عليا رض فقصته فجعل رسول الله صلعم يتعذر وجهه و قال

يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول

الله قال من كنت مولا فعلي مولا *

۸۲ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي

قال انبانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن عن ابيه ان

سعدا قال قال رسول الله صلعم من كنت مولا فعلي مولا *

۸۱ — خبره ان مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا ابو نعيم

گفت ابو نعيم حديث کرد مارا عبد الملك پسر ابي عبيده گفت عبد الملك

حديث کرد مارا حکم از سعيد پسر جبیر [از پسر عباس (خ . و) گفت

پسر عباس حديث کرد مارا بريدة گفت بريدة فرستاد ببي (د . خ . ل . م)

علي را بر يمن [(ن - از پسر عباس از بريدة گفت بريدة خارج شدم

همراه علي (خ . و) موی يه پس ديدم او دري را پس آمدم نديك

نبي (د . خ . ل . م) پس دكر كردم علي را (خ . و) پس نقصان بيان

كردم او را پس شروع کرد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) تغيير مي فرمود

روی مبارك خود را و فرمود اي بريدة ابا نيستم بهتره مومنان از ذات

هاي ايشان گفتم آري اي پيغمبر خدا گفت الحضرت آدمس كه ناشم

دوست کرده شده او پس علي است دوست کرده شده او *

۸۲ — خبره ان مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا نصر

پسر علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد پسر ايمن

۸۳ — انبانا قتیبه بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن عوف عن میمون بن ابی عبد الله رضه قال قال رسول الله صاعم من كنت مولاة فعلي مولاة *

۸۴ — انبانا قتیبه بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن میمون بن ابی عبد الله قال قال زید بن ارقم رضه قام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال الستم تعلمون انی اولی بكل مومن و مومنة من نفسه قالوا بلی نشهد لانک اولی بكل مومن من نفسه قال فانی من كنت مولاة فهذا مولاة و اخذ بید علی *

۸۵ — انبانا محمد بن یحیی بن عبد الله النیشابوری و احمد بن عثمان بن حکیم والا حدثنا عبید بن موسی قال انبانا

از پدر خود تحقیق سعد گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) انکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته شدی او *

۸۶ — خبر داد مرا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از عوف از میمون پسر ابی عبد الله (د. خ. و) گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. م.) انکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته شدی او *

۸۷ — خبر داد ما را قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از میمون پسر ابی عبد الله گفت پسر ابی عبد الله گفت زید پسر ارقم (د. خ. و) ایستاده شد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) پس شکر کرد خدا را رثنا کرد بر او تعالی پس فرمود ایانه شما می داید تحقیق من بهتر ام بهر مومن و مومنه از ذات او گفتند مردم آری شاهد می دهیم هر اینده تو بهتر است به هر مومن از ذات او فرمود پس تحقیق من انکس که باشم دوست داشته شدی او پس اینست دوست داشته شدی او و گرفت انحضرت دست علی را *

۸۸ — خبر داد ما را محمد پسر یحیی پسر عبد الله نیشابوری و احمد بن عثمان پسر حکیم گفتند ان هر دو حدیث کرد ما را عبید پسر موسی

هانی بن ایوب عن طلحة الايامي . قال حدثنا عمیر بن سعد انه سمع عليا و هو يمشي في الرحبة من سمع رسول الله صلعم يقول من كنت مولا فعلي مولا فقام بضعة عشر فشهدوا *

۸۶ — اباننا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد قال حدثنا شعبه بن ابی اسحق قال سمعت سعید بن وهب قال قام خمسة او ستة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله صلعم قال من كنت مولا فعلي مولا *

۸۷ — اباننا علي بن محمد بن علي قاضي المصيصه قال حدثنا خلف قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحاق قال حدثني سعید بن وهب انه قام مما يايه ستة و قال زيد بن يزيع و قام مما

گفت عبید خبر داد عمارا هانی پسر ایوب ر طلحه ایامی گفت حدیث کرد عمارا عمیر پسر سعد تحقیق او شید عای را و حال آنکه او سوال میکرد در مکان - وای مسجد کدام من - شاید پیغمبر خدا را (د . خ . م) می فرمود آنکس که باشم دوست داشتم شد او پس علی است دوست داشتم شد او پس ایستاده شد پاره ده کس پس شهادت دادند که مشاهده ایم *

۸۶ — خبر داد عمار محمد پسر - ثوبی گفت محمد حدیث کرد عمارا

محمد گفت محمد حدیث کرد عمارا شعبه پسر ابی اسحق گفت پسر ابی اسحاق شنیدم سعید پسر وهب را گفت سعید ایستاده شد راجع باش از اصحاب نبي (د . خ . ل . م) پس شاهدي دادند تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت آنکس که باشم دوست داشتم شد او پس علی است دوست داشتم شد او *

۸۷ — خبر داد عمارا علی پسر محمد پسر علی قاضي مصيصه گفت حدیث کرد عمارا خلف گفت خلف حدیث کرد عمارا اسرائیل از ابی اسحاق گفت ابی اسحاق حدیث کرد مرا سعید پسر وهب تحقیق شان اندست که ایستاده شد از انچه بپ نه متصل و د جانب سعید شش مرد و گنت زید پسر

یا ایها نبی سئة فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول من کنث
مولا فعلي مولا *

۸۸ — انذا ابو داود قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا
شريك قال حدثنا ابو اسحاق عن زيد بن يذیع قال سمعت علي بن
ابی طالب رضی عنہ يقول یا ایها الکوفة انی ما شد الله رجلا لا اشد
الا اصحاب محمد صلعم هل سمع رسول صلعم يوم غدیر خم يقول
من کنث مولا فعلي مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام
سئة من جانب المنبر و سئة من الجاذب الاخر (ن - من جانب
المنبر الاخر) فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول ذلك * قال
شريك ففلمت ابي اسحاق هل سمعت البراء بن عازب رضی عنہ يحدث

یذیع و ایستاده شد از آن طرف که متصل بود انطرف مرا شش مرد پس شاهدي
دادند که تحقیق آن مردم شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . م) می گفت
آنکس که باشم دوست کرده او پس علي است دوست کرده شد او .
۸۸ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حدیث کرد مارا عمران پسر
ابان گفت عمران حدیث کرد مارا شريك گفت شريك حدیث کرد مارا
اسحاق از زيد پسر یذیع گفت زيد شنیدم علي پسر ابی طالب را (خ . و)
می گفت بر منبر کوفه تحقیق من قسم دهی که ام بخدا مرد را نه قسم میدهم
مگر اصحاب محمد را (د . خ . ل . م) ای شنیدان مردم پیغمبر خدا را
(د . خ . م) روز غدیر خم که نام مکان است گفت انحضرت آنکس که
باشم دوست کرده شد او پس علي است دوست کرده شد او ای بار خدا یا
دوست دار آنکس را که دوست دارد علي را و دشمن دار آنکس را که
دشمن داشت علي را پس ایستاده شد شش مرد از طرف منبر و شش مرد
از طرف دیگر (طرف منبر آخر بعني طرف دیگر منبر) پس شاهدي
دادند که تحقیق آنها شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . ل . م) میفرمود
این را * گفت شريك پس گفتم ابي اسحاق را ای شنیدي تو داء پسر
عازب را (خ . و) حدیث میورد باین حدیث از پیغمبر خدا گفت ابو اسحاق

بهذا عن رسول الله صلعم قال نعم * قال ابو عبد الرحمن عمران بن
 هان الواسطي ليس بقوي في الحديث *

ذکر قول النبی صلعم علی ولی کل مومن من بعدی

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد
 قال حدثنا جعفر بعني ابن سليمان عن [يزيد عن مطرف] (ن) -
 يزيد (الرشك عن مطرف) بن عبد الله عن عمران بن حصين
 (رض) قال بعث (ن - جهز) رسول الله صلعم جيشا واستعمل عليهم
 علي بن ابي طالب (رض) فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا
 عليه و تعاقد الربعة من اصحاب رسول الله صلعم فقالوا اذا
 لقينا رسول الله صلعم فنشكو عليه (ن - اخبرناه ما صنع) و كان
 المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأ برسول الله صلعم فسلموا عليه

آری گفت ابو عبد الرحمن عمران بن ابی الواسطی نیست قوی در حدیث

ابن ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) علی ولی

هر مومنت از پس من

۸۹ — حدیث کرد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
 قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا جعفر بن ابی سلیمان پسر
 عبد الله از عمران پسر حصین (خ. و) گفت فرستاد (ن - ساخت و آماده
 کرد) پیغمبر خدا (د. خ. م) لشکر را و عامل کرد بر اوشان علی پسر
 ابی طالب را (خ. و) پس گذشت در گروهی از لشکر پس رسید کثیر
 را پس نگاه کردند آن مردم برو و عقد و عهد کردند چهار مردم از اصحاب
 پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس شکایت خواهیم کرد برو (ن - خبر
 خواهیم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علی) و بودند مسلمانان
 و تنبیه رجوع میکردند از سفر ابتدا میکردند به پیغمبر خدا (د. خ. م)
 پس سلام میکردند بر آنحضرت پسر باز میکردند طرف

ثم انصرفوا الى احوالهم فلما قدمت السرية فسلموا على النبي عليه السلام فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله ا لم تر ان علي بن ابي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن من بعدي *

ذكر قول النبي صلعم علي وليكم مرتضى (ن - من بعدي)

۹۰ - حدثنا (ن - اخبرنا) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خانهای خود پس هرگاه که آمد گروهی از لشکر پس سالم کردند بر نبی و او سالم ایستاد یکی از چهار مردم پس گفت ای پیغمبر خدا ای ایا زهی بینی تحقیق علی پسر ابي طالب کرد چنین و چنین یعنی کذیرک گرفته پس روی گردانید از او پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس ایستاده شد دویم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد سیوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد چهارم مرد پس گفت مانند آنچه که هر سه گفتند پس روی مبارک گردانید طرف آن چهار مردم پیغمبر خدا (د . خ . م) حال آنکه غصه شناخته می شد در روی مبارک آنحضرت پس گفت آنحضرت چه اراده می دارید از علی تحقیق علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مومن است از پس من *

ذكر فرمودن ناسی است (د . خ . ل . م) علی دوست

شما است برپسندیده (ن - از پس من

۹۰ - خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را

وامل بن عبد الاعلی الکوفی عن ابي فضیل (ن - ابن فضیل)
 عن الاصلح عن عبد الله بن برید عن ابيه قال بعثنا رسول الله
 صلعم الى اليمن مع خالد بن الولید و بعث علیا علی جیش
 آخر و قال ان التقیتما فعلی کرم الله وجهه علی الناس و ان
 تفرقتما فکل واحد منكما علی حدة فلقینا بنی زید من اهل
 اليمن و ظهر المسلمون علی المشرکین فقاتلنا المفاتلة و سبينا
 الذریة فاصطفی علی جاریة لنفسه [من ابي] (ن - منهن)
 فکتب بذلك خالد بن الولید الی النبی صلعم و امرني ان
 انال منه قال فدفعتم الکتاب الیه و نلت من علی رفع فتغیر
 [وجهه ای النبی صلعم فقلت هذا مکان العایذ بعثتني مع

وامل پسر عبد الاعلی کوفی از ابي فضیل از اصلح از عبد الله پسر بریده
 از پدر خود گفت پدر او فرستاد ما را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) طرف
 یمن همراه خالد پسر ولید و فرستاد آنحضرت علی را سردار کرده بر لشکر
 دیگر و گفت اگر ملاقات خواهید کرد هر دو یعنی خالد و علی رضي الله
 عنهما پس علی است بخند خدا ذات او را سردار بر مردم و اگر جدا
 خواهید شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علی حدة است پس
 جنگ کردیم بنی زید را که قبيلة از اهل یمن بودند و غالب شدند
 مسلمانان بر کفار پس قتل کردیم جنگ کنندگان را و بندي کردیم ذریه
 آنها را پس چید علی رض کبیزک را برای ذات خود از پدر من پس
 نوشت این حقیقت را خالد پسر ولید طرف نبی (د . خ . ل . م) و
 حکم کرد مرا اینکه رسانم ازو آن مکتوب را گفت رادي پس دفع کردم
 آن کتاب را طرف آنحضرت و شکایت کردم از علی (ح . و) پس متغیر شد
 [روی مبارك او ای نبی (د . خ . ل . م) پس گفتم این جای پناه گیرنده
 است بخدا یعنی پناه میگیرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم کردی مرا بفرمانبرداری او

رجل و الزمته بطاعته فبلغت ما أرسلت به فقال رسول الله صلعم لي لا تقعن! (ن - وجه رسول الله صلعم و قال لا تعصين) يا بريدة في علي فان علي مني و انا منه و هو وليكم بعدي *

ذكر قول النبي صلعم من سب عليا فقد سبني

۹۱ — ابنا احمد بن شعيب قال اخبرنا العباس بن محمد الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر (ن - زكريا) قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي قال دخلت على ام سلمة رض فقلت اتسب رسول الله صلعم تقول قلت سبحان الله او معاذ الله قالت سمعت رسول الله صلعم يقول من سب عليا فقد سبني *

پس رسانیدم آنچه بزرگوار شما شده ام من چو پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . م) مرا ایمنه تافتی تو ای بريدة [(ن - رري) مبارک پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) و فرموده بدگوئی کن (در علي پس تحقیق علي ار مست و من از علي ام و اودوست شما است پس من .

ابن ذکر فرودن نبی است (د . خ . ل . م) آنکس که

زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

۹۱ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را عباس پسر محمد دوري گفت عباس حدیث کرد مرا یحیی پسر ابي بكر گفت یحیی حدیث کرد ما را اسرائيل از ابي اسحاق از ابي عبد الله جدلي گفت داخل شدم بر ام سلمه (د . خ . و) پس گفت ام سلمه ای زیور میگوئی پیغمبر خدا را (د . خ . م) پرهیز کنید گفتم پاک است خدا یا پناه خدا بکلمه او شك راري ابو اسحاق است که سبحان الله گفت ابو عبد الله یا معاذ الله گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . م) می گفت آنکس که زیور گفت علي را پس تحقیق زیور گفت مرا *

۹۲ — انبا احمد بن شعيب قال اخبرنا عبد الله بن واصل بن عبد الله الكوفي قال حدثنا جعفر بن عون عن شقيق (ن - سعد) بن ابي عبد الله قال حدثني ا جعفر بن ابي بكر بن خالد بن عهقة (ن - ابو بكر بن خالد بن عرفطة) قال رأيت سعد بن مالك رض بالمدينة فقال ذكر ابي انكم لتسبون عليا فقلت قد فعلنا قال لعلك سببته قلت معاذ الله قال لا تسبه فلو وضع المنشار على مفرتي على ان اسب عليا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول الله صلعم الترهيب في موالاته و الترهيب في معاداته *

۹۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الجبالي (ن - الحبال) قال حدثنا مصعب بن

۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى كوفي گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا جعفر پسر عون ار شقيق (ن - سعد) پسر ابي عبد الله گنت شقيق حديث كرد مرا جعفر پسر ابي بكر پسر خالد پسر عهقة (ن - عرفطة) گفت جعفر ديدم سعد پسر مالك را (خ - و) در مدينه پس گفت سعد ذكر كرده شد مرا كه تحقيق شما هراينه سب مي كديد علي را پس گفتم تحقيق كرديم گنت سعد شايد كه تو زبون گفته باشي اورا گفتم پناه طلبيده شد بخدا ازين گناه گنت نه زبون خواهي گفت علي را پس اگر نهاده شود ارة بر سر من اينكه سب كدم علي را نه سب خراهم كرد علي را بعد آنچه كه شديدم از پيغمبر خدا (د - خ - م - و) رغبته كنابيدن در دوستي او و ترسانيدن در دشمني او *

۹۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا هارون پسر عبد الله بغدادى جبالي گنت هارون حديث كرد مارا

المقدام قال حدثنا فطرو (ن . مطرف) بن خليفة عن ابي الطفيل
و اخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطرو
(ن - مطرف) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع علي الناس
في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول
(ن . قال) في غدير خم ما سمع انا سمع فشهدوا ان رسول الله صلعم
قال يوم غدير خم الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم
و هو قاييم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في
نفسى منه شيعى فلقيت زيد بن ارقم رض فاخبرته فقال وما تذكر
(ن - و ما تشكو) سمعته من رسول الله صلعم والمفظ لابي داود *

مصعب پسر مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا فطرو پسر خليفة از ابي
الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا
محمد پسر سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطرو پسر ابي طفيل
عامر پسر واثله گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جای لوى مسجد
پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را كه شيعه پيغمبر خدا را
(د . خ . ل . م) ميفرمود (ن - فرمود) در موضع غدير خم
انچيز كه شيعه پس ايستاده شد مردم پس شاعدي دادند تحقيق پيغمبر
خدا (د . خ . م) گفت روز غدير خم ايا نه شما مي دانيد كه تحقيق
من بهتر ام مومنين را از ذاتهاي ايشان دران حاليكه انحضرت ايستاده
بود پستور گرفت دست علي را پس گفت انكس كه باشم درست کرده شده
او پس علي است درست او اى الله درست دار انكس را كه دوست دارد
علي را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس
بيرون آمدم و در ذات من از طرف علي چيزي بود پس ملاقات كردم
زيد پسر ارقم را (د . خ . و) پس خبر دادم او را پس گيت زيد و چه
انكار (ن - شكوه) ميكني تو من شديدم آن حديث را از رسول خدا
(د . خ . م) و لفظ حديث نراى ابو داود است *

۹۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني ابو عبد الرحمن
 ذكرنا بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم
 قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب
 عن المهاجر بن سمار (ن - سمار) عن عايشة بنت سعد و عامر
 بن سعد عن سعد ان (رسول الله صلعم خطب وقال اما بعد
 ايها الناس فاني وايكم فالوا صدقت ثم اخذ بيد عابي فرفعها ثم
 قال هذا ولي و المودي عني وال اللهم من والاه و عاد اللهم [
 (ن - وال الله من والاه و عاد الله) من عاداه *

۹۵ — انبانا احمد بن عثمان († البصري ابو الجوزا قال
 اخبرنا ابن عتبة بنت سعد عن سعد) قال حدثنا ابن عبيدة
 و هو هدد بن خالد البصري عن عايشة بنت سعد عن سعد (رض

۹۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا ابو
 عبد الرحمن ذكرنا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مارا
 محمد پسر عبد الرحيم گفت محمد خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم
 حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مارا موسى بن يعقوب از
 مهاجر پسر شمار از عايشه دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق
 بديعه خدا (د . خ . ل . م) خطبه خواند پس فرمود اما اي مردمان پس
 تحقيق من دوست شما ام گفتند مردم راست گفتي تو پس گرفت الحضرت
 دست علي را پس برداشت انرا پس گفت اين دوست من است و ادا
 كندة است احكام را از طرف من دوست دار اي الله انكس را كه
 دوست دارد علي را و دشمن دار اي الله انكس را كه دشمن دارد او را *

۹۷ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان († بصرى ابو جوزا گفت احمد
 خبر داد مارا پسر عتبة دختر سعد از سعد) گفت احمد حديث كرد مارا
 پسر عبيدة و او هدد پسر خالد بصرى است از عايشه دختر سعد از سعد

قال اخذ رسول الله صلعم بيد علي فخطب فحمد الله تعالى
و اثنى عليه ثم قال الستم تعلمون (ن - الم تعلمون اني اولي
بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي
فرفعها و قال من كنت مولاه (ن - وليه) فهذا وليه و ان الله
يوالي من والاه و يعادي من عاداه *

۹۶ — انبأنا احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى
قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن سمار
(ن - سمار) قال اخبرني عايشة بنت سعد عن سعد رض قال
كان مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما باغ
تديروهم وقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما
اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

(خ - و) گفت سعد گرفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) دست علي
را پس خطبه خواند پس شکر گفت خدا تعالی را و ثنا گفت بر او پستو
گفت ایها نه شما میدادید که تحقیق من بهقرام بشما از ذنهای شما
گفتند ای راست گفتی ای پیغمبر خدا پستو گرفت دست علي را پس
داد کرد او را و گفت آنکس که باشم دوست کرده شده او پس این است
دوست کرده شده او و تحقیق خدا دوست میدارد آنکس را که دوست
داشت او را و دشمن دارد آنکس را که دشمن داشت علی را *

۹۶ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را زکریا
پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد ما را یعقوب پسر جعفر پسر ابي کثیر از
مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داد ما را عایشه دختر سعد از سعد
(خ - و) گفت سعد بودیم ما همراه پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) در راه
مکه و حال آنکه الحضرت متوجه بود طرف مکه پس هرگاه رسید الحضرت
تدبیر خم را توقف کرد مردم پستو باز گردانید آنکس را که پیشتر رفته بود و
لاحق شد او را آنکس که پس مانده بود پس هرگاه که مجتمع شد مردم

اللهم اشهد ثلث مرات يقولها ثم قال ايها الناس من وليكم قالوا
الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فاقامه فقال من كان
الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه *

ذكر الترفيب في حب علي رضى و ذكر دعاء النبى

صلعم لمن احبه و ذكر دعائه على من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل

(ن- ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد

الجليل بن عطية قال حدثنا عبدالله بن بريده قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرمود ای مردم ایا رسانیدم احکام مردم گفتند آری گفت
ای بار خدایا شاهدی میدهم سه دفعه می فرمود آن کلمه را یس قدر گفت
ای مردم کیست دوست شما گفتند مردم خدا و پیغمبر او دانا تر است
سه دفعه فرمود لفظ ایها الناس را پس گرفت دست علی را پس برداشت
آنها پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس این است
دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و
دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را *

این ذکر رغبت کنانیدن است در دوشی علی (خ و)

و ذکر دعای نبی است (د و ه) برای آنکس که دوست

داشت علی را و ذکر دعای بد فرمودن آنحضرت را

بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد ما را

اسحاق پسر اسمعيل پسر راهويه گفت اسحاق خبر داد ما را نضر پسر

شميل گفت نضر حديث کرد ما را عبد الجليل پسر عطيه گفت عبد الجليل

حديث کرد ما را عبدالله پسر بريده گفت عبدالله حديث کرد ما را پدر من

قال لم يكن (ن - لم اجد) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا علي بعض علي فبعث ذلك الرجل علي خيل فصحبته و ما صحبتته الا علي بغض علي فاصاب سببا فكتب الى النبي صلعم ان يبعث اليه من يخمسه فبعث اليها عليا و في السبي وصيفة من افضل السبي فلما خمسه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فاتانا و رأسه يقطر قلنا ما هذا فقال لم تروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوقعتم عليها فكتب و بعثني مصدقا لكتابه الى النبي صلعم مصدقا لما

گفت پدر من نبود (ن - نیا فتم) کسی از مردم دشمن تر طرف من از علي پسر ابيطالب تا اينکه دوست ميداشتم مردی را از قبيله قريش نه دوست داشتم او را مگر بر دشمنی علي پس فرستاد آنحضرت اين مرد را بر لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت علي پس رسيد آن مرد بندي را پس نوشت آن مرد طرف نبي (د - خ - م) اينکه فريسد طرف آن مرد انکس را که پنج حصه کند او را پس فرستاد آنحضرت طرف ما علي را و در بندي کديزک بود از بهتر بندي پس هرگاه که پنج حصه کرد او را گشت آن کديز در خمس و پنجم حصه پستتر پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کديز در اهل بيت نبي (د - خ - ل - م) پستتر پنج حصه کرد آن پنجم حصه را پس گشت آن کديزک در آل علي پس آمد نزد ما و حال اينکه سر او مي چديد از آب پس گفتم چيست اين پس گفت ايا نمي بيند کديزک را گشت در خمس پس گشت در اهل بيت نبي (د - خ - ل - م) پستتر گشت در آل علي پس بدگوئي کردم بران کديز پس نوشت آن مرد و فرستاد مرا دران حالیکه تصديق و راست کننده ام کتاب او را طرف نبي (د - خ - ل - م)

قال في علي فجعلت اقول عليه صدقا و يقول صدق فامسك بيدي رسول الله صلعم و قال اتبغض عاييا فقلت نعم فقال لي لاتبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حبا فوالذي نفسي بيده انصيب آل علي في الخمس افضل من وصيفة فما كان احد بعد رسول الله صلعم احب (ن - افضل) الي من علي (رض) قال عبد الله بن بريدة و الله ما كان في الحديث بيني و بين النبي صلعم غير ابي *

۹۸ — (ابان) احمد بن شعيب قال اخبرنا الحسن بن حريث المروزي قال حدثني الفضل بن موسى عن الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي كرم الله وجهه في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غد يرخم

دران حاليكه تصديق كذند ام برای آن چيز كه گفت علي پس شروع كردم كه بگويم دران حضرت از روی راست گفت آن مرد پس گرفت دست مرا پيغمبر خدا (د. خ. م.) و گفت ايا دشمن ميداري علي را پس گفت آری پس گفت مرا نه دشمن دار اورا و اگر باشي تو كه دوست ميداري اورا پس زياده كن برای او دوستي را پس قسم است ان خدای را كه ذات من در دست قدرت اوست البته حصه آل علي در خمس بهتر است از جاريه بریده گوید پس بود کسی بعد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) دوست تر (ن - بهتر) طرف من از علي (خ. و) گفت عبيد الله پسر بریده قسم خدا است نبود در حديث درميان من و درميان نبي (د. خ. ل. م.) سوای پدر من *

۹۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا حسين پسر حريث مروزي گفت حسين حديث كرد مرا فضل پسر موسي عن الاعمش از ابي اسحاق از سعيد پسر وهب گفت سعيد گفت علي بزرگ كند خدا ذات اورا در جای سرای مسجد سوگند مي دهم بخدا انكس را كه بشنيد پيغمبر خدا را (د. خ. ل. م.) روز غد يرخم ميگفت خدا (ن. م.)

يَقُولُ [اَللهُ رَاقِي وَ اَنَا] (ن - اِنَّ اِلَهَ وَ (سَوْلَه) وَلِي
 الْمُؤْمِنِيْنَ وَ مِنْ كُنْت رَاقِيَهْ فِهَذَا وَلِيَهْ اَللهُمَّ وَاَلِ مِنْ وَاَلَهْ وَ عَادَ
 مِنْ عَادَاهْ وَ اَنْصَر مِنْ نَصْرَهْ [قَالَ سَعِيْدٌ فَقَامَ] (ن - قَالَ فَقَالَ
 سَعِيْدٌ قَامَ) اِلَى جَنْبِي سِتَّةً وَ قَالَ زَيْدُ بْنُ يَزِيْعَ (ن - مَذِيْعَ)
 قَامَ مِنْ عِنْدِي سِتَّةً وَ قَالَ عَمْرُو [بَنِ مَرَّةً وَ سَاقَ الْحَدِيْثَ]
 (ن - ذِي مَرِيٍّ اُحِبُّ مِنْ اَحِبِّهِ وَ اَبْغُضُ مِنْ اَبْغَضِهِ وَ سَاقَ
 الْحَدِيْثَ - رَوَاهُ اسْرَاقِيْلُ عَنْ اَبِي اسْحَاقَ عَنْ عَمْرُو ذِي مَرِيٍّ) *
 ۹۹ — اَنْبَاَنَا اَحْمَدُ بْنُ شَعِيْبٍ قَالَ اَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ
 بَنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا خُلَفُ بْنُ تَمِيْمٍ قَالَ حَدَّثَنَا اسْرَاقِيْلُ قَالَ
 حَدَّثَنَا اِبُو اسْحَاقَ عَنْ عَمْرُو ذِي مَرِيٍّ قَالَ شَهِدْتُ عَلِيًّا فِي الرَّحْبَةِ

تحقیق خدا و رسول او) دوست متست و من دوست مومنان ام و انکس
 که باشم دوست او پس این علی دوست اوست ای بار خدا دوست دار
 انکس را که دوست دارد او را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد او را و
 یاری کن انکس را که یاری کند او را گفت سعید پس استاده شد (ن -
 گفت ابواسحاق پس گفت سعید ایستاده شد) طرف پهلوی من شش نفر و
 گفت زید پسر یزید از نزد من (ن - ایستاده شد) شش نفر و گفت عمرو
 پسر مره و روان کرد حدیث تا آخر (ن - گفت عمرو ذی مری دوست
 میدارم انکس را که دوست داشت علی را و دشمن میدارم آنکس را که
 دشمن داشت علی را و روان کرد حدیث را تا آخر روایت کرد او را اسرائیل
 از ابی اسحاق از عمرو ذی مری)

۹۹ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را علی
 پسر محمد پسر علی گفت علی حدیث کرد ما را خلف پسر تمیم گفت
 خلف پسر تمیم حدیث کرد ما را اسرائیل گفت اسرائیل حدیث کرد ما را
 ابو اسحاق از عمرو ذی مری گفت عمرو حاضر شدم علی را در جای و راه
 مسجد قسم میداد یاران محمد را (ده خ ل م) کدام شما شنید

يُنْشَد اصحاب محمد صلعم ايكم سمع رسول الله صلعم يوم غدِيرخُم ما قال فقام أناس فشهدوا [انهم سمعوا] (ن - ان) رسول الله صلعم قال من كنت مولاه [فعلي] (ن - فان عليا) مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره (ن - انصره) *

ذكر الفرق بين المومن و المنافق

۱۰۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو كريب محمد

بن العلاء الكوفي قال حدثنا معوية عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن زر بن حبيش عن هاي [ر ض] (ن - كه) قال و الله الذي فلق الحبة و برأ النسمة انه لعهد النبي الامي صلعم لا يكتفي الا مومن و لا يبغضني الا منافق *

پیغمبر خدا را (د . خ . ل . ه) روز غدیرخُم که فرمود ایستاده شد مردم پس شهادتی دادند تحقیق اوشان هستند تحقیق شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . ه) گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است (ن - پس تحقیق علی است) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را *

این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را

ابو کرب محمد پسر علاء کوفی گفت محمد حدیث کرد ما را معویه از اعمش از عدی پسر ثابت از زر پسر حبیش از علی (خ . و) گفت قسم خداست چنین خدا که رویانید دانه را و پیدا کرد جان را تحقیق شان اینست که عهد کرد نبی امی (د . خ . ل . ه) نه دوست خواهد داشت مرا یعنی علی را مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

۱۰۱ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا واصل بن عبد
الاعلی بن واصل الكوفي قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن عدی
بن ثابت عن ذر بن حبیش عن علي (رض) قال عهد الي النبي صلعم
انه لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق *

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا يوسف بن
عیسی قال انبانا الفضل بن موسی قال انبانا الاعمش عن عدی
عن ذر قال قال علي انه لعهد النبي الامي (ن - الامر الي)
انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق *

ذكر ضرب المثل الذي ضرب به رسول الله صلعم لعلي رض

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا واصل
پسر عبد الاعلی گفت واصل حدیث کرد عمارا پسر واصل کوفی گفت
واصل حدیث کرد مارا وکیع از اعمش از عدی پسر ثابت از ذر پسر حبیش از
علی (خ و) گفت علی عهد کرد طرف من نبی (د . خ . ه) تحقیق
شان اینست که دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد
داشت مرا مگر منافق *

۱۰۲ — خبر داد مارا یوسف پسر عیسی گفت یوسف خبر داد مارا
فضل پسر موسی گفت فضل خبر داد مارا اعمش از عدی از ذر گفت در
گفت علی تحقیق شان اینست که هرگز نه عهد کرد نبی امی حکم را طرف
من که تحقیق شان اینست که دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه
دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

ذكر ضرب مثل چنین که زد ان را پیغمبر خدا (د . خ . ه)
برای علی (خ و)

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا

عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال
حدثنا ابو جعفر الابار عن الحكم بن عبد المالك عن الحارث بن
حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى م ابغضته اليهود حتى
اتهموا امه و احبته النصارى حتى انزلوه بالمنزلة التي ليس له •

ذكر منزلة علي بن ابي طالب (ك) و قرينه من النبي
صلعم و لزوجه و حب رسول الله صلعم له

۱۰۴ — اندانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن
مسعود البصري قال حدثنا خالد عن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله بن مبارك مخزومي گفت ابو جعفر حديث
کرد مارا يحيى بن محمد بن معين گفت يحيى بن معين حديث کرد مارا ابو جعفر ابار از
حكم بن محمد بن عبد الملك از حارث بن محمد بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناجد
از علي (خ و) گفت علي گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اي
علي در نو مثل است از عيسى بروالام دشمن داشت اورا يهود نا اينكه
تهمت کرد مادر اورا و دوست داشت اورا نصارى نا اينكه نازل كردند اورا
به مرتبه چدين مرتبه كه نبود براى او •

اين ذكر علي بن ابي طالب است بزرگ كند خدا ذات اورا
و ذكر نزديك شدن او از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)
و ذكر پيوسته شدن او و ذكر دوست داشتن پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م)

۱۰۵ — خبر داد مارا احمد بن محمد بن شعيب گفت احمد بن محمد بن شعيب
اسماعيل بن محمد بن مسعود بصري گفت اسمعيل بن محمد بن شعيب حديث کرد مارا خالد از شعبه

عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين
 تولوا يوم التقى الجمعان فتاب الله عليه ثم اصاب ذنبا فقتلوه
 و سألته عن عاي رضه فقال لا تسأل عنه الا ترى قرب منزله من
 [رسوله] (ن - رسول الله صلعم) *

۱۰۵ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال بن
 العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال حدثنا زهير عن ابي
 اسحاق عن العلاء عن عزار قال سألت عبد الله بن عمر رضه فقلت
 الا تحدثني عن علي وعثمان قال اما علي فهذا بيته من بيت
 رسول الله صلعم ولا احديثك عنه بغيرة و اما عثمان فانه اذنب ذنبا
 عظيما يوم أحد فعفى الله عنه و اذنب فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه *

از ابي اسحاق از علاء گفت علاء سوال کرد مردی پسر عمر را از عثمان
 گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم که روی گردانیدند روزیکه ملاقات
 کرد دو جماعت پس قبول توبه کرد خدا بر او پستتر رسید گناه را پس
 قتل کردند مردم او را و پرسید ان مرد پسر عمر را از علي (خ. و)
 پس گفت پسر عمر نه پرس از او ایا نمي بینی نزدیک شدن مکان او از
 پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) *

۱۰۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر کرد مرا هلال
 پسر علاء پسر هلال گفت هلال حدیث کرد ما را حسین گفت حسین حدیث
 کرد ما را زهير از ابي اسحاق از علاء از عزار گفت عزار پرسیدم عبد الله
 پسر عمر را (خ. و) پس گفتم ایا نه حدیث میکنی از علي وعثمان گفت
 عبد الله پسر عمر اما علي پس این خانه او هست از خانه پیغمبر خدا
 (د. خ. م.) و نه حدیث میکنم ترا از علي سواي آن حدیث زیرا که
 ان حدیث در فضایل او کافی است و اما عثمان پس تحقیق او گناه کرد
 بزرگ روز جنگ أحد که روی گردانید پس بخشید خدا گناه را از او
 و گناه کرد در میان شما گناه خوردن پس قتل کردید شما او را *

۱۰۶ — ابانان احمد بن شعيب قال أخبرنا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن العلاء بن غراز قال سألت ابن عمر رضي و هو في مسجد رسول الله صلعم عن علي و عثمان فقال اما علي فلا تسئلني عنه و انظر الى قرب منزله من النبي صلعم ما في المسجد بدين غير بيته و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظيما تولى يوم التقى الجمعان فعفى الله عنه و غفر لكم و اذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه *

۱۰۷ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن يعقوب بن اسمعيل قال حدثنا [ابن موسى و هو محمد] (ن - ابو موسى و محمد) بن موسى بن ابي قال حدثنا ابي عن عطاء

۱۰۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد پسر سليمان رهاوی گفت احمد پسر اسرائيل از ابي اسحاق از علاء بن غراز گفت علاء پرسيدم پسر عمر را (خ - و) حال انكه او در مسجد پيغمبر خدا بود (د - خ - م) از علي و عثمان پرس گفت اما علي پس نه سوال كن مرا از و نظر كن طرف نزديك شدن مكان او از نبي (د - خ - ل - م) نيست در مسجد خانه سوای خانه او و اما عثمان پس تحقيق او گناه كود گناه بزرگ روى گردانيد روبريكه ملاقات كرد جماعه مسلمانان و كفار پس بخشيد خدا گناه او و بخشيد شما را و گناه كرد درميان شما گناه كمتر اين پس قتل كرديد شما اورا *

۱۰۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد پسر اسمعيل گفت اسمعيل پسر يعقوب حديث كرد مارا [پسر موسى و او محمد پسر موسى پسر اعين است] (ن - ابو موسى و محمد پسر موسى پسر اعين) گفت موسى حديث كرد مارا پدر من

عن سعيد بن عبيدة قال جاء رجل الى ابن عمر فسأله عن علي رضي
لنقال لا تستلني عن علي رضي ولكن انظر الى بيته من بيوت رسول
الله صلعم قال فافى ابغضه قال ابغضك الله عز وجل *

۱۰۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال
بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسين بن عباس قال حدثنا زهير
قال حدثنا ابو اسحاق قال سأل ابو عبد الرحمن بن خالد (قثم)
بن العباس رضي عن ابن واث علي رضي رسول الله صلعم قال انه
كان اولنا به لحيوتا و اشدنا به لزوما * قال (ابو عبد الرحمن) خالفه
زيد بن ابي ائيسة فقال خالد بن قثم *

از عطاء از سعيد پسر عبيدة گفت سعيد آمد مرد طرف پسر عمر پس پرسيد
اورا از علي (خ . و) پس گفت پسر عمر نه سوال كن مرا از علي
(خ . و) لكن نظر كن طرف خانه او از خانه هاي پيغمبر خدا (د .
خ . ل . س .) گفتم مرد پس تحقيق من دشمن ميدارم اورا گفت پسر
عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای غالب و بزرگ *

۱۰۸ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا
هلال پسر علاء پسر هلال گفت هلال پسر علاء حديث كرد مارا حسين پسر
عباس گفت پسر عباس حديث كرد مارا زهير گفت زهير حديث كرد مارا ابو
اسحاق گفت ابو اسحاق پرسيد ابو عبد الرحمن پسر خالد (قثم) پسر عباس
را (خ . و) از كجا وارث شده علي رضي پيغمبر خدا را (د . خ . ل . س .)
گفت خالد تحقيق علي بود اول ما باحضرت از روي لاحق شدن و محكم
قرما و سخت تر ما باحضرت از روي پدومقه شدن * گفت ابو عبد الرحمن
مخالفت كرد در روايت كردن ابو اسحاق را زيد پسر ابي ائيسة پس گفت
زيد خالد پسر قثم يعني زيد گفت كه ابو عبد الرحمن از خالد سوال
كرد نه از پسر خالد *

۱۰۹ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا هلال بن العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما لعلي ورث جدك رسول الله صاعم دون جدك و هو عمه قال ان عليا كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوقا *

۱۱۰ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عبدالرحيم المروزي قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا يونس بن ابي اسحاق عن عمير بن حريث عن النعمان بن بشير قال استاذن ابوبكر على النبي صلعم فسمع صوت عايشة عاليا و هي تقول والله قد (ن - ل قد) علمت ان عليا احب اليك من ابي فاهوى اليها ابوبكر ليلطمها و قال يا بنت فلانة اراك

۱۰۹ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هلال پسر علاء گفت هلال حديث كود مارا پدر من گفت پدر من حديث كرد مارا عبيد الله از زيد از ابي اسحاق از خالد پسر قثم تحقيق شان اينست كه گفته شد خالد را چيست علي را كه وارث شد جد قرا پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) سواي جد تو و حال آنكه او يعني عباس رضه عم و الحضرت است گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بانحضرت از روي لاحق شدن و محكم تر ما بانحضرت از روي پيوسته شدن •

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا عبدالرحيم مروزي گفت مبد الرحيم خبر داد مارا عمر پسر محمد گفت عمر خبر داد مارا يونس پسر ابي اسحاق از عيمه پسر حريث از نعمان پسر بشير گفت نعمان طلب اذن آمدن كرد ابوبكر بر نبي (د . خ . ل . م) پس شنيد آواز عايشه بلند شونده و اين ميگفت قسم خدا است مرا اينكه تحقيق دانستم تحقيق علي دوست تر است طرف تو از پدر من پس قصد كرد طرف

ترفعین صوتک علی رسول الله صلعم فاسمک (رسول الله صلعم و خرج ابوبکر مغضبا فقال رسول الله صلعم يا عايشة كيف رأيتني ابعدنک من الرجل ثم استأذر ابو بکر بعد ذلک و قد اصطلح رسول الله صلعم و عايشة فقال ان خلاني فی السلام کما ادخلته اني فی الحرب فقال رسول صلعم قد فعلنا *

۱۱۱ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن آدم بن سليمان المصيصي قال حدثنا ابي عبيدة عن ابيه عن ابي اسحاق عن جميع و هو بن عمير قال دخلت مع ابي (ان - اسی) عايشة و انا غلام فذكرت لها عليا (رض) فثالثت ما زلت رجلا كان احب الي رسول الله صلعم منه و لا امرأة احب الي رسول الله صلعم من امرأته *

او ابوبکر تا که طهارتچه زند و گفت ای دختر فلانة می بینم ترا بلند می کنی آواز خود را بر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس گفتم ابي بکر صديق را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و بیرون رفت ابوبکر خشمناک پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) اي عايشه چه گزیده دیدي تو مرا بعيد کردم تا ازان مرد بسدر طلب اذن آمدن کرد ابوبکر بعد این و حال نکه تا بی صلح نمود و پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و عايشه پس گفت ابوبکر صديق داخل کند و ما در آنجا تا آنکه داخل گردید شما مرا در حرب پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تحقیق کردیم ترا داخل در صلح یعنی اذن آمدن دادیم در صلح *

۱۱۱ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت محمد حدیث کرد ابي عبيدة از پدر خود از ابي اسحاق از جميع و او پسر عمیر است گفت چون آمدم همراه پدر (ن - مادر) خود نزدیک عايشه و حال آنکه من طفل بودم پس ذکر کردم برای عايشه علي را (د . خ . و) پس گفت عايشه ندیدم مرد را که بود دوست تو طرف پیغمبر خدا (د . خ . م) از علي و نه دیدم زن را دوست تو طرف پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) از زن علي *

۱۱۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن علي البصري قال حدثني عبد العزيز بن النخعي قال حدثنا محمد بن اسمعيل بن رجاء الزبدي عن اب اسحق الشيباني عن جهمع بن عمير قال دخلت مع امي على عائشة (ع) فسمعناها تسألهن (ن - فساندنا) من وراء الحجاب من علي (ع) فقلت سألتني عن رجل ما اعلم احدا كان احب الى رسول الله صلعم منه ولا احب الله من امرأته *

۱۱۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان عن جعفر الاحمر عن عبد الله بن عطاء عن ابي بريدة قل جاء رجل الى ابي فسأله ابي الناس احب الى رسول الله صلعم فقال (ن - قال) كان احب الناس الى رسول الله صلعم من النساء فاطمة و من الرجال علي (ع) *

۱۱۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو پسر علي بصري گفت عمرو حديث كرد مرا عبد العزيز خطاب گفت عبد العزيز حديث كرد مارا محمد پسر اسمعيل پسر رجاى زيدي از ابي اسحاق شيباني از جهمع پسر عمير گفت آدم هه. اه مادر خود نوديك عايشه (ع) پس شايه او را بچيز ه سوال ميكود مادر من عايشه را از بيرون پرده از علي (ع) كه عايشه سوال كودي تو مرا از مرد كه نمي دانم كسى را كه بود دوست تو طرف پيغمبر خدا (ع. ل. ه) ازو و نه دوست تو طرف ان حضرت از او *

۱۱۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا ابراهيم پسر محمد گفت ابراهيم حديث كرد مارا شاذان از جعفر الاحمر از عبد الله پسر عطاء از ابي بريدة گفت ابي بريدة آن مرد طرف پدر من پس پرسيد ان مرد پدر مرا كه کدام مردم درست تو بود طرف پيغمبر خدا (ع. ل. ه) پس گفت بود درست تو مردم طرف پيغمبر خدا (ع. ل. ه) از زبان فاطمه و

قال ابو عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث *

ذکر منواله علم رضى من رسول الله صلعم

عند دخوله مساء بيته و سكونه

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحمن قال حدثني زيد عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن يحيى انه سمع عليا رضى يقول كنت ادخل على نبي الله صلعم كل ليلة فان كان يصلي سجد فدخلت و ان لم يكن يصلي اذن لي فدخلت *

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي (خ. و) • گفت ابو عبد الرحمن پسر عطا نيست قوي در حديث

ذکر مرتبه علي (خ. و) از پيغمبر خدا (خ. ل. و) •

نزدیک داخل شدن علي شب خانه آنحضرت و آرميدن علي

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد

پسر وهب گفت محمد حديث كرد مارا محمد پسر سلمه گفت محمد پسر

سلمه حديث كرد مرا ابو عبد الرحمن گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا

زيد از حرث از ابي زرعه پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يحيى تحقيق

عبد الله شنيد على را (خ. و) ميگفت بودم كه داخل ميشدم بر

پيغمبر خدا (خ. ل. و) هر شب پس اگر بود آن حضرت كه نماز

مي خواند تسبيح مي گفت پس داخل ميشدم و اگر نبود كه نماز ميخواند

اذن ميداد مرا پس داخل مي شدم •

۱۱۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا

یحییٰ قال حدثنا محمد بن عابد و ابو کامل قالا حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا عمارة بن الققاع عن الحرث عن الحارث العملي عن ابي زرة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن يحيى قال قال علي رضي كانت ابي ساعة من السحر ادخل فيها علي رسول الله صلعم فان كان في صلاته سبيح و كان اذنه لي و ان لم يكن في صلاته اذن لي *

ذكر الاختلاف على المغيرة في هذا الحديث

۱۱۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن قدامة المصيصي قال حدثنا جرير عن المغيرة عن الحرث عن ابي زرة بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن يحيى عن علي رضي قال كانت

پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا محمد پسر عابد و ابو کامل گفت محمد و ابو کامل حدیث کرد مارا عبد الواحد پسر ریان گفت عبد الواحد حدیث کرد مارا عمارة پسر ققاع پسر حرث از حرب عملي از ابي زرة پسر عمر پسر جریر از عبد الله پسر یحیی گفت عبد الله گفت علي (خ. و) بود برای من ساعتی از صبح داخل می شدم در آن ساعت بر پیغمبر خدا (د. خ. ل. م. ه.) پس اگر می بود در نماز خود سبحان الله می گفت و بود حکم او مرا و اگر نمی بود در نماز خود حکم میداد مرا •

این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد پسر قدامة مصيصي گفت قدامة حدیث کرد مارا جریر از مغیره از حرث از ابي زرة پسر عمر و گفت ابي زرة حدیث کرد مارا عبد الله پسر یحیی از علي (خ. و) گفت علي بود مرا از پیغمبر خدا (د. خ. و)

لي من رسول الله صلعم ساعة من السكر اتيته فيها و اذا اتيته استاذننت و ان وجدته يصلي سبعم و ان وجدته فارغا اذن لي *

۱۱۷ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن عبيد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن الصحاح العدي عن ابن يحيى قال قال علي عليه السلام كان لي من رسول الله صلعم مدخلان مدخل بالليل و مدخل بالنهار فكنت اذا دخلت بالليل تفتح لي * قال ابو عبد الرحمن خالفه شرحبيل بن مدرک في اسناده و وافقه علي قوله تفتح لي *

۱۱۸ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني شرحبيل يعني بن مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

ل. م. م. () ساعتي از مدح مي آمدم نرا ان حضرت دران ساعت و وقتيکه مي آمدم انحضرت را طلب کردم مي گويد و اگر مي يافتم دران که نماز بخواند تسبیح ميگفت اگر مي يافتم دران فارغ حکم ميداد مرا *

۱۱۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گف احمد خبر داد مرا محمد پسر عبيد پسر محمد کوفي گف محمد پسر عبيد حديث کرد مارا ابن عباس از مغيرة از حوث عدلي ا ابن يحيى گف گفت علي بنو سلام بود مرا از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) دو وقت آمدن آمدن در شب و آمدن در روز پس بدم وقتيکه مي آمدم در شب آراز گلو ميداد مرا * گفت ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حديث را شرحبيل پسر مدرک در اسناد ان حديث موافقت کرد آنرا بر قول علي تفتح لي *

۱۱۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گف احمد خبر داد مارا قاسم پسر زكريا پسر دينار گفت قاسم حديث کرد مارا ابو اسامة گفت ابو اسامة حديث کرد مرا شرحبيل يعني پسر مدرک جعفري گفت شرحبيل حديث

عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ صَاحِبَ مَطَهْرَةٍ عَلِيٌّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ (رَضِيَ كَانَتْ لِي
مَنْزِلَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ فَكَانَتْ آيَةً
كُلُّ شَيْءٍ فَأَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَنْجِمْ أَنْصَرَفْتُ
إِلَى أَهْلِي وَ إِلَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ *

۱۱۹ — ابْنِ ابْنِ أَحْمَدُ بْنُ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ
قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْمَسَارِ قَالَ حَدَّثَنَا عَوْفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ
[هَنْدِ الْحَبْلِيِّ قَالَ] (ن - هَذَا هَذَا الْحَبْلِيُّ عَنْ عَلِيٍّ (رَضِيَ) قَالَ
عَلِيٌّ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (عَطَانِي) (ن - عَطَيْتُ) وَ
إِذَا سَكَتُ ابْتَدَأَنِي *

۱۲۰ — ابْنِ ابْنِ أَحْمَدُ بْنُ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْمُذَنَّبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَعَاوِيَةُ (ن - أَبُو مَعَاوِيَةَ) قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ

کرد مرا عبد الله پسر یحییٰ حضرمی از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابه
علی یعنی آفتابه بودار علی گفت پدر او گفت علی (خ . و) بود مرا
مترجم از پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) ده بود برای کسی از مردم
پس بودم می آمدم نزد آنحضرت هر صبح پس میگفتم السلام علیک ای
نبی خدا پس اگر آواز گلو می داد بر میگشتم طرف خانه خود و اگر تسبیح
نمی کرد داخل میشدم برو *

۱۱۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا ابومساور گفت ابومساور حدیث
کرد مارا عوف پسر عبد الله پسر عمرو پسر هند حبلی گفت عوف گفت علی
رضه بودم و قتیکه سوال میکردم پیغمبر خدا را (د . خ . ل . س .) میداد مرا
(ن - داده میشدم) و قتیکه خاموش میشدم شروع می کرد مرا *

۱۲۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر مثنیٰ گفت محمد حدیث کرد مارا معاویه گفت معاویه حدیث کرد را

قَ عَمْرُو بْنُ مَرَّةٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كُنْتُ إِذَا
سَأَلْتُ أُعْطِيتُ وَإِذَا سَكَتُ أُبْتَدِيتُ *

۱۲۱ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوهف بن سعيد

قال حدثنا [حجاج عن ابي جريح] (ن - حجاج بن خديج) قال
حدثنا ابو حرب عن ابي الاسود و رجل آخر عن زاذان قال قال
علي رضي كنت و الله اذا سألته أعطيت و اذا سكمت ابتديت *

قال ابو عبد الرحمن ابن جريح لم يسمع من ابي حرب *

ذَكَرَ مَا خَصَّ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ صُعُودَةِ عَلِيٍّ
مَنْكَبِي النَّبِيِّ صَلَّيْهِ وَسَلَّامُ وَفَوْضِ النَّبِيِّ صَلَّيْهِ وَسَلَّامُ بِهِ

۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن حرب

امامش از عمرو پسر مره از ابي بختري از علي (خ و) گفت علي بودم و قتيكه
سوال ميكردم داده ميشدم و قتيكه سكوت ميكردم ابتدا کرده ميشدم *

۱۲۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
يوسف پسر سعيد گفت سعيد حديث كرد مارا حجاج از ابي جريح گفت
ابي جريح حديث كرد مارا حرب از ابي اسود و مرد ديگر از زاذان گفت
گفت علي (خ و) بودم من قسم خدا و قتيكه سوال ميكردم داده مي
شدم و قتيكه سكوت ميكردم ابتدا کرده ميشدم * گفت ابو عبد الرحمن
پسر جريح نه شنيد اين حديث را از ابي حرب *

اتر، ذکر انچه بزرگوار است که خاص شد بان چيز امير المؤمنين علي
(خ و) از بالا شدن او بر مرد و شاه نبي (د خ ل ه)
و پست شدن به (د خ ل ه)

۱۲۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد

قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو مريم قال قال علي رضي انطلقت مع رسول الله صلعم حتى اتينا الكعبة فصعد رسول الله صلعم على منكبني فلهضت به فلما راي رسول الله صلعم ضعفي قال لي اجلس فجلمت فنزل نبي الله صلعم و جلس لي و قال اصعد على منكبني فصعدت على منكببيه فلهض بي رسول الله صلعم و قال علي عليه السلام فانه (ن - ا) ليخيل الي اني لو شئت لذلت افق السماء فصعدت على الكعبة و عليها تمثال من صفر او نحاس فجعلت اعالجه لازيله بيمين و شمال و قدام (ن - يمين و شمالا و قداما) او من بين يديه و من خلفه حتى اذا استمكننت منه (ن - فيه) قال نبي الله صلعم اتذفه فقد ذفنت به فلتكسر كما تكسر (ن - فكسرت كما يكسر)

پس حرب گفت احمد حديث کرد مارا اسباط از نعيم پسر حكيم مدائني گفت نعيم حديث کرد مارا ابو مريم گفت ابو مريم گفت علي (خ . و) روان شدم همراه پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) تا اينكه امديم كعبه را پس بالا شد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بر هر دو شانه من پس برداشتم او را پس هرگاه ديد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) ضعف من گفتم مرا بنشين براي من پس نشستم پس فرود آمد نبي الله (د . خ . ل . م) و نشست الحضرت و گفتم بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود كردم بر هر دو شانه الحضرت پس برداشت مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) و گفتم علي (ع . م) پس تحقيق شان اينست كه هرايده خيال كرده شد طرف من كه تحقيق من اگر خواهم هرايده برسم بلندي آهوان را پس صعود كردم بر كعبه شريفه و بران كعبه صورتهاي بت بودند از مس زرد يا از مس پس شروع كردم بقدنچر اينكه زایل كدم او را از راست و چپ و پيش يا از پيش او و از خلف او تا اينكه وقتيكه استحکام شد ازو گفتم نبي الله (د . خ . ل . م) سنگ انداز او را پس شكسته كردم او را پس شكسته شد چنانكه شكسته می شود شیشه ها پستر فرود آمدند پس روان شدم من و پيغمبر

القواریر ثم نزلت فانطلقتم انا و رسول الله صلعم نستبق حتى
توارينا بالبيوت خشية ان [نلقي احدا] (ن - يلقانا احد)
من الناس و الله تعالى اعلم *

ذكر ما خص به م م دون الاولين والاخرين من
فاطمة بنت محمد رسول الله صلعم وبضعة [ن - بضع]
منه و سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران

۱۲۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجريز بن
حريش قال انبانا الفضل بن موسى عن الحسين بن موسى عن
واقد عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال خطب ابو بكر و عمر
فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها على
عليه السلام فزوجها منه *

خدا (د . خ . ل . م) پيشي گرفتيم تا اينكه پوشيده شديد در خانه ها
براي خوف اينكه ملاقات كديم كسي را (ن - ملاقات كند ما را كسي) از
مردم و خدا تعالى دانا تر است *

اين ذكر انچه است كه خاص شده بان چيز ظلي (م . م) سوامي
مردم اولين و آخرين از فاطمه دختر محمد پيغمبر خدا (د . خ .
ل . م . م) و پاره گوشت است از آنحضرت و مردان زمان
اهل جزئه است مگر مريم دختر عمران

۱۲۴ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را
جريز پسر حريش گفت جريز خبر داد ما را فضل پسر موسى از حسين پسر
موسى از واحد از عبيد الله بن بريدة از پدر خود گفت پدر او خواسنگاري
نكاح كرد ابو بكر و عمر فاطمه را برو سلام پس گفت پيغمبر خدا (د . خ .
ل . م . م) تحقيق او خرد است پس خواسنگاري نكاح كرد او را علي برو
سلام پس نكاح داد آنحضرت فاطمه را با علي *

۱۴۴ — انبانا ابو سعید اسمعیل بن مسعود قال حدثنا حاتم بن وردان (ن- دارؤد) قال حدثنا ایوب السجستانی عن ابی بریده (ن- ابی یزید المدنی) عن اسماء بنت عمیس قالت کنت فی زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحت جاء رسول الله صلعم فضرب الباب ففتحت له ام ایمن یقال کان فی لسانها لثغة فقال ادعی اخي قالت هو اخوک و تنکحه قال نعم یا ام ایمن و سمعن النساء صوت الذبی صلعم فتخبین قال اخب فاخبت اننا فی ناحیه قالت فجاء علی ع م فدعا له الذبی صلعم و نضح علیه بالماء و ثم قال ادعوا لی فاطمة فجاءت علیها السلام و علیها خرقه من الخیاء فقال لها قد انکحتک احب

۱۴۴ — خبر داد مارا ابو سعید اسمعیل پسر مسعود گفت ابو سعید حدیث کرد مارا حاتم پسر وردان (ن- دارؤد) گفت حاتم حدیث کرد مارا ایوب سجستانی از ابی بریده (ن- ابی یزید مدنی) از اسماء دختر عمیس گفت اسماء بردم در نکاح فاطمه دختر پیغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس هرگاه صبح دردم آمد پیغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس زد دروازه را پس بشاده کرد برای الحضرت ام ایمن کتفه شد بود در زبان ام ایمن شکستگی (در هندی دونه گوید) پس فرمود طلب کن برادر مرا گفت ام ایمن او برادر تست و نکاح کرده میدید او را گفت الحضرت آری ای ام ایمن و شیدند زبان او را بپی را (د- خ- ل- م) پس پوشیده شدند گفت الحضرت پوشیده شو پس پوشیده شدم من در یک طرف گفتم ام ایمن پس آمد علی برو سلام پس دعا کرد برای او بپی (د- خ- ل- م) و پاشید بر سینه او آب را پستر گفت طلب کنید نزدیک من فاطمه را پس آمد فاطمه بر او سلام و بر او ثوب بود از حیا که در هندی گهنگهت گوید پس گفت الحضرت فاطمه زهرا را تحقیق نکاح کرده دادم تو دوست نرا هم

اهل بيٲتي الي ودعا لها و نضح عليها من الماء فخرج (رسول الله صلعم فرأى سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بنيت عميس قلت نعم قال كنت في زفات فاطمة بذت رسول الله صلعم تكومينها قلت نعم قالت فدعالي * قال عبد الرحمن (ابوعبد الرحمن) خالفه سعيد بن ابى عروة (ن- عروبة) فرداه عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضه *

۱۲۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدى قال حدثنا محمد بن سوار عن سعيد بن ابى عروة (ن - عروبة) عن ابى ايوب السجستاني عن عكرمة عن ابن عباس رضه قال لما زوج (رسول الله صلعم فاطمة من علي ع . م كان فيها

بيت خوه را كه طرف من است ودعا فرمود او را و پاشيد بر سينه مبارك او از آب پس بيرون آمد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس ديد ميانهي را پس گفت كيست اين گفت ام ايمن گفتم اسماء گفت الحضرت دحدر عيس گفتم آره گفت الحضرت بزدي در نكاح فاطمه دحدر پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بزكري نو او را كه دم آري گفت اسماء پس دعا فرمود براي من . گفت ابو عبد الرحمن مخالفت كرد او را سعيد پسر ابى عروة (ن . عروبة) پس روايت كرد او را از ايوب از عكرمة از ابن عباس (خ . و) *

۱۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حديث كرد مارا سهيل پسر خالد عدي گفت سهيل حديث كرد مارا محمد پسر سوار از سعيد پسر ابى عروة از ابى ايوب سجستاني از عكرمة از پسر عباس (خ . و) گفت هر گاه نكاح كرده داد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) فاطمه را از علي برو سلام بود دران چيز كه هديه داد همراهه

أهدى سرير مشروط و سادة من آدم حشوها ليف و قرية فقال و
جاءوا ببطحاء الرمل فبسطوه في البيت و قال لعلي عه اذا
انيت بها فلا تقربها حتى آتيك فجاء رسول الله صلعم فدق
الباب فخرجت اليه ام ايمن فقال لنا - ثم اخي قالت و كيف
يكون اخوك و قد زوجته ابنتك قال فانه اخي قال ثم اقبل
على الباب و راي سوادا فقال من هذا فقالت اسماء بنت
عميس فاتبل عليها فقال لها جئت تكرمين ابنة رسول الله
صلعم قالت نعم فدعا لها خيرا ثم قال دخل رسول الله صلعم قال
و كان اليهود ياخذون (ن - يوحدون) الرجل من امرأته اذا
دخل بها قال فدعى رسول الله صلعم بتور من ماء فتقل فيه و

فاطمه زهرا سرير بافته شده و توشك (تكيه) از چرم پوی او ریشه های
خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و اورزند مردم سنگ ریزه های
ریگ را پس کشاده و پرا گنده کردند او را در خانه و گفت انحضرت برای
علی برو سلام و قتیکه آئی تو او را پس نه قریب شوی تو او را تا اینکه آیم
ترا پس آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس زد دروازه را پس بیرون
آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن ایا کجاست برادر
من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال انکه تحقیق نکاح
کرده دایه دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است
گفت ابن عباس پس متوجه شد بر دروازه و دید سیاهی را پس گفت
کیست این پس گفت ام ایمن اسما دختر عمیس است پس متوجه شد
طرف او پس گفت انحضرت اسماء را امیدی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر
خدا را (د . خ . ل . م) گفت اسما آری پس دعا فرمود انحضرت
برای اسما بهتری را پس گفت ابن عباس راوی حدیث داخل شد پیغمبر
خدا (د . خ . م) گفت ابن عباس بودند یهود بذ میگردند (ن - قنبا
میگردند) مرده را از زن او و قتیکه داخل شود ان مرد بان زن گفت ابن

مردی فیه ثم دعی علیا فرش من ذلک الماء علی وجهه و صدرة
و ذراعیه ثم دعی فاطمة فاقبلت تعثر فی ثوبها حیاء من رمول
الله صاعم ففعل بها مثل ذلک ثم قال لها یا ابنتی ، الله انی
ما اردت ان ازوجک الا خیر اهلیم ثم قام فخرج *

۱۲۶ — اخبرنی احمد بن شعیب قال اخبرنی عمران بن
بکار عن (ن - بن) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن ابی نجیح عن ابیه ان معویة ذکر علی
بن ابیطالب فقال سعد بن ابی وقاص و الله لان یتکون [الی
احدی] (ن - لی احد من) خصاله الثلث احب الی من
ان یتکون لی ما طلعت علیه الشمس لان یتکون لی ما قاله

عباس طلب کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) قدح را از آب پس آب
دهن مبارک خود انداخت درو و اعدن بالله خواند درو پس طلبید علی
را پس پاشید از بن آب بر روی او و سینۀ او و هر دو بازوی او پس طلبید
فاطمه را پس رو برو آمد لغزش در رفتار می فرمود در پارچه خود برای
حیا از پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس کرد انحضرت با فاطمه زهرا
مثل ان چیز که کرد با علی از پاشیدن آب پستر گفت فاطمه رض را ای
دختر من قسم خدا است تحقیق من نه ازان کردم اینکه نکاح کرده دهه
قرا مگر بهتر اهل بیت خود پستر برخاست پس بیرون رفت *

۱۲۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت خبر داد مرا عمران
پسر بکار از راشد گفت راشد حدیث کرد مارا احمد پسر خالد گفت احمد
حدیث کرد مارا محمد پسر عبد الله پسر ابی نجیح از پدر خود تحقیق
معویة ذکر کرد علی پسر ابیطالب را پس گفت سعد پسر ابی وقاص قسم
خدا است هر اینکه ایذک باشد طرف من یکی از خصلتهای او که سه است
دوستتر است طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کوه بر او افتاد

[فی غزوة تبوک] (ن - حین رده من تبوک) اما نرضی ان تگون
 منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانیبی بعدی احب الی من
 انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لانیكون لی ما قاله یوم خیبر لا عظیم
 الراية رجلا لحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیہ کرار لیس بفرار احب
 الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لکن اكون مهرة علی ابنه ولی
 من الولد منها ما له احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس •
 ذکر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم سیدة
 نساء [اهل الجنة] (ن - هذه الامة) الامریم بنت عمران
 ۱۲۷ — انبانا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال

هراینه اینکه باشد مرا انچیز که فرمود انحضرت انچیز را وقت باز گشتن
 انحضرت از موضع تبوک ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمنزلة
 هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من دوست
 تراست طرف من از اینکه باشد مرا انچیز که طلوع کرد بر آفتاب و هراینه
 اینکه باشد مرا انچیز که فرمود انچیز را روز خیبر هراینه هراینه خواهم
 داد نیزه را مرد را که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را
 خدا و رسول او و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او حمله کننده است
 نیست گریزنده دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا ان چیز که طلوع
 کرد بر او آفتاب و هراینه اینکه باشم داماد او بر دختر او و مرا باشد پسر
 ازان دختر انچیز که برای علی ست دوست تراست طرف من از اینکه
 باشد مرا انچیز که طلوع کرد بر آفتاب •

اینکه خبر می ماثوره است باینکه فاطمه دختر محمد صلعم سردار
 زمان [اهل جنت] (ن - این امت) است مگر مریم دختر عمران
 ۱۲۷ — خبر داد مارا محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا

حدیثنا محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن عائشة رض قالت مرسل
رسول الله صلعم فجاءت فاطمة فاكبت علی رسول الله صلعم فسارها
فبكيت ثم اكبت علیه فسارها فضحك فلما ترفی الذبی
صلعم سألتها فقالت لما اكبت علیه اذلا اخبرنی انه سیمیت من
رجعه فبكيت ثم اكبت علیه اخرى فاخبرني انی اسرع به لحوقا
وانی سيدة نساء اهل الجنة الا مریم بنت عمران فرفعت
رأسی فضحك *

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدیثنا محمد بن خلف
قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدیثي هاشم بن هاشم
عن عبد الله بن رهب ان ام سلمة رض اخبرته ان رسول الله صلعم

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حدیث کرد مرا محمد پسر عمر از ابی سلمه
از عائشه رض بیمار شد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس آمد فاطمه پس
سرنگون کرد بر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) سرگوشی کرد انحضرت
فاطمه را پس گریست فاطمه رض پس سرنگون کرد بر انحضرت پس سر
گوشی کرد انحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات
یافت انحضرت (د . خ . ل . م) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه
که سرنگون کردم بر او دفعه خبر داد مرا درینکه شتابست وفات خواهد
یافت ان حضرت از درد خود پس گریه کردم پستو سرنگون شدم بران
حضرت دفعه دیگر پس خبر داد مرا که تحقیق من شتابت برام بالحضرت از
روی لاحق شدن و تحقیق من سردار زنان اهل جنت ام مگر مریم
دختر عمران پس بلند کردم سر خود را پس خندیدم *

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حدیث کرد مرا محمد
پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسی پسر یعقوب گفت یعقوب حدیث
کرد مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر رهب تحقیق ام سلمه (د . خ . و)
فخبر داه ان راوی را که تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . م) طلبید فاطمه

دعی فاطمة فناجاها فبکیت ثم جذبها فضحکت فقالت ام سلمة
فلما توفي رسول الله صلعم سألتها عن بکایها وضحکها فقالت
اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فبکیت ثم اخبرني اني
سيدة نساء اهل الجنة بعد مريم بنت عمران فضحکت *

۱۲۹ — حدثنا [اسحاق بن ابراهيم] (ن - اسحاق بن
ابراهيم بن مخلد بن راهوية) قال انبانا جرير عن [يزيد] (ن -
يزيد بن ابي زياد) عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي
سعيد (ن) قال قال رسول الله صلعم الحسن والحسين سيدا
شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من
فضل مريم بنت عمران *

۱۳۰ — [انبانا منصور الطوسي قال حدثنا ابو بكر الزبيري]

را پس سرگوشي كرد اورا پس گريست او پس كشيد انحضرت فاطمه
را پس خنديد پس گفت ام سلمه پس هرگاه كه وفات يافت پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) سوال كردم اورا از گريستن او و خنديدن او پس گفت
حضرت فاطمه خبر داد مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اينكه وفات
خواهد يافت پس گريه كردم پستر خبر داد مرا كه تكليف من سردار زنان
اهل جنت ام بعد مريم دختر عمران پس خنديدم *

۱۲۹ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا
جرير از يزيد از عبد الرحمن پسر ابي نعيم از ابي سعيد (خ . و) گفت
ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) حسن و حسين هر دو سردار
جوانان اهل جنت اند و فاطمه سردار زنان اهل جنت مگر آن چيز كه
است از فضل مريم دختر عمران *

۱۳۰ — خبر داد مارا منصور طوسي گفت منصور حديث كرد مارا

(ن) - اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري
عن محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر واسمه محمد
بن مروان قال حدثنا ابو حازم عن ابي هريرة (رض) قال ابنا علينا
رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قايلا يا
رسول الله قد شق علينا [لم ترك] (ن - تركنا اليوم) قال ان
ملكا من السماء لم يكن رأني فاستاذن الله تبارك و تعالى في
زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء أمتي و
ان حسنا و حسيننا سيدا شباب اهل الجنة *

۱۳۱ — اذنانا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا
الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن فراش عن الشعبي عن
مسروق عن عايشة (رض) قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد بن عبد الله گفت مرا جعفر و نام او محمد پسر
مروان است گفت جعفر حديث کرد مارا ابو حازم از ابي هريرة (خ و)
گفت ابو هريرة درنگ فرمود بر ما پیغمبر خدا (د خ ل م) یک
روز را صبح روز را پس هرگاه که شد وقت شب گفت انحضرت را
گویند ما ای پیغمبر خدا تحقیق دشوار و شاق شد بر ما چرا ترک فرمود
تشریف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقیق فرشته ارسمان نبود که
دیده بود مرا پس طلب اذن کرد حدای بزرگ و بلند تر را از زیارت من
پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا که تحقیق فاطمه دختر من سردار زنان
امت من است و تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل جنت اند
۱۳۱ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان (ن - سليمان) گفت احمد

حديث کرد مارا فضل پسر زكريا گفت فضل حديث کرد مارا زكريا از
فراش از شعبي از مسروق از عايشه (خ و) گفت عايشه روبرو آمد
حضرت فاطمه بود رفتار او رفتار پیغمبر خدا (د خ ل م) پس فرمود

رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن شماله ثم اسر اليها حديثا فبكت فقلت لها استضحك رسول الله صلعم بحديثه و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكت فقلت ما رأيك مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت ها كنت لافيشي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها فقلت انه اسر الي اولي فقال ان جبرئيل كان بعرضني بالقرآن كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اراني الا و قد حضر اجلي و انك اول اهل بيتي لحاقا بي و نعم السلف انا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما ترضي ان تكون سيدة نساء هذه الامة او نساء المؤمنين قالت فضحكت *

آنحضرت حوشي باد ترا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست خود يا از طرف چپ خود پستور سر گوشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم اورا خنديد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بحديث خود و گريه ميكني تو پس تحقيق آنحضرت سر گوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي نزديك تو از ناخوشي و غم و پرسيدم اورا از آنچه كه فرمود آنحضرت پس گفت نه هستم كه فاش و ظاهر كنم راز پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) نا اينكه و قتيكه نپيضي كرده شد آنحضرت يعنى انقال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه را پس گفت فاطمه زهرا تحقيق سر گوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق جبرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قرآن هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيش آمد مرا به قرآن امسال دو دفعه و نه نمود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر شد موت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روی لاحق شدن بمن و بهترين پيشرو هستم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين پس گفت آنحضرت ايا راضي نمي شوي اينكه باشي سردار زنان اين امة يا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم *

۱۳۲ — انبأنا محمد بن معمر البحراني قال حدثنا ابو داود

قال حدثنا ابو عوانة عن فراش عن الشعبي عن مسروق قال
 اخبرني عايشة رضى قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر
 منا واحدة فجاءت فاطمة تمشي ولا والله ان تخطي مشيتها
 من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا
 بنتي فاقعدها عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيى فبكى
 بكاء شديدا ثم سارها بشيى فضحكك فلما قام رسول الله صلعم
 قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالسرار وانت
 تبكين اخبريني ما قال لك قالت ما كنت لافشي رسول الله
 صلعم بسره فلما توفى قلت لها اسألك بالذي لي عليك من

۱۳۳ — خبر داد مارا محمد پسر معمر بحرانی گفت محمد حدیث

کرد مارا ابو داود وگفت ابو داود حدیث کرد مارا ابو عوانه از فرش
 از شعبی از مسروق گفت مسروق خبر داد مرا عایشه (خ . و) گفت
 بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تمام نه مانده بود از ما
 کسی پس آمد فاطمه زهرا و رفتار میفرمود و قسم خدا است اینکه
 مشایه برد رفتار حضرت فاطمه از رفتار پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تا
 اینکه رسید فاطمه زهراء طرف الحضرت پس گفت آن حضرت اورا خوشی
 باد ترا ای دختر من پس نشاید اورا از طرف راست او یا از طرف چپ او
 پستو سرگوشی فرمود اورا بچیزی پس گریه کرد گریه سخت پس سرگوشی
 فرمود بچیزی پس خندید پس هرگاه که ایستاده شد پیغمبر خدا
 (د . خ . م) گفتم اورا چه چیز خاص کرد ترا پیغمبر خدا (د . خ . م)
 از درمیان ما به سرگوشی کردن و نو گریه می کردی خبرده مرا چه خبر
 فرمود ترا گفتم فاطمه زهراء نه هستم اینکه هوائیده ظاهر کنم پیغمبر
 خدا را (د . خ . ل . م) به راز او پس هرگاه وفات یافت آنحضرت گفتم
 حضرت فاطمه را سوال میکنم ترا بانچیز که مرا بر تو است از حق این

الْحَقُّ مَا سَارَكَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَ فَقَالَتْ أَمَا الْآنَ فَنَعْمُ سَارَنِي
الْمَرَّةَ الْأُولَى فَقَالَ إِنْ جَبْرئِيلُ كَانَ يِعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ فِي كُلِّ عَامٍ
مَرَّةً وَانَّهُ عَارِضُنِي بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ وَلَا أَرَى إِلَّا أَجَلَ (ن - الْأَجَلَ إِلَّا)
قَدْ اقْتَرَبَ فَاتَّقِي اللَّهَ تَعَالَى وَاصْبِرِي فَبَكَيْتَ ثُمَّ قَالَ لِي يَا فَاطِمَةُ
أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِ (ن - أَنْ تَكُونِي) سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ
وَسَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَضَحِكْتُ *

ذَكَرَ الْأَخْبَارُ الْمَأْثُورَةَ بَانَ فَاطِمَةَ بَضْعَةً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعَ

۱۳۳ - إِبْنَانَا أَحْمَدُ بْنُ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ قَتَيْبَةَ بْنُ
سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ أَبِي مَالِكَةَ عَنِ الْمَسُورِيِّ بْنِ مَخْزُومَةَ
قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعَ وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ يَقُولُ إِنْ بَنِي

چیز را که سرگوشی فرمود ترا بان چیز پیغمبر خدا (د. خ. م) پس
گفت فاطمه رض (اما این وقت پس آری میگویم ترا که سرگوشی فرمود مرا
دفعه اول پس گفت تحقیق جبرئیل بود که پیش می آمد مرا به قرآن
در هر سال یک دفعه و تحقیق جبرئیل پیش آمد مرا به قرآن امسال
دو دفعه و نعمی بنم مگر مرگ تحقیق قریب شد پس پرهیز کن خدا تعالی
را و صبر کن پس گریه کردم پستر گفت مرا ای فاطمه آیا راضی نمی شوی
اینکه باشی سرور زنان این امت یا سردار زنان تمام عالم پس خندیدم *

این ذکر خبر های نقل کرده شده است باین که تحقیق

فاطمه پاره گوشت است از پیغمبر خدا (د. خ. م)

۱۳۳ - خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
پسر قتیبه پسر سعید گفت ابن قتیبه حدیث کرد مارا لیت از ابی مالیکه
از مسور پسر مخزومه گفت مسور شنیدم پیغمبر خدا را (د. خ. م) و حال
آنکه آنحضرت بر منبر بود و میگفت تحقیق پس از آن شام پسر مخزومه طامع

هاشم بن المغيرة استاذنوني ان يذكروا ابنهم عن علي بن ابي طالب رض فلا آذن ثم لا آذن الا راى ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق (ن - يطلق) ابنتي و ان يذبح ابنهم قال (ن - فانما) هي بضعة مني يربطني بها ربها و يؤذيها ما اذها و من آذى (رسول الله فقد حبط عمله *

ذكر اختلاف الناقليين لهذا الخبر

۱۳۴ — انبانا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المصور بن مخزومة رض يقول سمعت (رسول الله صلعم بمكة يخطب ثم قال ان بني هاشم استاذنوني ان يذكروا بنتهم عليا و اني لا آذن

اذن كرد مرا اينكه نكاح كنند دختر خود را از علي پسر ابي طالب (خ و) پس نه اذن دهنده ام پسترنه اذن دهنده ام مگر ديد اوشان اينكه اراده كرد پسر ابيطالب اينكه جدا كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را گفت انحضرت اين پاره گوشت است از من پرورش ميكند مرا آنكس كه پرورش كرد او را و اذيت مي دهد مرا آنكس كه اذيت داد او را و آنكس كه اذيت داد پيغمبر خدا را پس تحقيق باطل شد عمل او •

از ارفغانف نقل كنندگان است براي ابن خبر

۱۳۴ — خبر داد ما را احمد پسر عثمان گفت عثمان حديث كرد ما را يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث كرد ما را بشر پسر سري گفت بشر حديث كرد ما را ليث پسر سعيد گفت حديث كرد ما را پسر ابي مليكة گفت شلبيد مسور پسر مخزومه را (خ و) ميگفت شنيدم پيغمبر خدا را (د. خ. ل. م) در مكه خطبه ميخواند پس گفت تحقيق بني هاشم طلب اذن كردند مرا اينكه نكاح كنند دختر خود را و علي را و تحقيق من

ثم لا آذن الا ان يرود ابن ابي طالب ان يفارق ابنتي و ان ينكح
ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة او قال بضعة مني يوذيني ما
اذاها و يرييني ما راها و ما كان له (ن - لابن ابي طالب)
ان يجمع بين بنت عمر الاله و بين بنت رسول الله *

۱۳۵ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا الحرث بن
مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن سفیان عن عمرو عن ابن ابي
ملیكة عن المسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة
مني من اغضبها اغضبني *

۱۳۶ — انبانا محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه
عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين (رض) ان المسور بن مخرمة
(رض) اخبره ان رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة او بضعة مني *
دهنده ام پسر نه اذن دهنده ام مگر اينكه اراده كند پسر اينطالب اينكه جدا
كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را پسر گفت تحقيق فاطمه
پاره گوشت است يا فرمود پاره گوشت است از من اذيت ميدهد مرا
آنكس كه اذيت داد فاطمه را و مي پرورد مرا چيزيكه ميپرورد اورا و نيست
بزي علي اينكه جمع كند درميان دختر دشمن خدا و دختر پيغمبر خدا *
۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث كرد مارا

حرث پسر مسكين از روى خواندن آن حديث بواو و من مي شنيدم از
ابو سفیان از عمرو از پسر ابي مليكة از مسور پسر مخرمة تحقيق يبي
(د . خ . ل . ن) گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من آنكس
كه غصه كرد اورا غصه كرد مرا *

۱۳۶ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حديث كرد مارا
بشر پسر شعيب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر
حسين (خ . و) هر دو تحقيق مسور پسر مخرمة (خ . و) خبر داد
اورا تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . ل . ن . ه) گفت تحقيق فاطمه پاره
گوشت است يا پاره گوشت است از من *

۱۳۷ — اخبرني عبدالله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو بن حنبل (ن - طلحة) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن الحسين حدثه ان المسور بن مخرمة قال سمعت رسول الله صلعم يخطب على منبره هذا واذا يومئذ محتلم فقال ان فاطمة بضعة مني *

ذكر ماخض به علي بن ابي طالب (ك ٥٠) من الحسن والحسين ابني رسول الله صلعم وريحانية من الدنيا وميدني شباب اهل الجنة الا عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۳۸ — انبانا احمد بن بكار الخزاعي (ن - الحراني) قال

۱۳۷ — خبر داد مرا عبد الله پسر سعد پسر ابراهيم پسر سعد گفت عبد الله حديث كرد مارا عم من گفت عم من حديث كرد مارا پدر من از وليد پسر كثير از محمد پسر عمرو پسر حنبل كه تحقيق محمد حديث كرد وليد را كه تحقيق ابن شهاب حديث كرد محمد را كه تحقيق علي پسر حسين حديث كرد اورا تحقيق مسور پسر مخرمه گفت شنيدم پيغمبر خدا (د ٥٠ خ ٥ ل ٥) خطبه ميخواند بر منبر خود كه اين است و من آن وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من *

اين ذكر ان چيز است كه خاص شد بان چيز علي پسر ابي طالب بزرگ كند خدا ذات اورا از حسن و حسين هر دو پسران پيغمبر خدا (د ٥٠ خ ٥ ل ٥) و هر دو ريحان او از دنيا هر دو سردار جوانان اهل جنة مگر عيسى پسر مريم ويحيى پسر زكريا بر او شان سلام

۱۳۸ — خبر داد مرا احمد پسر بكار خزاعي گفت حديث كرد مارا

حدثنا محمد بن سلمة عن ابن إسحاق عن يزيد بن عبد الله بن قسط عن محمد بن أسامة بن زيد عن أبيه قال قال رسول الله صلعم (يا علي فختني و ابولي و انت مني و انا منك *

ذکر قول النبی صلی علیہ وسلم الحسن والحسین ابناي

۱۳۹ — اخبرنی القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا خالد

ابن مخلد قال حدثني موسى هو بن يعقوب الزمعي عن عبد الله
بن ابي بكر بن زيد بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابي سهل
النبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زيد بن حارثة قال طرقت
رسول الله صلعم ليلة لبعض الحاجة فخرج وهو مشتمل علي
شييء لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي
انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن والحسين علي وركيه فقال

محمد پسر سلمه از ابن اسحاق از یزید پسر عبدالله پسر قبط از محمد پسر
اسامه پسر زید از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا (ص. ل. ح.)
اما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منست ومن از توام.

این ذکر فرمودن نابیست (د. خ. م.) حسن و حسین

ہمدرد، پٹنہران میں اے

۱۳۹ — خبر داد مرا قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت قاسم حدیث کرد مارا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد مرا موسی او پسر یعقوب زعمیست از عبد الله پسر ابی بکر پسر زید پسر مهاجر گفت عبد الله خبر داد مرا مسلم پسر ابی سهل نبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از احمه پسر زید پسر حارثه گفت احمه آمدن نزدیک پیغمبر خدا (ص.ه. ل.ه) شب را برای بعضی حاجت پس یثرون آمد و او شامل کرده شده است بر چیزی نمی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که او شامل کرده شده

هذا ابناي و ابنا ابنتي اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما الله *

ذكر اخبار الماثورة في ان الحسن والحسين سيد شباب اهل الجنة

۱۴۰ — انبانا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعیم قال
حدثنا یزید بن مروان عن عبد الرحمن بن ابي نعیم عن ابي
سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين
سیدا شباب اهل الجنة *

۱۴۱ — اخبرنا احمد بن حنبل قال حدثنا ابن فضیل عن یزید
عن عبد الرحمن عن ابي نعیم عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلعم
قال ان حسنا و حسينا سیدا شباب اهل الجنة ما استثنی من ذلك *

است بر او چیز پس کشاد آن حضرت پس ناگاه حسن و حسین بر هر دو
شانه آنحضرت بودند پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و
پسران دختر من اند ای بار خدایا تحقیق تو میدانی تحقیق من دوست
میدارم آن هر دو را پس دوست دار آن هر دو را خدا •

این ذکر خبر های نقل کرده شده است درینکه تحقیق
حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۴۰ — خبر داد مارا عمرو بن منصور گفت عمرو حدیث کرد مارا
ابو نعیم گفت ابو نعیم حدیث کرد مارا یزید بن مروان از عبد الرحمن
پسر ابي نعیم از ابي سعید خدري (خ • و) گفت ابو سعید گفت پیغمبر
خدا (د • خ • م) حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند •
۱۴۱ — خبر داد مارا احمد بن حنبل گفت احمد حدیث کرد مارا
پسر فضیل از یزید از عبد الرحمن از ابي نعیم از ابي سعید خدري از نبي
(د • خ • ل • م) گفت آنحضرت تحقیق حسن و حسین هر دو سردار
جوانان اهل بهشت اند نه خارج کرد ازین حکم کسی را *

۱۴۲ — اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم عن
 مروان عن الحكم بن عبد الرحمن و هو ابن نعيم عن ابيه عن ابي
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيدا
 شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا *

ذكر قول النبي صلعم الحسن و الحسين ريحائتي من هذه الامة

۱۴۳ — انبانا محمد بن عبد الاعلى الصنعاني قال حدثنا
 خالد عن اشعث عن الحسين عن بعض اصحاب رسول الله صلعم
 يعني انس بن مالك رضي قال دخلت او ربما دخلت على
 رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان على بطنه قال ويقول
 هما ريحائتي من هذه الامة *

۱۴۴ — خبر داد مارا يعقوب پسر ابراهيم و محمد پسر آدم از مروان
 از حکم پسر عبد الرحمن و او پسر نعيم است از پدر خود از ابي سعيد
 خدری گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) حسن و
 حسين هر دو سردار جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله
 عيسى و يحيى پسر زكريا *

ابن ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ل . م) حسن و حسين هر دو ريحان من اند از اين امه

۱۴۵ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى صنعاني گفت محمد
 حديث کرد مارا خالد از اشعث از حسين از بعض صحبت دارنده های
 پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) يعني انس پسر مالک (د . خ . و) گفت
 داخل شدم با شما اوقات داخل شدم بر پيغمبر خدا (د . خ . م)
 و حال آنکه حسن و حسين منقلب مي شدند بر شکم مبارك آنحضرت
 گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو ريحان من اند از اين امه *

۱۴۴ — (نیلانا) ابراهیم بن یعقوب الجرجانی قال حدثنا وهب بن جریر ان اباہ [معویۃ] (ن - حدیث) قال سمعت محمد بن الحسن بن عبد اللہ بن ابی یعقوب عن ابی نعیم قال کذبت عند ابن عمر فاتاة (جل) یسألہ عن دم البعوض یكون فی ثوبہ و یصلی فیہ فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق قال من یعذرني من هذا یسألني عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول اللہ صلعم و قد سمعت رسول اللہ صلعم یقول الحسن و الحسین هما یرکانتي من الدنیا *

ذکر قول النبی صلعم لعلی (ک ۴) انت اعز علی
من فاطمة و فاطمة احب الی منک

۱۴۵ — اخبرني زکریا بن یحیی قال حدثنا ابن ابی

۱۴۴ — خبر داد مارا ابراهیم پسر یعقوب جرجانی گفت ابراهیم حدیث کرد مارا وهب پسر جریر تحقیق پدر او معویہ حدیث کرد اورا گفت پدر او شنیدم محمد پسر حسن پسر عبد اللہ پسر ابی یعقوب از ابی نعیم گفت ابی نعیم بودم نزدیک پسر عمر پس آمد اورا مرد سوال میکرد اورا از خون پشه بود در پارچه او و نماز میخواند در آن پارچه پس گفت پسر عمر از کدام کس است تو گفت از اهل عراق ام گفت انکس کہ عذر میدهد مرا ازین سوال میکند مرا از خون پشه و تحقیق قتل کردند پسر پیغمبر خدا را (د ۵ - ج ۵ - ل ۵) و تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را (د ۵ - ج ۵ - ل ۵) میگفت حسن و حسین آن هر دو ریحان من اند از دنیا *

این ذکر فرمودن نبی است (د ۵ - ج ۵ - ل ۵) برای علی
(ب ۵) تو عزیز تر است بر من از فاطمه و فاطمه دوست

تر است طرف من از تو

۱۴۵ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا

عمر قال حدثنا سفیان عن ابن ابی نجیح عن ابيه عن رجل قال سمعت علياً رضي الله عنه يقول خطبت الى رسول الله صلعم فاطمة عليها السلام فزوجني فقامت يا رسول الله صلعم اذا احب اليك ام هي فقال هي احب الي منك وانت اعز الي منها*

ذکر قول التبی صلعم لعلی (ک. ه) ما سألت لنفسی شیاً الا وقد سألت لک

۱۴۶ — ابناننا عبدالاعلی بن واصل بن عبدالاعلی قال حدثنا علی بن ثابت قال حدثنا منصور بن ابی اسود عن یزید بن ابی زیاد عن سلیمان بن ابی عبدالله بن الحریب عن جده عن عی بن عی قال مرصفت فعادنی رسول الله صلعم فدخل عی

پسر ابی عمر گفت پسر ابی عمر حدیث کرد مارا سفیان از ابن ابی نجیح از پدر خود از مردی گفت آن مرد شنیدم علی را (ح. و) بر مدینه در کوفه می گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فاطمه را پس نگاه کرده داد انحضرت مرا پس گفتم ای پیغمبر خدا (د. خ. م) من دوست تو ام طرف تو یا این پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن *

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) برای علی نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر حال آنکه تحقیق سوال کردم برای تو

۱۴۷ — خبر داد مارا عبدالاعلی پسر واصل پسر عبدالاعلی گفت عبدالاعلی حدیث کرد مارا علی پسر ثابت گفت علی حدیث کرد مارا منصور پسر ابی اسود از یزید پسر ابو زیاد از سلیمان پسر ابی عبدالله پسر حرب از جد خود از علی (ح. و) گفت مریض شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا (د. خ. م) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس تکیه فرموده

و انا مضطجع فاتمنى الى جنبى ثم سجدت بثرابه فلما رأني قد هديت قام الى المسجد يصلي فلما قضى صلوته جاء فرفع الثوب عني و قال قم يا علي [فقد برأت فقامت كان] (ن - ه فقامت و قد برأت كانما) لم اشتك شيئاً قبل ذلك فقال ما سألت (بي شيئاً في ضلالي الا اعطاني و ما سألت لنفسي شيئاً الا قد سألتك لك * قال عبد الرحمن خالقه جعفر الاحمر فقال عن يزيد بن ابي زياد عن عبد الله بن العرب عن علي *

۱۴۷ — اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال قال لي علي (هـ) قال رجعت وجعاً شديداً فاتيت النبي صلعم فانامني في مكانه و قام يصلي و القى علي طرف ثوبه ثم قال قم يا علي فقد برئت لا بأس عليك و ما دعوت الله لنفسي شيئاً الا دعوت

طرف يهودى من پستر پوشيد مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق راحت یافتم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه ادا کرد نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای علي پس تحقیق تندرست شدي پس بر خامتم گویا که هیچ بیمار نبودم پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را مگر داد مرا و نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال کردم انچیز را برای تو * گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد اورا جعفر احمر پس گفت جعفر از یزید پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرب از علي • ۱۴۷ — خبر داد مارا قاسم پسر زکریا پسر دیدار گفت مرا علي (هـ) و گفت دردمند شدم درد سخت را پس آمدم نبی را (د - هـ) پس خوابانید مرا در مکان من و ایستاده شد نماز میخواند و انداخت بر من طرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علي پس تحقیق تندرست شدي نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم برای توبه مثل ان دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لک بمثلہ و ما دعوت شیاً الا قد استجیبت لی او قال اعطیت
الا انه قیل لی لانی بعدک *

ذکر ما خص به النبی صلعم لعلمی (ک. ۵)

۱۴۸ — انبایا احمد بن حرب قال حدثنا [قاسم] (ن -
ابن قاسم) و هو ابن یزید قال حدثنا ابی سفیان عن ابی اسحاق
عن ناجیه بن کعب الاسدی عن عابی رضه انه اتی رسول الله
صلعم قال ان عمک الشیخ الضال قد مات فمن تواریه قال اذهب
فوارى اباک و لا تحدثن حدیثا حتّی تأتینی قال ففعلت ثم
اتیته فامرانی ان اغتسل و دعا لی بدعوات ما یسرّنی ما عاى
وجه الارض بشیئی منهن *

۱۴۹ — انبایا محمد بن المثنی عن ابی داود قال اخبرنی

کرده شدم برای خود یا گفت انحضرت داده شدم مگر تحقیق شان
اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس تو *

این ذکر انجیز است که خاص کرد بانجیز نبی علی را از دعا

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا
قاسم و او پسر یزید است گفت قاسم حدیث کرد مرا سفیان از ابی
اسحاق از ناجیه پسر کعب امسی از علی (خ. و) تحقیق شان اینست
که آمد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت علی تحقیق عم تو پدر
گمراه تحقیق مرد پس کدام کس پوشد او را گفت انحضرت برو پس پوش
پدر خود را و البته البته نه حدیث کن حدیث را تا اینکه بیائی تو مرا
گفت علی مرتضی پس کردم پس امدم نزد انحضرت پس حکم کرد مرا
اینکه غسل کنم و دعا کرد مرا بدعاهای نه خوش میکند مرا انجیز که بر
روی زمین ست مقابلہ هیچ چیز از آنها *

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی از ابی داود که گفت مرا

شعبة قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي رضي قال
لما رجعت الى النبي صلعم قال لي كلمة ما احب اليها الدنيا *

ذكر ما خص به علي من صرف اذى الحر والبرد

۱۵۰ — اخبرنا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم قال
حدثنا هاشم بن محمد الثقفي عن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا
محمد بن يحيى وهو جدي عن ابراهيم الصايغ عن ابي اسحاق
الهمداني عن عبد الرحمن بن ابي ليلى ان عليا رضي خرج علينا
في حر شديد و عليه ثياب الشتاء و خرج علينا في الشتاء و عليه
ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما
رجع الى ابيه قال يا ابي انت ارايت ما صنع امير المؤمنين ع م خرج

شعبة گفت شعبه خبر داد مارا فضيل ابو معاذ از شعبي از علي (خ و)
گفت هرگاه رجوع کردم طرف نبي (د خ ل م) گفت مرا كلمه
نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عوض آن دنيا *

اين ذکر آنچيز که خاص شد بان چيز علي از گردايندن باو اذيت گرمي را و سردی را

۱۵۰ — خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر ايوب پسر ابراهيم گفت
محمد حديث کرد مارا هاشم پسر محمد ثقفي از ايوب پسر ابراهيم گفت
ايوب حديث کرد مارا محمد پسر يحيى و او جد من است از ابراهيم صايغ
از ابي اسحاق همداني از عبد الرحمن پسر ابي ليلى تحقيق علي (خ و)
بيرون آمد بر ما در گرمي سخت و بر او پارچه هاي سرما بود و بيرون آمد
برابر ما در سرما و بر او پوشاک گرما بود پسر طلبيد آب را پس نوشيد
پسر مسح کرد و ماليد عرق را از پيشاني خود پس هرگاه که رجوع کرد عبد
الرحمن طرف پدر خود گفت اي پدر من ايا ديدی چه کرد امير المؤمنين
بيرون آمد بر ما در سرما و بر او پارچه هاي گرما بود و بيرون آمد بر ما

علینا فی الشتاء و علیه ثياب الصیف و خرج علینا فی الصیف و علیه ثياب الشتاء فقال ابو لیلى هل تطیب و اخذ ید ابنه عبد الرحمن فاتى علیا رض فقال له علی رض ان النبی صاعم کان بعث الی و انا ارمم شدید الرمد فبرز فی عیني ثم قال افتح عینک ففتحتهما فما اشتکیتهما حتی الساعة و دعا لی فقال اللهم اذهب عنه الحر و البرد فما وجدت حرا ولا بردا حتی یومی هذا *

ذکر ما خفف بامیر المومنین علی بن ابیطالب (ک. ۴) عن هذه الامة

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبدالله بن عمار قال حدثنا قاسم الجرمي عن سفيان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گرما و برود پارچه های سرما بود پس گفت ابو ایلی ایبا خوش طبعی میکنی و بگرفت دست پدر خود را عبد الرحمن پس آمد علی را (خ. و) پس گفت اورا علی (خ. و) تحقیق نبی (د. خ. ل. م) بود که فرستاد طرف من کسی را و من درد چشم میدادهم سخت درد چشم پس اب دهن انداخت در هر دو چشم من پسر فرمود بکشا هر دو چشمان خود را پس کشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بار خدا دور کن از او گرمی را و سردی را پس نیافتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است *

این ذکر آنچیز است که تخفیف کرده شده آنچیز بسبب
امیر المومنین علی پسر ابیطالت بزرگ کند ذات
اورا ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبدالله پسر عمار گفت محمد حدیث کرد مرا قاسم جرمی از سفيان از عثمان و او پسر مغیره است از سالم از

عن عاي بن علقمة عن عاي رضه قال لما نزلت يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلعم لعاي رضه مرهم ان يتصدقوا قال بكم يا رسول الله قال بدينار قال لا يطيقون قال فانصف دينار قال لا يطيقون قال فبكم قال بشعيرة فقال له رسول الله صلعم انك لزهيد فانزل الله تعالى اشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم صدقات الى آخر الاية و كان عاي رضه يقول بي خفف عن هذه الامة *

ذكر اشقى الناس

۱۵۲ — اخبرني محمد بن وهب بن عبد الله بن سهاك

قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن يزيد

علي پسر علقمة از علي (خ. و) گفت علي هرگاه نازل شد اين آيت اى ان كسانيكه ايمان آوردند و تقيكه راز پرسيد پيغمبر را پس تقديم كنيد رو برو راز خود نذر را گنت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) براى علي (خ. و) حكم كن اوشان را اينكه صدقه دهند گنت علي مرتضى بچه قدر دهند اى پيغمبر خدا گنت انحضرت ايک دينار گفت علي رضه نه طاقت ميدارند گفت انحضرت پس نصف دينار گنت علي كه نه طاقت ميدارد گفت انحضرت پس بچه قدر دهند گفت مرتضى علي بقدر يك چو پس فرمود براى حضرت علي پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) تحقيق تو هراينه بى رغبتى كندده است پس نازل كرد خداي برتر اين آيت ايا مي فرسيد اينكه تقديم كنيد رو برو راز خود صدقات را نا آخر ايت و بود علي (خ. و) مي فرمود بسبب من تخفيف كرده شد نذر ازين امت *

اين ذكر شقى مردم است

۱۵۲ — خبر داد مرا محمد پسر وهب پسر عبد الله پسر سهاك گفت

محمد حديث كرد مارا محمد پسر سلمه گفت محمد حديث كرد مارا پسر

بن محمد بن خثیم عن محمد بن كعب القرظي عن محمد بن خثیم عن عمار بن ياسر رضه قال كنت اذا و علي بن ابي طالب ع * م رقيقين في غزوة فلما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا أناسا من بني مدلج يعملون في بينهم اء في نخل لهم فقال لي علي يا ابا يقظان هل لك ان تأتي هؤلاء فتدظر كيف يعملون قال قلت ان شئت فجيئناهم فانظروا الى عملهم ساعة ثم عشنا النوم فانطلقت انا و علي حتى اضطلعنا في ظل سور من النخلة في دعات من التراب فمنا فوالله ما انتبهنا الا رسول الله يحركنا برجله و قد تدرنا من تلك الدعات التي نمنا عليها فيومئذ قال رسول الله صلعم لعلي رضه يا ابا تراب لما

استحق از يزيد پسر محمد پسر خثیم از محمد پسر كعب قرظي از محمد پسر خثیم از عمار پسر ياسر (خ . و) گفت عمار بودند و علي پسر ابي طالب برو سلام هر دو رفيق در يك جنگ پس هرگاه نازل شد ان جنگ را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و اقامت کرد دران جنگ دیدیم مردم را از قبيله بني مدلج عمل و کار میکردند در چشمه که برای اوشان بود با در درخت خرما که برای اوشان بود پس گفت مرا علي اي ابو يقظان ايا برای تو هست اينکه ائي تو ان جماعت را پس نگاه کنی چگونه کار میکند گفت عمار گفتیم اگر خواهی تو نیز بیئي پس آمدیم ما اوشان را پس نظر کردیم طرف کار ایشان يك ساعت پستر غالب آمد مرا خواب پس روان شدم من و علي تا اينکه هراز شدیم در سایه دیوار از خرما و در تلوخ ها ازب تراب پس خوابیدم پس قسم خدا نه خبردار کرد مارا مگر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) حرکت میداد مارا به پای مبارك خود و تحقیق خاک الوده شدیم از این کلوخها چنین کلوخها که خوابیده بودیم بر او پس آنروز گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) برای علي (خ . و) ای ابا تراب

رأى (ن - یری) مما علیه من التراب ثم قال الا احدکم
باشقی الناس قلنا بلی یا رسول اللہ قال احمر ثمود الذی عقر
الذقة و الذی یضربک یا عای علی هذه و وضع یدہ علی ضربۃ
حتی تبل منها هذه و اخذ بلحیته *

ذکر احدث (ن - آخر) الناس عهدا برسول صلعم

۱۵۳ — انبالا ابو الحسن علی بن حجر المروزی قال ابنا
جریر عن المغیره عن ام المومنین ام سلمة رضہ قالت ان احدث
(ن - اقرب) الناس عهدا برسول اللہ صلعم عای *

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جریر عن
مغیره عن ام موسى قالت قالت ام سلمة رضہ والذی یخلف به ام

برای انکہ دید ازان چیزى کہ برو بود از خاک پسترد گفت آگاه باش
حدیث میگذم شما را به شقی تر مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت
افضررت سرخ رنگ نمود کسیکه کہ بوی کرد ماده شکر را و کسیکه
خواهد زد ترا ای عای بر این جای و نهاد دست مبارک خود را بر ضربه
تا اینکه تر خواهد شد ازان ضربه این و گرفت ریش او را •

این ذکر نو بہداتر (ن - آخر) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا

۱۵۳ — خبر داد مارا ابو الحسن علی پسر حجر مروزی گفت ابو
الحسن علی خبر داد مارا جریر از مغیره از ام مومنین ام سلمة (خ و)
گفت ام سلمة تحقیق نو پیدا تر مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا (د و
خ و ل و س) علی است *

۱۵۴ — خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد مارا
جریر از مغیره از ام موسى گفت ام موسى گفت ام سلمة (خ و) و انکس
کہ پس می بود او را ام سلمة تحقیق قریب تر مردم وقت وفات را به پیغمبر

سلمه ان اقرب الناس عهدا برسول الله صلعم علي رضه قال لما كان غدوة قبض رسول الله صلعم فارسل اليه رسول الله صلعم و كان ارمى في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء قبل طالع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت و كنا عند رسول الله صلعم بومئذ في بيت عايشة وكنتم في اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناهن من وراء الباب فاكتب علي رضه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يناجيه *

ذكر قول النبي صلعم لعلي رضه تقاتل عاي تاويل القران كما قاتلت عاي تنزيله

۱۵۵ — انبانا احمد بن شعيب قلل اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گنت هرگاه بود صبح وفات پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علی پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) مردی را بود که گمان میکردم در حاجت گمان میکردم او را که فرستاد انحضرت او را پس شروع فرمود میگفت آمد علي سه دفعه فرمود پس آمد علي پیش طلوع افتاب پس هرگاه اینکه آمد علي شناخديم تحقيق انحضرت را طرف او حاجت است پس بیرون آمديم از خانه و بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. م) امروز در خانه عایشه پس بودم در آخر انکس که بیرون آمد از خانه پستو نشستم در دیک تر آن زنان از سواء دروازه پس سرنگون کرد علي (خ. و) بر انحضرت پس بود آخر مردم انحضرت وقت وفات پس شروع کرد که راز میگفت انحضرت را و سرگوشي میکرد او را *

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) برای علی (خ. و)
جنگ و قتال خواهد کرد علی بر تاوایل قران چنانکه قنا کردم بر تنزیل او

۱۵۵ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را

و محمد بن قدامة و اللفظ له عن حريث عن الاعمش عن اسمعيل بن رجاء عن ابيه عن ابي سعيد الخدري رضى قال كنا جلوسا نذاظر رسول الله صلعم فخرج إلينا قد انقطع شسع نعله فرمى بها إلی علي فقال ان منكم من یقاتل علی تارویل القرآن كما قاتلت علی تنزیله فقال ابوبکر انا فقال لا فقال عمر انا وقال لا و لكن خاصف النعل *

النزغیب فی نصرة علی . رضى

۱۵۶ — انبانا یوسف بن عیسی قال انبانا الفضل بن موسی قال حدثنا الاعمش عن ابي اسحاق عن سعید بن وهب قال قال علي رضي في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم الله وليي و انا ولی المومنین و من كذبت وليه فهذا

اسحاق پسر ابراهیم و محمد پسر قدامة و اعظ حدیث برای اسحاق و محمد از حدیث از اعمش از اسمعیل پسر رجاء از پدر او از ابي سعید خدری است (ع. و) گفت بودیم ما نشسته انتظار میکردیم پیغمبر خدا (ع. و خ. و) پس بیرون آمد طرف ما تحقیق منقطع شد کدازه کفش او پس انداخت او را طرف علی پس گفت تحقیق از شما انکس است که چوگ و قتل خواهد کرد بر تارویل قرآن چنانکه قتل کردم بر تنزیل قرآن پس گفت ابوبکر من پس فرمود نه پس گفت عمر من پس فرمود نه و ایکن دوزندۀ پاپوش *

این ذکر رغبت دلدنیدن است در یاری کردن علی (ع. و)

۱۵۶ — خبر داد مارا یوسف پسر عیسی گفت یوسف حبر داد مارا فضل پسر موسی گفت فضل حدیث کرد مارا اعمش از ابي اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علي (ع. و) در مکان سوای مسجد قسم می دهم خدا انکس را که شنید پیغمبر خدا را (ع. و خ. و) روز غدیر خم و این کلام خدا دوست من است و من دوست مومنان ام و انکس که باشم دوست او پس این است دوست او ابي بار خدا دوست دار انکس را که دوست دارد

وایه اللهم وال من والاه و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله قال سعید فقام الی جنبی سته و قال حارثة بن مضرب قام من عندي سته و قال زید بن منیع قام عندي سته و قال عمرو بن ذی مری أحب من احبه و ابغض من ابغضه *

ذکر قول النبی صلعم لعمار تقتلک الفئة الباغية

۱۵۷ — انبانا عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الزهري قال حدثنا غندر عن شعبة قال سمعت خالد الحذاء يحدث عن سعید بن ابی الحسن عن امه عن ام سلمة رضه ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلک الفئة الباغية و خالغه ابودارد قال حدثنا شعبة قال حدثنا ايوب و خالد عن الحسن عن امه عن ام

علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را و يابي ده انکس را که ياری دهد اورا و فرو گذار انکس را که فرو گذاشت علي را گفت سعید پس ایستاده شد طرف پهلوی من شش نفر و گفت حارثه پسر ضرب ایستاده شد نزدیک من شش مرد و گفت زید پسر منیع ایستاده شد نزدیک من شش کسی و گفت عمرو پسر ذی مری فرمود انحضرت دوست میدارم انکس را که دوست داشت علي را و دشمن دارم انکس را که دشمن داشت اورا *

این ذکر فرمودن نبی ست (د. خ. ل. م.) برای عمار

قتل خواهند کرد ترا گروه باغی

۱۵۷ — خبر داد مارا عبدالله پسر محمد پسر عبدالرحمن زهري گفت عبدالله حدیث کرد مارا غندر از شعبة شنیدم خالد الحذاء را حدیث میکرد از سعید پسر ابی الحسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) گفت برای عمار قتل خواهد کرد ترا گروه باغیه * خلاف کرده اورا ابوداؤد گفت حدیث کرده مارا شعبة گفت حدیث کرده مارا ایوب و خالد از حسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقیق پیغمبر

سلمة رَضَ أن رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *
 قال ابو عبد الرحمن و قد رواه ابن عون عن الحسن *

۱۵۸ — انبانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع
 قال حدثنا ابن عون عن الحسن بن امة عن ام سلمة رَضَ قالت
 لما كان يوم الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره
 قالت فوالله ما نسيته و هو يقول اللهم ان الخير خیر الاخرة
 فاغفر الانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله
 الفئة الباغية *

۱۵۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد
 الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال
 قالت ام الحسين قالت ام المؤمنين ام سلمة رَضَ ما نسيته يوم

خدا (۵۰ خ ۰ ل ۰ م) گفت براي عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغی *
 گفت ابو عبد الرحمن و تحقیق روایت کرد اورا پسر عون از حسن *

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع
 است گفت يزيد حديث کرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام
 سلمه (۵۰ خ ۰ و) گفت ام سلمه هرگاه که بود روز خندق و او یعنی انحضرت
 ميداد مردم را خشت و تحقیق عمار الوده شد موي ميداد انحضرت گفت
 ام سلمه پس قسم خدا است نه فراموش کردم انرا و انحضرت ميفرمود ای
 بار خدا تحقیق خیر و بهتری بهتری آخره است پس بخش قبيلة انصار و
 مهاجرين را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سمیه را قتل خواهند
 کرد اورا گروه باغیه *

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد
 پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث کرد مارا خالد گفت حديث کرد مارا
 پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت ام المؤمنين ام سلمه
 (۵۰ خ ۰ و) نه فراموش کردم روز خندق را و انحضرت ميداد مردم را خشت

الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان
 الخبر خير الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و جاء [عمار فقال]
 (ن - عمار بن سمیة و قال) تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبد الله
 بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن
 جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري
 ربه ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شميل عن
 شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري ربه قال
 حدثني من هو خير مني ابوقنادة ان رسول الله صلعم قال لعمار
 يوشك يا بن سمیة و معك الغبار عن رأسه لعلك تقتلك الفئة الباغية *

و تحقیق غبار الودع شد موی سینۀ مبارک انحضرت اومیفرومود اي بار خدا
 تحقیق خیر و بهتری بهتری آخرت است پس نخش قبیلۀ انصار و مهاجرین
 را و آمد عمار پس فرمود اي پسر سمیه قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه *

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 احمد پسر عبد الله پسر عبد الحكيم و محمد پسر وليد گفتند آن هر دو
 حديث كود مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حديث كرد مارا
 شعيب از خالد از عكرمة از ابي سعيد خدری (خ و) تحقیق پیغمبر خدا
 (د خ و ل م) گفت برای عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه *

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا
 نصره پسر شميل از شعبة از ابي سلمه از ابي نصره از ابي سعيد خدری
 (خ و) گفت ابو سعيد حديث كرد مرا انكسى كه او بهتر است از من
 ابو قنادة تحقیق پیغمبر خدا (د خ و ل م) گفت برای عمار شتاب
 خواهد شد پسر سمیه و مسح كرد غبار را از سر او شاید كه ترا قتل خواهند
 کرد گروه باغیه *

۱۹۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال انبانا

العوام عن الاسود بن مسعود بن حنظلة بن خويلد قال كنت عند معوية فأتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما انا قتلت فقال عبدالله بن عمرو ليطييب احدكما نفسا لصاحبه فاني سمعت رسول الله صلعم يقول تقتلك الفئة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالفه شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد *

۱۹۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال

اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن حنظلة بن سويد قال جئني برأس عمار رضي فقال عبدالله بن عمرو سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتلك الفئة الباغية *

۱۹۴ — خبر داد مارا احمد بن سليمان گفت احمد حديث کرد مارا

يزيد گفت يزيدي خبر داد مارا عوام از اسود بن مسعود بن حنظلة بن خويلد گفت حنظله بودم نزديك معوية پس آمد اورا دو مرد خصومت ميكردند در سر عمار مي گفت هريك از ان هر دو من قتل کرده ام اورا پس گفت عبدالله بن عمرو هراينه خوش ميشود يكي شما هر دو از روی ذلت بواي صاحب خود پس تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا را (د. خ. ۵۰) هي فرمود قتل خواهند کرد ترا گروه باغيه * گفت ابو عبد الرحمن خلف کرد آن حديث را شعبة گفت شعبة آن حديث را از عوام از مردی از حنظله بن سويد *

۱۹۵ — خبر داد مارا محمد بن سويد گفت محمد بن المثنى حديث

کرد مارا محمد گفت محمد بن سويد خبر داد مارا شعبة از عوام بن حوشب از مردی از قبيله بني شعبان از حنظله بن سويد گفت آورده شد سر عمار (د. خ. ۵۰) پس گفت عبدالله بن عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (د. خ. ۵۰) ل. ه) ميگفت عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغيه *

۱۴۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال
 اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد
 الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول
 تقتل عمارا الفئة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالفه ابو معوية
 فرواه عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية
 قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد *

۱۴۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور
 الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن سفیان عن الاعمش عن عبد
 الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحرث قال اني لاسائر
 عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو
 سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الفئة الباغية قال عمرو يا

۱۴۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 شعيب گفت شعيب خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حديث
 كرد مارا جرير از اعمش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله
 شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مي فرمود قتل خواهند كرد
 عمار را گروه باغية . گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را ابو معوية
 پس روايت كرد آن را از اعمش گفت اعمش خبر داد مارا عبد الله پسر
 محمد گفت ابو معوية گفت او حديث كرد مارا اعمش از عبد الرحمن
 پسر ابي زياد *

۱۴۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو
 پسر منصور الشيباني گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعيم از سفیان از اعمش
 از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرث گفت عبد الله تحقيق من
 هراينه سير مي كردم همراه عبد الله پسر عمرو پسر عاصي و همراه معوية پس
 گفت عبد الله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مي گفت عمار
 قتل خواهند كرد او را گروه باغية گفت عمرو ای معوية بشو چه ميگويد اين

معوية اسمع ما يقول هذا فعجذبه فقال نحن قتلناه انما قتله من جاء به لا يزال داحضا في قولك *

ذكر قول النبي صلعم تمرق مارقة من الناس ستبلى قتلهم اولى الطائفتين بالحق

۱۶۶ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنى عبد الاعلى قال حدثنا داود عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدرى (هـ) ان رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس ستبلى قتلهم اولى الطائفتين *

۱۶۷ -- انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا ابو عوانه عن قتادة عن ابي نصره عن ابي سعيد

مرد پس کشید معویه آن مرد را پس گفت ما قتل کردیم اورا جز این نیست قتل کرد اورا آنکس که آورد اورا همیشه بر غلطی خواهد ماند در گفتن خود *

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. هـ) خارج خواهند شد گروه خوارج از مردمان شتاب است که مبتلی خواهند شد قتل اوشان را بهتر دو گروه که بحق است

۱۶۶ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حدیث کرد مارا داود از ابي نصره از ابي سعيد خدری (خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) گفت خارج خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه *

۱۶۷ — خبر دار مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا ابو عوانه از قتاده از ابي نصره از ابي سعید خدری (خ. و) گفت ابو سعید گفت پیغمبر خدا

الخدری رضه قال قال رسول الله صلعم تکون فی امتی فرقتین
فیخرج من بینهما مارقة بلی قتلهم اولهم بالحق *

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمر بن علي
قال حدثنا يحيى قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد الخدری
رضه قال قال رسول الله صلعم تفترق امتی فرقتین تمرق بینهما
مارقة تقتلهم اولی الطائفتین بالحق *

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن سليمان
بن عبد الله بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم و هو ابن الفضل
قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد رضه قال قال رسول صلعم
قال تمرق مارقة عند فرقة من الناس المسلمين تقتلها اولی
الطائفتین بالحق *

(د . خ . ل . م) خواهند شد در امت من دو فرقه پس خارج خواهند
شد از درمیان آن هر دو گروه خارج میشوند خواهند شد قتل اوشان را
بهتر آن دو فرقه که بحق است *

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
عمر پسر علي گفت حديث کرد مارا عون گفت عون حديث کرد مارا
يحيى گفت يحيى حديث کرد ابو نضرة از ابي سعيد خدری (د . خ . و)
گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) خواهند شد امت
من دو فرقه جدا خواهند شد درمیان آن هر دو گروه خارج قتل خواهند
کرد اوشان را بهتر دو گروه که بحق است *

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر سليمان پسر عبد الله پسر عمر گفت محمد حديث کرد مارا
بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حديث کرد مارا ابو نضرة از
ابي سعيد (د . خ . و) گفت گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) خارج
خواهند شد گروه خارج هنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواهد کرد
آن خارج را بهتر دو گروه که بحق است *

۱۷۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلى قال حدثنا المقيم (ن - المعتمر) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد الخدري رضي عن النبي صلى الله عليه و آله انه ذكر اناسا من امته يخرجون في فرقة من الناس سيدهم التحالق (ن - التخليق) يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية هم من شر الخلق او من شر الخلق تقتلهم ادنى الطائفتين الى الحق قال و قال كلمة اخرى قلت لرجل بيني و بينه ما هي قال قال ابو سعيد و انتم قتلتموه يا اهل العراق *

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلى بن واصل عن عبد الاعلى قال حدثنا المحاضر بن الموزع قال حدثنا الاجلح عن حبيب انه سمع

۱۷۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث برد مارا معتمر گفت معتمر شنيدم پدر خود را گفت پدر من حديث كرد مارا ابو نصره از ابي سعيد خدري (خ . و) از نبی (ع . م) تحقيق التحصرت ذكر كرد چندان مردم را از امت خود كه خارج خواهند شد در هنگام براح از مردم نشالي اوشان سرتراشيدن است خارج خواهند شد از دين چنانكه خارج مي شود تير از كمان اوشان از بد خلق اند يا از بد ترين خلق اند بذل خواهند كرد ارشان را نزديك ترين دو مايفه كه طرف حق است گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمه ديگر گفتم مردی را كه درميان من و درميان ابو سعيد بود چيست ان كلمه گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمه را آنحضرت فرمود و شما بذل خواهند كرد شما اوشان را اي اهل عراق *

۱۷۱ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل از عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا محاضر پسر موزع گفت محاضر حديث كرد مارا اجلح از حبيب حديث كرد اوشان را تحقيق اوشانيد ضحاک مشرقی

الضحاک المسرقي یحدثهم و معه سعید بن حبیر و میمون بن
 ابی شیبب و ابو الذبحتری و ابو صالح و ذر الهمدانی و الحسن
 العرنی انه سمع ابا سعید الخدری یروی عن رسول الله صاعم فی
 قوم ینخرجون من هذه الامة فذكر من صلوتهم و زکواتهم و صومهم
 یمرقون من الاسلام كما یمرق السهم من الرمية لا یجاوز القرآن من
 قراتهم ینخرجون فی فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الی الحق*
ذكر ما خص به امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
كرم الله وجهه من قتال المارقین

۱۷۲ — اباننا یونس بن عبد الاطی و الحرث بن مسکین
 قراءة علیه و انا اسمع و اللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني یونس
 عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سامة بن عبد الرحمن عن ابی

حدیث یكون اوشادرا و همراه ضحاک سعید پسر حبیر و میمون پسر ابی
 شیبب و ابو الذبحتری و ابو صالح و ذر همدانی و حسن عربی تحقیق او شدید
 اباسعید خدری را روایت میکرد از پیغمبر خدا (ص . ل . ه) در قوم که
 خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از نماز اوشان و زکوة
 ارشاش و روزة ارشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میگردد
 نیز از کمان نندجواز خواهند کرد قران از حلقوم ایشان خارج خواهند شد در
 گروهی از مردم قبل خواهند کرد اوشانرا قریبترین مردم که طرف حق اند •
امین ذکر ان چیز است که خاص شد بان چیز امیر المؤمنین

پسر ابی طالب بزرگ کند خدا ذات اودا

۱۷۳ — خبر داد مارا یونس پسر عبد الاعلی و حرث پسر مسکین
 از روی خواندن بیو و من می شنیدم و لفظ حدیث بر ابی او از پسر وهب
 گفت پسر وهب خبر داد مرا یونس از پسر شهاب گفت ابن شهاب خدر
 داد مرا ابو سامة پسر عبد الرحمن از ابی سعید خدری (ص . و) باکاه

سعيد الخدری رضه بینا نحن عند رسول الله صلعم و هو یقسم
 قسما اذاه ذوالخویصره و هو رجل من بني تميم فقال یا رسول
 الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من یعدل اذا لم اعدل قد
 خبت و خسرت ان لم اکن اعدل فقال عمر یا رسول الله ایذن
 لی فیہ اضرب عنقه قال [رسول الله صلعم دهه فان له اصحابا
 یحقر احدکم صلوته مع صلوته و صیامه مع صیامهم] (ن . دهه
 صلوته مع صلوته و صیامه مع صیامه) یقرءون القرآن لا یجوز تراقیهم
 یمرقون من الاسلام [کما یمرق] (ن - مرق) السهم من الرمية
 ینظر الی النصلة فلا یوجد فیہ شیئی ثم ینظر الی رصانه فلا یوجد
 فیہ شیئی ثم ینظر الی نضیه فلا یوجد فیہ شیئی و هو القدح

ما بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) و انحضرت بخش می
 فرمود حصه را آمد نزد انحضرت ذوالخویصره و او مردی بود از قبیلۀ تميم
 پس گفت ان مرد ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن پس گفت
 پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) و کدام کس عدل خواهد کون و قتیکه
 ده عدل خواهیم کرد تحقیق به بهره مابندی و حسران کنی تو اگر نه باشم
 من که عدل کنم پس گفت عمر ای پیغمبر خدا حکم ده مرا در او بزنم
 کردن او را گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) بگذار او را پس تحقیق برای او
 همراهان اندکم میدهند یکی از شما نماز خود را همراه نماز او شان و روزه خود
 را همراه روزه های ایشان خواهند خورد قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چنانچه
 کردن ایشانرا بیرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه بیرون میگردد تیر از شکار
 نظر کرده میشود طرف پیکان پس نه یافته میشوند در او چیزی پس نظر کرده
 می شود طرف سوار او پس نیافته میشوند در او چیزی پس ترنگاه کرده میشود
 طرف نضیه او پس نیافته میشود در او چیزی پیشی کرد و گذشت سرگین را

ثم ينظر الى قذرة فلا يوجد فيه شئ من سبق الغرث و الدم اتهم
 (جل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة تدرور
 يخرجون على خير فرقة من الناس* قال ابو سعيد فاشهدوا (ن -
 فاشهد) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي
 بن ابيطالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل
 فالتمس فوجد فاتى به حتى نظرت اليه على الذمت الذي
 نعت به رسول الله صلعم *

۱۷۳ — انباذا محمد بن المصفا بن البهاول قال حدثنا
 الوليد بن مسلم و حدثنا بقیة بن الوليد و ذكر اخر قالا حدثنا
 الازاعي عن الزهري عن ابي سامة و الضحاك عن ابي سعيد
 الخدري قال بينما نحن عند رسول الله صلعم ذات يوم يتقسم

و خون را نشانی اوشان مردی سیاه خواهد بود بکی هردو بازوی او مانند
 پستان زن یا مثل پارگی گوشت حرکت خواهند کرد او خورج خواهد کرد بر
 بهتر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من
 شنیدم ابن حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و شاهد باش
 که تحقیق علی پسر ابیطالب (خ . و) قتل کرد ایشان را و من همراه او
 بودم پس حکم کرد باین مرد پس چسبیده شد پس یافته شد پس آورده شد
 او را تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد و وصفت کردن پیغمبر خدا (د .
 خ . ل . م) چنین صفت که صفت کرده بود آنحضرت *

۱۷۳ — خبر داد مارا محمد پسر مصفا پسر بهاول گفت محمد حدیث
 کرد مارا ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد مارا بقیة بن ولید و ذکر
 کرد مرد دیگر گفت آن مرد حدیث کرد مارا از زهری از ابي سامة
 و ضحاك از ابي سعید خدري گفت ناگاه پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
 یک روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را ذوالخویصره که از خواجه

تسما انا ذوالخویصره فقال يا رسول الله اعدل قال ويحك و
 من يعدل اذا ام اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن لي حتى
 اضرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحابا يحتقر احدكم
 صلواته مع صلواتهم و صيامه مع عيامهم يمرقون من الدين [كما
 يمرق] (ن - مروق) السهم من الرمية حتى ان احدكم ينظر
 الى نضاه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى رصانه فلا يجد فيه شيئا ثم
 ينظر الى نضبه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى قدرة فلا يجد فيه شيئا
 سبق الغرث و الدم يخرجون على خبر فرفة من الناس آيتهم (جل
 مخدج از عجم احدي يديه مثل ثدي المرأة) و كما لبضعة تدور* قال ابو
 سعيد رضه اشهد سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد اني

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن فرمود انحضرت
 عذاب باد تو و کدام کس عدل کند و قذیکه ده عدل کنم پس گفت عمر
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بزخم گردن او را پس گفت برای
 عمر پیغمبر خدا (د . ح . ل . م) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویصره
 هم صحبت خواهند بود کم می پذیرد بکي شما نماز خود را همراه نماز
 او شان و روز خرد را همراه روز خود او شان بیرون خواهند گذشت از دین
 چنانکه بیرون میخورد تیر از شکار نا اینکه تحقیق یکی شما می بیدد طرف
 پیکان او پس نمی یابد در او چیزی را پس نگاه میکند طرف سو فار او پس
 نمی یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف تیر بدون پیکان او پس نمی
 یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف پر او پس نمی یابد چیزی را
 گذشت ان تیر سرگین را و خون را بیرون خواهند شد بر بهتو ورقه از مردم
 نشانی او شان مردی دقص سیاه چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانند
 پستان زن خواهد بود یا مادد پای گوشت حرکت خواهد کرد گفت او
 سعید (خ . و) شاهد باش شنیدم این را از پیغمبر خدا (د . ح . ل . م)

كنت مع علي ابن ابيطالب رض حين قاتلهم فارس الى القتلي
فاتي به علي النعمت الذي بعث رسول الله صلعم *

۱۷۴ — ايندنا الحارث بن مسكين قرأة عليه و انا اسمع عن
ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث عن بكر بن الاشج عن
بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم
ان الحارثية اما خرجت على علي بن ابيطالب رض فقالوا لا حكم
الا لله قال علي رض كلمة حق ايندبها باطل ان رسول الله صلعم
وصف اناسا اني لا اعرف صفاتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق
بالسنتم لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقه من ابغض خلق الله
ابنه منهم رجل اسود احدى يديه كالبني شاة او حامة ثدي فلما

شاهد باش تحقيق من بوم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام و قد يکه قتل
کرد علي اوشان را پس فرستاد علي طرف کشنگان احدي را پس آورد
انکس ابر صديکه که صفت کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) •

۱۷۴ — خبر داد مارا حرث پسر مسكين از روي خواندن برو و من
می شنيدم از پسر وهب گفت پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرث از
بکير پسر اشج از بشر پسر سعيد از عبيد الله پسر ابي نافع ازاد کرده شده
پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تحقيق در ورية هرگاه ديرون آمدن بر
پسر ابيطالب پس گفتند در ورية نيست حاتم مگر براي خدا گفت علي بر او
سلام کلمه حق است اراده کرده شده به او معني باطل تحقيق پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م) صفت کرد مردم را تحقيق من نمي شناسم صفت
اوشان را دران گروه چنين گروه که می گويند کلمه حق را به زبان خود
به نچار مي کند اين کلمه (ز اينجا و اشارت کرد طرف خلق خود بغير
اوشان مرد است سياه قام يکي هر دو دست او مانند نوم گروشت بزيبا مانند
سر پستان پس هرگاه مثل کين اوشان را علي گفت بنگردن پس ديده.

قائلهم علي رَضَ قَالَ انظروا فنظروا فلم يجدوا شيئا قال ارجعوا
والله ما كذبت ولا كذبت مرتين او ثلثا ثم وجدوه في خربة فاتوا
به حتى وضعوه بين يديه قال عبید الله انا حاضر ذلک من امرهم
و قول علي فيهم *

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية
بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الاعمش عن خيثمة عن
سويد بن غفلة قال سمعت عليا رَضَ يقول اذا حدثتكم عن نفسي
فان الحرب خدعة و اذا حدثتكم عن رسول الله صلعم فلان اخر من
السماء احب الي من ان اكذب على رسول الله صلعم اقول عليه
ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت رسول الله صلعم يقول يخرج
[قوم احداث] (ن - قوم في آخر الزمان احداث) الاسنان سفهاء

مردم پس نيافتند در اوشان چيزی را گفت علي مرتضی باز روید قسم
خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم دو دفعه فرمود يا سه دفعه پس
نيافتند او را درويرانه پس آوردند او را تا اينكه نهايت او را رو بروی حضرت
علي گفت عبد الله من حاضر اين ماجرا بودم از حکم اوشان و فرمودن
علي مرتضی در ايشان •

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد
پسر معاوية پسر يزيد گفت محمد حديث کرد مرا علي پسر هشام از اعمش
از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شديدم علي را برو سلام مي فرمود
و قتيکه حديث کدم شما را از ذات خود پس تحقيق جنگ فريب است و
و قتيکه حديث کدم شما را از پيغمبر خدا (د . ح . ل . م) پس هرايده
اگر آفتم از اسمان بهتر است طرف من از اينکه دروغ گويم در پيغمبر خدا
(د . ح . ل . م) گويم برحضرت انچه را که نگفت پيغمبر خدا (د .
ح . ل . م) شديدم پيغمبر خدا را (د . ح . ل . م) ميگفت قوم در اخر

الاحلام يقوان من قول خير البرية يقرؤون القرآن لا يجاوز ايمالهم
 حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فان ادركتهم
 فاقتلهم فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القيامة *

ذكر اختلاف علي ابی اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال حدثنا
 عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي
 قال قال رسول الله صلعم يخرج قوم في اخر الزمان يقرؤون القرآن
 لا يجاوز قراقيهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية
 قتلهم حق على كل مسلم * خالفه يوسف بن ابي اسحاق فادخل
 بين ابي اسحاق و بين سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان *

زمان جوانان کم خودان خواهند گفت از فرمودن بهقر خلق خوانند قران
 را نه تجاوز خواهند کرد ايمان اوشان حنجره و حلقوم اوشان را بيرون
 خواهند گذشت از دين چنانکه بيرون مي گذرد تير از نشانه پس اگر يابي
 تو اوشان را پس قتل کن اوشان را پس تحقيق که در کشتن اوشان ثواب
 است براي انکس که قتل کند اوشان را نزدک خدا روز قيامت *

ابن زکریا اختلاف علی ابی اسحاق است درین حدیث

۱۷۶ — خبر داد ما را احمد پسر سليمان و قاسم پسر زكريا گفت
 احمد و قاسم حديث کرد ما را عبد الله از اسرائيل از ابي اسحاق از سويد
 پسر غفلة از علي برو سلام گفت علي گفت پيغمبر خدا (ص . دل . م)
 بيرون خواهند آمد قوم در اخر زمان خواهند خواند قران نه تجاوز خواهد
 کرد چنبر کردن ايشان را بيرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه ميگذرد
 تير از شکار کشتن اوشان حق است بر هر مسلمان . خلاف کرده او را ابو يوسف
 پسر اسحاق پس داخل کرد در ميان ابي اسحاق و در ميان سويد پسر غفلة
 پسر عبد الرحمن پسر مروان *

۱۷۷ — انبانا زکریا بن یحییٰ قال حدثنا محمد بن
 الاعلا قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابيه عن ابي اسحاق
 عن ابي قیس الازدي عن سوید بن غفلة عن علي بن ابي
 صلعم قال ینخرج فی اخر الزمان قوم یقرؤن القرآن لایجاوزوا قیامهم
 [ینخرجون من الدین کما ینخرج] (ن - یمرقون من الدین
 مرقون) السهم من الریة فذلهم حق علی کل مسلم *

۱۷۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن بكار
 الحراني قال حدثنا مخلد قال حدثنا اسراييل عن ابراهيم بن
 عبد الاعلی عن طارق بن زياد قال خرجنا مع علي الى الخوارج
 فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله قال انه سیخرج قوم یتكلمون
 بالحق لایجاوزوا حقهم ینخرجون من الحق کما ینخرج السهم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد مارا
 محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا ابراهیم پسر یوسف از پدر
 خود از ابي اسحاق از ابي قیس از ابي از سوید پسر غفلة از علي از ابي
 برو سالم گفت انحضرت بیرون خواهند آمد در اخر زمان قومی خواهند
 خواند قرآن را نه تجاوز خواهند کرد قرآن چنانکه بگردن ایشان را خارج
 خواهند شد از دین چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار کشتن ارشان حق
 است بر هر مسلم *

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
 احمد پسر بکار حرانی گفت احمد حدیث کرد مارا مخلد گفت محمد حدیث
 کرد مارا اسراييل از ابراهیم پسر عبد الاعلی از طارق پسر زیاد گفت زیاد
 خارج شدیم همراه علي (خ و) طرف خوارج پس قتل کرد علي ارشان
 را پستتر فرمود نظر کنید پس تحقیق نبی الله برو سالم فرمود تحقیق
 شان ایست که خارج خواهند شد قوم کلام خواهند کرد به حق
 نه تجاوز خواهند کرد ان کلام حلقهای ایشان را بیرون خواهند گذاشت از

الرماية هيماهم ان فيهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود
انكان هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم يكن هو فقد قتلتم خير
الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخررنا سجدوا
و خر علي رضه معذا ساجدا غير انه يتكلمون بكلمة الحق *

۱۷۹ — انبانا الحسين بن مدرک قال حدثنا يحيى
بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة قال اخبرني ابو سليم البلخي قال
اخبرني ابي انه كان مع علي رضه يوم النهروان قال و كذبت قبل
ذاك اصارع رجلا على يده شبي فقلت ما شان يدك قال اكلها
بعير فلما كان يوم النهروان وقتل علي الحرورية فخرج على قتلهم
حين لم يجد ذي الندي فطاف حتى وجده في ساقية فقال

حق چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار نشابی ارشان ایست تحقیق در میان
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او موی دای سیاه اگر
بود او پس تحقیق خواهید کشت شما زبونتر مردم را و اگر نبود او پس
تحقیق قتل خواهید کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی
طلب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جستیم پس یافتیم ناقص را پس
افتادیم سجده کنندگان و افتاد علی همراه ما سجده کننده سوای اینکه
تحقیق شان ایست که کلام میگردند آن فرقه بکلمه حق •

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرک گفت حسین حدیث کرد مارا
یحيى پسر حماد گفت يحيى خبر داد مارا ابو عوانه گفت ابو عوانه خبر
داد مرا ابو سليم پسر مليح گفت ابو سليم خبر داد مرا پدر من تحقیق
او بود همراه علي (خه) روز جنگ نهروان گفت پدر من و بودم پیش این
کشتي مي کردم مردمي را و بر دست او چیزی بود پس گفتم چه حالت
دست تو است گفت او خورد انرا شتر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل
کرد علي مرتضى فرقه حرورية را پس خارج شد علي بر کشتگان اوشان
و قتيکه نیافت ذی الندی را و ظواف کرد تا اینکه یافت اورا هر زمین پست

صدق الله عزوجل و باغ رسول الله صلعم و قال و في منكبیه ثلاث شعرات من حامة الندي ثواب من قتلهم (ن - قاتلهم) *

۱۸۰ - انبانا علي بن المندر قال حدثنا ابو الفضيل (ن - ابن فضيل) قال حدثنا عاصم بن كليب الحنزي عن ابيه قال كنت عند علي رضي جالسا ان دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي يكلم الناس و يكلمونه فقال يا امير المؤمنين ائذن لي ان اتكلم فلم يلبثت اليه و شغله ما هو فيه فجلس الي رجل فسأله ما خبرك فقال كنت معتمرا فلقيت عايشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا في ارضكم بما يسمون حرورية قلت خرجوا في موضع يسمى حرورا فسمي بذاك فقالت طوبى لمن شهد منكم يعنى هلكتهم لو شاء

پس گفت راست گفتم جدا غائب و بزرگ و رساند پیغمبر خدا (د - دخل - س)
بر گفت انحضرت و در شأنه اوصیه موی هلی اند از سر پستان ثواب است
آنکس که فعل خواهد کرد انها را *

۱۸۰ - خبر داد مارا علي پسر منذر گفت علي حديث كره منازا
ادوا الفضيل (ن - پسر فضيل) گفت حديث كرد مارا عاصم پسر كليب
حنزي از پدر خود گفت پدر او بودم نزدیک علي (خ - و) بشسته ناگاه
داخل شد مردی و بر او پارچه سفر بود و علي (ح - و) کلام میکرد مردمان
را و تلام میگردید مردمان او را پس گفت اي امير المؤمنين ايما بحکم
میدهي مرا اينکه کلام کم پس نه التفات فرمود علی طرف او و مشغول
داشت او را آن چیز که دزدان چیز بود پس گشت طرف مردی پس سوال
کرد او را چیست حیرتو پس گفت بودم عمره کننده پس ملاقات کردم
حضرت عایشه را پس گفت عایشه آن گروه چاین که خارج شدند در زمین
شما چرا زخم نهادند انها را حرورية گفتیم خارج شدند در مکان که نام نهاده
شد آن مکان حرور پس دام نهاده شد حرورية بسبب این پس گفت عایشه
خوشي باد آنکس را که حاضر شد هلاک کردین اوشان را اگر خواهد

ابن ابیطالب (ع) را خبر کردم خبرهم فجئت اسأله عن خبرهم فلما فرغ علي (ع) قال این المستأذن قصص عليه كما قص علينا قال اني دخلت على رسول الله صلعم و ليس عنده احد غير عائشة ام المؤمنين فقال لي كيف انت يا علي و قوم كذا و كذا قلت الله و رسوله اعلم ثم اشار بيده و قال قوم يخرجون من المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فيهم (جل مخدج) كان يده ندي انشدكم بالله اخبرتكم به قالوا نعم قال انشدكم بالله اخبرتكم انه فيهم قالوا نعم فاتيتموني و اخبرتموني انه ليس فيهم فحلقت لكم بالله انه فيهم فاتيتموني به تسحبونه كما نعت لكم قالوا نعم قال صدق الله و رسوله

پسر ابیطالب (خ. و) هویده خبر کرد شما را خبر اوشان را پس آمدم که سوال کنم حضرت علي را از خبر اوشان پس هرگاه فارغ شد علي (خ. و) گفت کجا است طلب اذن کذند پس قصه کرد بر او چنانکه قصه کرد بر ما گفت علي مرتضی تحقیق من داخل شدم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) و نبود نزدیک او کسی سوا عائشه مادر مومنین پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستی تو ای علي و قوم چدين و چنان است گفتم خدا و رسول او دانا تو است پسر اشارت فرمود بدست خود و گفت قوم خارج خواهند شد از مشرق خواهند خواند قرآن را نه تجاوز خواهد کرد قرآن چنبر کردن ایشان را یعنی داؤده نخواهد بخشید بیرون خواهند گذشت از دین چنانکه بیرون می گذد قبر از شکار در ایشان مردی خواهد بود نقص گویا که دست او پستان است قسم می دهم شما را بخدا خبر کردم شما را باین گفتند مردم اری گفت قسم می دهم شما را بخدا خبر کردم شما را که تحقیق آن مرد در میان اوشان است گفتند اری پس آمدم شما مرا و خبر دادید شما مرا که تحقیق او بیست در میان اوشان پس قسم خوردم برای شما بخدا که تحقیق او در میان ایشان هست پس آوردید شما او را میکشیدید او را چنانکه وصف کردم برای شما گفتند مردم اری گفت علي راست فرمود خدا و رسول او .

۱۸۱ — انبانا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن
الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رض قال لما
كان بيوم النهروان لقي الخوارج فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح
فقتلوا جميعا قال علي اطلبوا ذا النديّة فطلبوه فلم يجدوه فقال
علي رض ما كذبت و لا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في وهدّة
من الارض عايه ناس من القتلين فاذا رجل على يده مثل مبلات
المنور فكبّر علي رض و الناس و اعجبهم ذلك *

۱۸۲ — انبانا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا
الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن
كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي عه بمقنطرة الديرجان فقال
انه قد ذكر لي خارجه يخرج من قبل المشرق و فيهم ذوالنديّة

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث كرد مارا
ابو معوية از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خو) گفت
علي هرگاه شد روز جنگ نهروان كه نام شهريست پس نه دفع شده تا
اينكه سقّه شدند به نيزه ها پس كشته شدند تمام گفت علي (خو)
طلب كديد و بجويد صاحب پستان را پس طلب كردند مردم او را پس
نيافتند او را پس گفت علي (خو) نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم بجويد
او را پس جستند او را پس يافتند او را در زمين پست بر او مردم بودند
از كشتگان پس ناگاه مردیست بر دست او مانند موی ها پورت گریه
هستند پس تكبير گفتند مردم و در تعجب آورد ايشانرا اين امره

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت
عبد الاعلى حديث كرد مارا فضل پسر دكين از موسى پسر قيس حضرمي
از سلمه پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب كرد مارا علي بر او
سلام به پل دير جان پس گفت علي مرتضى تحقيق شان اينست كه ذكر
كرده شد مرا فرقه خارجه كه بيرون مي آيند از طرف مشرق و درميان

فقاتانهم فقالت الحوروية بعضهم لبعض لا تعلمهم تكلمهم فردوكم
 كما ردكم يوم حردوا فنضی (ن - فشجر) بعضهم بعضا بالرماح فقال
 رجل من اصحاب علي رضه اقطعوا العوالي والعوالی الرماح فداروا
 واستداروا و قتل من اصحاب علي اثني عشر رجلا او ثلاثة عشر
 رجلا فقال علی التمسوا المخذج و ذلك في يوم شات فقالوا لا نقدر
 عليه فركب علي عزم بغلة الذبي صلعم الشهباء فاتى وهداة من
 الارض فقال التمسوا في هؤلاء فاخرج فقال ما كذبت و لا كذبت
 فقال اعملوا و لاتنكلوا و لا اني اخاف ان تنكلوا لاخبراكم بما
 قضى الله لكم على لسانه يعنى الذبي صلعم و لقد شهدنا أناس
 من اليمين فقالوا كيف يا امير المومنين قال كان هو اهم بغية *

ایشان صاحب پستان است پس جنگ کرد علي رضه اوشانرا پس گفت
 بعض حورویه بعض را نمدانى تو اصحاب علي را کلام ميکني اوشانرا
 پس رد خواهند کرد شما را چنانکه رد کرده بود شما را روز جنگ حوروا
 پس قصد کردند بعض را به بعض نیزه ها پس گفت مردى از اصحاب
 علي (خ. و) مگذاريد نیزه ها را و معني عوالي نیزه ها است پس دور
 کردند و سرنجام دور کردند و کشته شد از ياران علي دوازده يا سيزده
 مرد پس گفت علي بجويد ناقص را و اين ماجرا در روز سرما بود پس
 گفتند مردم نه قادر مي شويم بر او پس سوار شد علي بر او سلام مفيد
 رنگ خچر نبي (د. خ. ل. م) را که نام او شهباء بود پس آمد پست
 زمين را پس گفت بجويد در آن گروه مرده پس خارج کرده شد پس
 گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل کنيد و نه ترک کنيد
 عمل را اگر نه تحقيق من خوف کنم بر اينکه ترک خواهيد کرد عمل را
 هرائده خبر کذب شمارا بان چيز که حکم کرد خدا براى شما بر زبان او
 يعني نبي (د. خ. ل. م) و هرائده تحقيق حاضر شدند مارا مردم از
 يمين پس گفتند چه حال است اي امير المومنين فرمود علي بود آن
 امر مقصودى تر از روى حاجت *

۱۸۳ — انبانا العباس بن عبد العظیم قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا عبد الملك بن ابي سليمان عن سلمة بن كهيل قال حدثنا زيد بن وهب انه كان في الجيش الذين كانوا مع علي رضي ساردا الى اخوارج فقال علي يا ايها الناس اني سمعت رسول الله صاعم يقول سيخرج قوم من امتي يقرؤون القرآن ليس قرأتكم الى قرأتهم بشيء و لا صلواتكم الى صلواتهم بشيء و لا صيامكم الى صيامهم بشيء يقرؤون القرآن يحسبون انه لهم و هو عليهم و لا يجاوز قراتهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية لو يعلمون الجيش الذين يصيبونهم ما قضى الله لهم على لسان نبيهم لا يتكلمون العمل و آية ذلك ان فيهم رجلا له عضد

۱۸۳ — خبر داد مارا عباس پسر عبد العظیم گفت عباس. حدیث کرد مارا عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حدیث کرد مارا عبد الملك پسر ابي سلمان از سلمة پسر كهيل گفت سلمة حدیث کرد مارا وهب تحقیق او بود در لشکر چنین لشکر که بودند همراة علي (خو) میسر کردند طرف خوارج پس گفت علي (خو) اي مردمان تحقیق من شنیدم پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) می فرمود شتاب است که خارج خواهد شد گروه از امت من خواهند خواند قرآن را نیست قراوت شما قراوت اوشان بچیزی و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچیزی و نه روزه شما طرف روزه اوشان بچیزی خواهند خواند قرآن را گمان خواهد کرد تحقیق آن برنی نفع اوشان است و آن ضرر است بر اوشان و نه تجاوز خواهد کرد خواندن اوشان چلبر گردن اوشان را بیرون خواهند گذاشت از اسلام چنانکه بیرون می گذرد قیراز شکار اگر خواهد دانست لشکر چنین لشکر که جنگ خواهد کرد خارجیان را چه حکم کرد خدا برای اوشان بر زبان نبي اوشان هرانده ترك كند عمل را و نشان آن اینست تحقیق در میان ایشان مودیت برای او بازو است و نیست برای او دست

مر ليس له نزارع على رأس عضده مثل حامة الثدي للمرأة عليه شعرات بيض فتذهبون الى معوية و اهل الشام و تتركون هؤلاء يخلفونكم في ذرايعكم و اموالكم و الله اني و لارجوا ان يكون هؤلاء القوم فانهم قد سفكوا الدم الحرام و اغاروا في سرح الناس فسيروا على اسم الله قال سلمة قنزلني زيد بن وهب منزلا حتى مررنا على قنطرة و على الخوارج يومئذ عبد الله بن وهب الراسبي فقال لهم القوا الرماح و سلوا سيوفكم من جفونها فاني اخاف ان يناشدوكم كما ناشدوا يوم حرورا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا السيوف و شجرهم الناس بعنى برماحهم فقتل بعضهم على بعض و ما أصيب من الناس يومئذ الا رجلا قال علي كذا التمسوا فيهم المخدج فلم يجدوه فقام علي رضي الله عنه حتى اتا ناسا

بر سر بازي او مانند سر پستان است برای زن بر او مری ها اند سفید پس میروند آن قوم طرف معویه و طرف اهل شام و نوب میدهند آن است مسلمانان را خواهند افتاد در ذرات شما و در مال های شما قسم خدا است تحقیق من هر آنکه آمید می دارم ایکنه مانند آن گروه پس تحقیق اوشان تحقیق ریخته خون حرام را و ناراج کردند در مواشی مردم پس سیر کنند بر نام خدا گفت سلمه پس نازل کرد مرا زید پسر وهب منزل را نا ایکنه گذسیدم بر پل و بر خوارج آن روز عبد الله پسر وهب راسبی بود پس گفت عبد الله برای او دید ازید نیزه های را و بر کشید شمشیرهای حرد را از بیام های آنها پس تحقیق من خوف می کنم ایکنه قسم خواهد داد شمارا چنانکه قسم دادند شمارا روز حرورا پس رجوع کردند برای جنگ پس درر کردند نیزه های خود را و کشیدند تیغهای را و سفند اوشان مردم علی مرتضی یعنی به نیزه های اوشان پس نکل کرده شد ارشان بر بعض و ده ریخته شد از مردم علی آن روز مکر دو مرد گفت علی بزرگ گند ذات او را بچوئید در میان اوشان باقص را پس نیامند

قتلای بعضهم علی بعض قال جرودهم فوجدوه مما یلی الارض فکبر علی
رضه ثم قال صدق الله و بلغ رسوله عم فقام الیه عبیده السملانی
فقال یا اصبیر المومنین و الله الذی لا اله الا هو لسمعت هذا
الحديث من رسول الله صلعم قال و الله الذی لا اله الا هو
لسمعت من رسول الله صلعم حتی استخلفه ثلثا و هو یخلفه *
عنه ۱ — اخبرنا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن
ابن عون عن محمد بن عبیده قال قال علی رضه لولا ان تبطردوا
انباکم ما وعد الله الذین یقتلونهم علی لسان محمد صلعم قلت
اذنت سمعت من رسول الله صلعم قال ای و رب الکعبة ای و رب
الکعبة ای و رب الکعبة *

مردم اورا پس ایستاده شد علی (خ. و) به ذات خود تا اینکه آمد مردم
کشتگارا بعض اوشان بر بعض بود فرمود بکشید اوشان را پس یافتند مردم
آن ناقص را ازان چیز که منصل بود زمین را پس تکبیر گفت علی
(خ. و) پستتر گفت راست فرمود خدا و رسانیدن پیغمبر بر او سلام
پس ایستاده شد طرف او عبیده سملانی پس گفت ای امیرالمومنین
قسم خدا است چنین خدا که نیست معبود بحق مگر او شدیدتی تو ان
حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنین خدا
که نیست معبود بحق مگر او و هرائنه شنیدم من این حدیث را از پیغمبر
خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه طلب قسم کرد عبیده علی مرتضی را سه
دفعه و او قسم می خورد برای عبیده •

عنه ۱ — گفت قتیبه پسر سعید حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از پسر
عون از محمد پسر عبیده گفت محمد گفت علی (خ. و) اگر نه اینکه فخر
کنید شما خبر دهم شما را آنچه که وعده کرد خدا ان مردمان را که قتل
خواهند کرد ان خوارج را بر زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو
شنیدی ان حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علی ای قسم
پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است •

۱۸۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلماني قال لما كان جئت أصيب أصحاب الزهروان قال علي رضي الله عنه فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل مخذج اليد او مثدون اليد او مؤذن اليد فابتغيناه فوجدناه فدللناه عليه فلما راه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان تبطروا ثم ذكر كلمة معناه احدثتكم بما قضى الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن ولي قتل هؤلاء فليت اذنت سمعته من رسول الله صلعم قال اي و رب الكعبة ثلثا *

۱۸۶ — انبانا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا ابومالك

۱۸۵ — خبر داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن خبر داد مارا اسمعيل بن مسعود گفت اسمعيل حديث کرد مارا معتمر بن سليمان از عون گفت عون حديث کرد مارا محمد بن سيرين سلماني گفت محمد هرگاه بود که آدم تا برسم صاحب های نهروان را گفت علي (خ و) بجزئيد او را درميان اوشان پس تحقيق اوشان اگر هستند از قوم چنين كه فرمود آنها را پيغمبر خدا (د خ ل ه) پس تحقيق درميان اوشان مردیست ناقص دست يا ناقص دست يا ناقص دست پس جستيم او را پس يافتيم او را پس دلالت كفايديم علي را بر او پس هرگاه ديد حضرت علي او را گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگر نه فخر كديد شما پستتر ذكر كرد كلمه را معني او هراينه حديث كنم شما را بان چيز كه فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پيغمبر خدا (د خ ل ه) براي آنكه كه نزديك شد كشتن آن گروه را گفتيم تو شنيدی تو آن حديث را از پيغمبر خدا (د خ ل ه) گفت علي رضي الله عنه قسم پروردگار كعبه است همه دفعه فرمود اين كلمه را *

۱۸۶ — خبر داد مارا محمد بن عبيد بن محمد گفت محمد حديث

و هو عمر بن هاشم عن اسمعيل و هو ابن ابي خالد قال اخبرني عمر بن قيس عن المنهال بن عمرو عن ذر بن جعفر بن جيش انه سمع عليا رضي بقول انا قباب عن الفتنة لولا انا ما قتل اهل النهروان لولا اني اخشي ان تتركوا العمل لاخبرتكم بالذي قضى الله عز و جل طي لسان نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصرا لصلاتهم عارفا بالهدى الذي نحن عليه *

ذکر مناظره عبد الله بن عباس رض الحارورية واحتجاجه عليهم فيما اذكروا على بن ابي طالب رض

۱۸۷ — انبانا عمرو بن علي قال حدثنا عبد الرحمن بن المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

كرد مارا ابو ملك و او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است گفت اسمعيل خبر داد مارا عمر پسر قيس از منهال پسر عمرو از ذر پسر جعفر پسر جيش تحقيق اور شديد علي را (خ و) ميگفت من قبه يعني حافظ چشمه فتنه ام اگر نه بود مي ده كشته مي شدند اهل نهروان اگر نه تحقيق من خوف كنم اينكه نرك حواهد كرد عمل را هرايه خبر كنم شما را با آنچه كه حكم كرد خدای غالب و بزرگ بر زبان نبي شما (د و خ و) براي آنكس كه قتل كرد اوشان را در حاليكه بيدنده بون نماز اوشان را شناسنده بود به هدايت اوشان چدين هدايت كه ما بر او ايم *

اين ذكر مناظره و بحث كردن عبد الله پسر عباس است
فرقه حاروريه را و صحبت آوردن عبد الله پسر اوشان (خ و) در آن
چيز كه انكار كردند اوشان، علي پسر ابي طالب را (خ و)

۱۸۷ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث كرد مارا عكرمة پسر عمار گفت عكرمة حديث كرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث كرد مرا

حدثني عبد الله بن عباس رضي الله عنهما لما خرجت الحرة و اعتزلوا
 في دار و كانوا ستة آلاف فقلت لعلي ع م يا امير المؤمنين ابرء
 بالصلوة لعلي اكلم هؤلاء القوم قال اني اخافهم عليك قلت كلا
 فلبست و ترجلت و دخلت عليهم في دار نصف النهار و هم ياكلون
 فقالوا مرحبا لك يا بن عباس فما جاء بك قلت لهم انبتكم من عند
 اصحاب النبي صلعم و المهاجرين و الانصار و من عند ابن عم
 رسول الله صلعم و صهره الذي انزل فيهم القرآن و هم اعلم بتدريسه
 منكم و ليس فيكم رجل منهم لا يبلغكم ما يقولون و يبلغهم ما
 تقولون فانتم احب الي نفر منهم قلت هاتوا ما تنقمون علي اصحاب
 رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا اما احديهن

عبد الله پسر عباس (خ و) گفت هرگز خارج شد و رفت حوریه و جمع
 شدند در مكاني و بودند شش هزار مردم پس گندم علي را بر او سلام اي
 امير المؤمنين سرد كن نماز را يعنى نماز ظهر بدر حوان شايد كه من كلام
 كدم انگروه را گفت علي رضي لتحقيق من خوف ميكدم اوشان را از قتل برتر
 گفتم نه چنان پس جامه پوشيدم و شانه كردم موى را و داخل شدم بر
 اوشان در مكاني نصف رز و اوشان مى خوردند طعام را پس گفتند خوشي
 باد ترا اي ابن عباس پس چه چيز آورد نوا گفتم نواى اوشان آمدم نزد
 شما از نزد صاحب هائى ببي (د خ ل م) و از نود هجرت كندهگان
 و ياري كندهگان و از نود پسر عم رسول خدا (ن خ ل م) داماد
 آنحضرت چنين كه نازل كرده شد در اوشان قرآن و اوشان دانا تر اند نوايل
 قرآن از شما و نيست در شما مردمي از اوشان هر اينده رسانم شما را آنچه
 كه مي گوئيد اوشان و رسانم اوشان را آنچه كه مي گوئيد شما پس جدا
 شدند نواى من جد نواى اوشان گفتم بياريد چه اعراض ميكند بر
 اصحاب پيغمبر خدا (د خ ل م) و بر پسر عم او گفتند آن مردم سه
 اعراض اند گفتم چه اند آنها گفتند اما يكي از آنها پس تحقيق علي مرتضى

فانه حکم الرجال في امر الله عز وجل و قال الله تعالى ان الحكم الا لله ما شان الرجال و الحكم قامت هذه واحدة قالوا و اما الثانية فانه قاتل و لم يسم و لم يغتم فان كانوا كفارا فقد حل سببهم وان كانوا مومنين فمأحل سببهم ولا قتالهم قامت هذه اثنتان فما الثالثة فقالوا يحكى نفسه من امير المؤمنين فان لم يكن امير المؤمنين فهو امير الكافرين قامت هل عندكم شئى غير هذا قالوا حسبنا هذا قامت لهم ارايتم ان قرأت عليكم من كتاب الله عز وجل و ساء فبیه صلعم ما يرد قواکم اترجعون قالوا نعم قامت اما قواکم حکم الرجال في امر الله فاني (ن - فانا) اقراً عليكم كتاب الله عز وجل انه قد مير الله حكمه الى الرجال في شئى ثمنه ربع درهم فامر الله

حکم کرد مردمان را در حکم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ نیست حکم مگر برای خدا چه حال مردمان است و حکم است گفتیم این اعراض یکی است گفتند آن مردم و اما دویم اعراض پس تحقیق علی فعل کرد و نه بدی کرد و نه قاراج کرد پس اگر بودند آن مردم گافران پس تحقیق حلال شد بدی اوشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان پس نه حلال شد بدی اوشان و نه کشتن اوشان گفتیم این اعراض دو اند پس چیست اعراض سوم پس گفتند وهو خود ذات خود را از امیر المؤمنين پس اگر نیست امیر المؤمنين پس او امیر کافرین است گفتیم ایما نزد شما چیزی است سرئی این سه اعراض گفتند انها کدایت میکند ما را این گفتیم برای اوشان اگر بخوانم بر شما از کتاب خدای غالب و بزرگ و ساء بدی او (د - خه - ل - م) آنچه که رد کند قول شما را ایما باز خواهید گشت گفتند ارے گفتیم اما قول شما حکم کرد علی مردمان را در حکم خدا پس تحقیق من می خوانم بر شما کتاب خدای غالب و بزرگ تحقیق ان یاست که تحقیق گردانید خدا حکم خود را در چیزیکه قیمت

عروجل ان يحكموا فبه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذين
 امنوا لا تقتلوا الصبد و انتم حرم و من قتله منكم متعمدا فجزاء
 مثل ما قتل من الذعم يحكم به ذوا عدل منكم الاية فكان من حكم
 الله تعالى ان صيرة الى الرجال يحكمون فيه لو شاء احكم فيه
 فجاز فيه حكم الرجال انشدكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات
 البين و حقن دمائهم افضل ام في ارنيب قالوا بل هذا افضل و
 في المرأة و زوجها و ان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهله
 و حكما من اهلها ان يريدوا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فنشدتكم
 بالله احكم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دمائهم افضل من
 حكمهم في بضع امرأة اخرجت من هذه قالوا نعم قلتم و اما

او ربع درهم است پس حکم کرد خدای غالب و بزرگ ایفکه حکم کند در
 ان چیز مردمان گفت خدا تعالی ای انکسایکه ایمان آورده ده قتل کنید
 شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکس که قتل کرد صید را پس
 بر او جزاء ان مثل انچیز است که قتل کرد از چهار پایه حکم کند باو
 جزاء دو صاحب عدل از شما نا آخر الایه پس بود از حکم خدا تعالی
 ایکه گردانید او را طرف مردمان حکم کند در او اگر می خواست خدا
 هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صالح
 کردن در میان مردم مسلمانان و باز داشتن خون های ارشان بهتر است
 یا حکم مردم در خرگوش گفتند بلکه ان بهتر است و تحقیق گردانید خدا
 حکم را در زن و زوج او اگر دادید شما ناساز گاری و خلاف در میان مرد
 و زن پس برانگیزانید یک حکم از قوم زوج و یک حکم از قوم زوجه اگر
 اراده دارند باءالاح اردهن کار زوجین ساز گاری افکند خدا در میان زن و
 شوهر نا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا ایا حکم مردمان در صالح
 در میان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان
 در نکاح زن که خارج کرد ازین نکاح گفتند خوارج اری گفتند اما قول شما

قواکم قاتل و لم یسب و لم یغتم افتسبون امکم عایشة تستحلون
 منها ما تستحلون من غیرها و هی امکم فان قلتُم انا نستحل
 منها ما نستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قلتُم لیست باذا
 فقد کفرتم لان الله تعالی یقول النبی اری بالمومنین من
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضاللتین فاتوا منها بمخرج
 اخرجت من هذه قالوا نعم و اما قواکم مکی نفسہ من اہل
 المومنین فانما اتبکم بمن ترضون نشهد ان نبی الله صلعم یوم
 الحدیبۃ صالح المشرکین فقل لعلي رضہ اکتب یا علي هذا ما
 صالح علیه محمد رسول الله فلما کتب قالوا لو نعلم انک
 رسول الله لاطعناک فاکتب محمد بن عبد الله فقال رسول الله صلعم

قتل کرد و نه بدی کرد و نه تاراج ایا پس بدی خواهید کرد مادر خود
 عایشه را و حلال میدارید از او انچیز که حلال میدارید از غیر او و حال
 اینکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گذشت حلال میداریم
 از او انچیز که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر
 خواهید گفت نیست عایشه رضہ مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما
 برای اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبی بهتر است به مومنان از ذات
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو
 گمراهی هستید پس بپارید ازان جواب را ایا بیرون امدم ازین سوال
 گفتند اری و اما گفتن شما محرو کرد ذات خود را از امیر المومنین پس
 من می ارم برای شما در جواب انکس را که راضی شوید شاعدی میدهم
 تحقیق نبی خدا (د . خ . ل . م) روز حدیبیه صالح کرد کافران را پس
 گذشت انحضرت برای علي (خ . و) بدویس اي علي این انچیز است که
 صالح کرد برو محمد پیغمبر خدا پس هرگاه نوشت علي مرتضی گفتند کفار
 که اگر دانیم ما که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه طعن کنیم ترا پس

اے محمد یا علی رسول اللہ اللہم انک تعلم اے رسولک اے محمد یا علی
و اکتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله - و الله لرسول الله
صالح خبر من علي و قد محى نفسه و لم يكن محو ذلك محو
من النبوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم الفان و
خرج سائرهم فقتلوا على ضلالتهم قتلهم المهاجرون و الانصار *

ذکر الاخبار المؤیدة اما تقدم وصفه

۱۸۸ — حدثنا ابو معوية صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن
صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحق
عن محمد بن كعب القرظي عن علقمة بن اسحق (ن - قيس)
قال قلت لعلي رضي الله عنه جعل بينك وبين ابن اكلة الاكباد حكما

بمؤيس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - م) محو
کن ای علی لفظ رسول الله را ای نار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق
پیغمبر تو ام محو کن ای علی و بدویس این انجیز است که صالح کرد
بر او محمد پسر عبد الله و قدم خدا است هرگاه پیغمبر خدا (د - خ -
م) بهتر است از علی و حال آنکه تحقیق محو کردن انحضرت ذات
خون را و نبود این محو از نبوة ایا خارج شدم از این اعراض گفتند ای
پس رجوع کرد از آن خوار و دو هزار و خارج شدند باقی ایشان پس قتل
کرده شدند بر کمرهای خود قتل کردند ارشاد فرقه مهاجرون و انصار •

این کز خبرهای تأیید کننده است برای انجیز که مقدم شد وصف او

۱۸۸ — حدیث ... را ابو معویه صالح گفت ابو معویه حدیث کرد
مارا عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حدیث کرد مارا عمرو پسر
هاشم جندی از محمد پسر اسحاق از محمد پسر کعب قرظی از علقمة پسر
اسحاق (ن - قیس) گفت علقمة گفتتم علی را (د - خ - و) ایا میکنی میان
خود و میان پسر خونده جگرها حکم را گفت حضرت علی تحقیق من

قال اني كنت كاتب رسول الله صلعم يوم الحديبية فكتبته هذا
ما صالح عليه محمد رسول الله [فقالوا لو نعلم] (ن - فقال سهيل
لو علمنا) انه رسول الله ما قاتلناه امحها فقلت هو والله رسول الله
وان غم انك لا والله لا امحوها فقال لي رسول الله صلعم انني
مكانها فاريته فمحاهها و قال اما لك مثلها ستاتيها مضطهدا *

۱۸۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثنى
و محمد بن يسار قالا حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت
البراء رضي تال لما صالح رسول الله صلعم اهل الحديبية و قال ابن
بشار اهل مكة كتب على كتابا بينهم قال فكتب محمد رسول الله
فقال المشركون لا نكتب محمد رسول الله لو كنت رسول الله ام

بودم فويسند پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) روز حدیبیه پس نوشتم این
انچیز است که صالح کرد بران محمد پیغمبر خدا پس [گفتند اگر دانیم]
(ن - گفت سهیل اگر میدانستم) که تحقیق او پیغمبر خدا است نه جنگ
کنیم اورا مگو کن ان لفظ را پس گفتم انحضرت قسم خدا است پیغمبر
خدا است و اگر خاک الود شود یعنی تو قسم خدا است نه مگو خواهیم کرد
ان لفظ را پس گفت مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) بنما مرا مکان ان لفظ
را پس نمائیدم الحضرت را پس مگو فرمود آنرا و فرمود اما تحقیق
برای تست مثل ان شتاب است که خراهی کرد همین کار را مغلوبا
و مقهورا *

۱۸۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر مثنی و محمد پسر يسار گفتند ان هردو حديث کرد مارا شعبه از ابي
اسحاق گفت شنيدم براء را (خ . و) گفت هرگاه صالح کرد پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م) مردم حدیبیه را و گفت پسر يسار اهل مكة را نوشت
علي كتاب را درميان ایشان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت
شرکت کنندگان مذویس محمد رسول الله اگر بودي تو پیغمبر خدا نه

نقاتلک فقال لعابی رض أممحه فقال ما انا بالذي اممحه فمحاها
رسول الله صلعم بيده فصالحهم على ان يدخل هو واصحابه ثلاثة
ايام و لا يدخلونها الا بجلبان السلاح فسألته و قال ابن بشار فسأله
ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه *

۱۹۰ — حدثنا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله
بن موسى قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن البراء بن
عازب رض قال اعتمر رسول الله صلعم في ذي القعدة فاتى
اهل مكة ان يدعوه ان يدخل مكة حتى قاضاهم (ن - واصلهم)
على ان يقيم (ن - يقيموا) بها ثلثة ايام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ مي كردیم ترا پس گفت انحضرت علي را (خ و) محو كس لفظ
رسول الله را پس گفت علي مرتضى من نه آنكس ام كه محو كنم ان لفظ
وا پس محو كرد انرا پیغمبر خدا (د خ ل و م) به دست مبارك
خود پس صلح كرد انحضرت مشركان را براييكه داخل شود انحضرت و
اصحاب او مكه را سه روز و نه داخل شوند انرا مگر به كيسه های ساز
جنگ پس سوال كردم انحضرت را (و گفت ابن بشار راوی سوال كردند
مشركان انحضرت را) چیست جلبان السلاح گهت انحضرت كيسه ها است
بالعجين كه درو است *

۱۹۰ — حديث کرد مارا احمد بن سليمان رهاوی گفت احمد حديث
كون مارا عبيد الله بن عمر موسى گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از
ابي اسحاق از براء بن عمر عازب (خ و) گفت عمره كرد پیغمبر خدا
(د خ ل و م) در ماه ذي قعدة پس آمد اهل مكه را ايديكه بگذارند انحضرت
را ايديكه داخل شود انحضرت مكه را تا اينكه حكم كرد انحضرت اوشان را
در ايديكه قايم شود انحضرت مكه را سه روز پس هرگاه نوشتند مسلمة اذان

هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو نعلم
انك رسول الله ما منعناك شيئا ولكن انت محمد بن
عبدالله قال اذا رسول الله و اذا محمد بن عبد الله و قال
لعلي اُسمع رسول الله قال لا والله لا امحو ابدا فاخذ رسول الله
صلعم الكتاب فمحاها و ليس يحسن ان يكتب و كتب مكان
(رسول الله) (بن عبد الله) و كتب هذا ما قضى عليه محمد
بن عبد الله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القرباب
و ان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه و لا يمنع
احدا من اصحابه ان اراد ان يقيم فلما دخلها و مضى الاجل
اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فليخرج عنا فقد مضى

کتاب را نوشتند این انجیز است که حکم کرد بر او محمد رسول الله
گفتند نه اقرار میکنم به رسول الله اگر دایم که تکفیک نو پیغمبر
خدا هستی نه منع کنیم ترا چیزى را و لكن تو محمد پسر عبد الله
هستی گفت انحضرت من رسول الله ام ومن محمد پسر عبد الله
ام و گفت انحضرت علي را محو کن لفظ رسول الله را گفت علي
(خ و) قسم خداست نه محو خواهیم کرد انرا همیشه پس گرفت پیغمبر
خدا (د و خ و ل و ه) کتاب را پس محو کرد او را و نه خوب بود اینکه به
نوید انحضرت پس نوشت مکان (رسول الله) (پسر عبد الله) را و نوشت
این انجیز است که حکم کرد بر او محمد پسر عبد الله اینکه نه داخل
شود انحضرت مکه را به ساز جنگ مگر به شمشیر در پیام و اینکه نه خارج
شود کسی از اهل مکه به کسی اگر اراده کند انکس اینکه تابع شود انکس
را و نه منع کند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده کند انکس
اینکه قیام نماید در مکه پس هرگاه داخل شد انحضرت مکه را و گذشت
مدت سه روز آمدند کفار نزد علي بر او سلام پس گفتند بگو صاحب خود

الاجل فخرج رسول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي ياعم ياعم
فتأاراها (ن - فاخذ بيدها) علي رضي فاخذها بيده فقال لفاطمة
عليها السلام دونك ابنة عمك فحماها فاخصم فيها علي و زيد
و جعفر رضي الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال
جعفر ابنة عمي و خالقتها تحتي و قال زيد ابنة خي فقضى بها
رسول الله صلعم لخالقتها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي رضي
انت مني و انا منك و قال لجعفر اشبهت خلتي و خلتي و
قال لزيد انت اخونا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال
انها بنت اخي من الرضاة * قال ابو عبد الرحمن خالقه يحيى
بن ادم قزويني آخر هذا الحديث فروى عن اسرائيل عن

را بايد كه خارج شود از ميان ما پس تحقيق گذشت مدت پس بدرون
آمد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس نابع شد الحضرت را دختر حمزة
ندا ميگردد اي عمو اي عمو پس رسيد ادرا علي (خ . و) پس گرفت اورا
علي مرتضى به دست خود پس گفت فاطمه زهرا را بر او سالم نژديك
نست دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آنرا پس مذاقشه كرد دران
دختر علي و زيد و جعفر (خ . و) پس گفت علي من گروم اورا و اين
دختر عمو من است و گفتم جعفر دختر عمو من است و خالقه او زير من
است و گفتم زيد دختر برادر دست پس حكم كرد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)
بان دختر كه او براي خاله اوست و فرمود خاله بوبره مادر است پستو
گفت براي علي (خ . و) تو از من است و من از تو ام و گفت جعفر را
مشاهده هستي نو پيدايش مرا و خوي مرا و گفتم براي زيد تو برادر ما
هستي پس گفت علي مرتضى ايا زوج هستي دختر حمزه را پس فرمود
الحضرت تحقيق او دختر برادر من است از شير دهني و گفتم او
عبد الرحمن خلاف كرد آن - حديث را يحيى بن ادم قزويني اخرا من

ابی اسحاق عن هانی بن هانی و هبیره بن مریم عن عی رض *

۱۹۱ — انبانا محمد بن عبد الله بن المبارك قال حدثنا یحیی

هو ابن ادم قال حدثنا اسرائیل عن ابي اسحاق عن هانی بن
 هانی و هبیره بن مریم عن عی رض انهم اختصموا فی ابنة
 حمزة فقضى بها رسول الله صلعم الخالدها و قال ان الخالدة ام
 قلت یا رسول الله الا تزوجها قال انها لا یحل لی انها ابنة اخي
 من الرضاة قال و قال لی انت منی و انا منك و قال لزید
 انت اخونا و مولانا و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقتی * هذا اخر
 الکتاب و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعین *

حدیث را پس روایت کرد یحیی از اسرائیل از ابی اسحاق از هانی پسر
 هانی و هبیره پسر مریم از علی (خ و) *

۱۹۱ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الله پسر مبارک گفت محمد
 حدیث کرد مارا یحیی و او پسر آدم است گفت یحیی حدیث کرد مارا
 اسرائیل از ابی اسحاق از هانی پسر هانی و هبیره پسر مریم از علی (خ و)
 تحقیق اوشان مدقشه کردند در دختر حمزه پس حکم کرد باو پیغمبر خدا
 (د خ ل م) برای خالده او و فرمود تحقیق خاله مادر است گفتم ای
 پیغمبر خدا آیا زوج نمیکنی فرمود تحقیق او به حلال است مرا تحقیق
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود انحضرت مرا تواز
 منست و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و دوست ما
 هستی و گفت برای جعفر مشانه شدی تو پیدایش مرا و خوی مرا •
 این احز کتاب است و درود قریسد بر سردار ما و مالک ما که نام
 پاک او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام •

تم الکتاب بعون الموفق الوهاب



